

# سپاروون

شماره اول ختم ۱۳۶۹ مطابق رمضان المبارک

۱۴۱۰ مطابق مان ۱۹۹۰ شماره مسلسل ۳۱

Ketabton.com

مصاحبه با زینب کبری ..... صفحه ۱۴  
رامپور و تمندو ..... صفحه ۵۰  
سیام و صحت ..... صفحه ۲۰  
درولونوا و فلمونویه ..... صفحه ۴۰

# فروشگاه روز



فروشگاه روز بر عهده قسام سامان و لازم بود ضرورت خانواده ها  
 انواع لباسها مردانه زنانه و طفلانه هر نوع بوت با مردانه  
 زنانه و طفلانه و هرگونه لوازم و وسایلی که بیشتر لازم است شهرت بیشتر  
 کمپنی با رجحان تازه و طعمه و قیمت مناسب به مشتریان گرامی

عرضه میدارد  
 آدرس: فروشگاه روز شهر نزل شریف شمال  
 روضه مبارک

# سنگاره پو پتیک



همه دنیا میبویند نیاز خانواده ها  
 درخشش و با کیفیت  
 عطریات تازه رسیده

آدرس: زرگونہ میدان شهر

تایفون ۲۳۵۴۷

صحیح ضروری:  
 در شماره ۱۲ سال ۱۳۶۸ در صفحه وسط مجله در شصت  
 شماره بعد از مصرع چهارم این مصرع اضافه شود:  
 : "شگوفه بار میبوم"  
 همچنان در همان شماره بقوه صفحه کشت زار سوخته در  
 صفحه ۱۲ مطالعه شود.

# قرطاسیہ فروشی ناصر سیرتی

قرطاسیہ شہر عبد اللہ ناصر سیرتی ہر نوع قرطاسیہ کو فروخت ہوا دیر لاکھ کاغذ اور  
مختلف لہجوں کاغذ تائیب تحریر کاغذ کتھنر و کاربن پیپر طویل مدتی و پرنٹنگ  
بستر شتر تانچ و ضرورت مند خفہ سدا مید

برعلاوہ قرطاسیہ با ب شترت مسعود ، جھانگ لہور ، چار بختہ ، حیدرہ نگا و سایر شترت لاکھ  
بستر شترت و منہ شترت مرگن لاکھ

کدوسر ، عمدہ فوٹر پوکھ میر و سیر مید ، تقابرتیہ کو فوٹر کاغذیہ پوکھ ، پانچ نام تصنیف جی اف

# آرڈینری ویلیر

خوشترانرا جاودا سازید  
در خلدت و شہا



فلمبردار مجی فوٹر شترت شیری فوٹر بنگرہ شکر بایک لامینیز  
از کیفیت عالم فیکر دار کے تو فیڈر طینت پیت کو دیر  
کدوسر شعیب لکھنوی جادو نادر شترت

# سپاه وون

شماره اول حمل سال ۱۳۶۱ مطابق رمضان المبارک  
۱۴۱۰ مطابق اپریل ۱۹۹۰ شماره مسلسل ۳۱

مدیر مسئول : دکتور ظاہر طوقی  
تلفون : ۶۱۹۵۲  
معاون : محمد آصف معروف  
تلفون : ۶۲۷۵۲  
سوپرویزر : ۶۱۸۲۸  
مکتوب مسئول : ضیاء عباسی  
اداری : بلاک ۱۰۶ مکرہاں سیم

نشر یہ اتحادیہ زور نالستان  
جمہوریہ افغانستان  
ہیڈکوارٹر کابل  
بارق شلمسی  
دکتور محمود عباسی  
محمد اللہ قادری  
رہنورد زریاب

## دوسرے ہای جنائی

### سریال مجلہ کلیمتین وگورنا



صفحہ ۱۴

### خودنوین دیوایی تووگا

تووگا دیوایی... (Text describing the work or author)

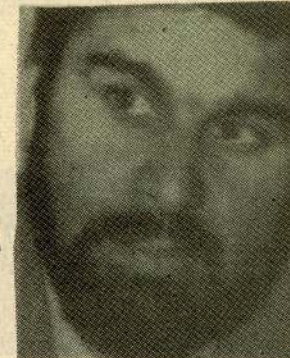
### مجلزہ بادود



#### تداوم حیات

دروزی زمین... (Text of the article)

## دینتوینکلی ادب تہ یو خٹندہ نظر



### ارمانہ روی پردہ

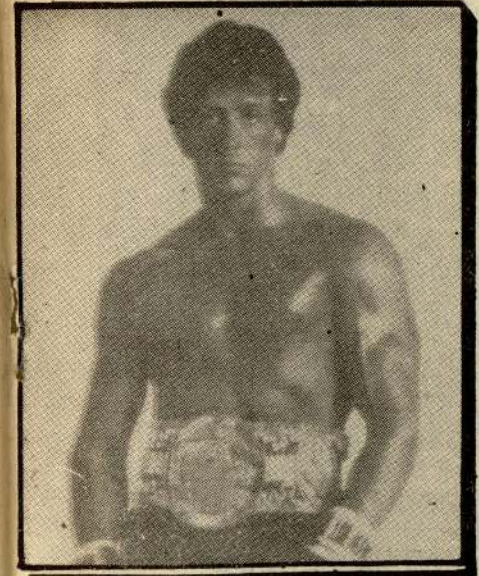
صفحہ ۱۸

در حال حاضر موجود است  
کتابچہ  
انسان و طبیعت



### دری پھدووکی

د پال رہنمن اثر  
د ستاک ژباړه  
صفحہ ۱۰



### رامبو

صفحہ ۵۴

## نابینایی کہ آیندرا میسند وار گنشته هاقصہ میکند

### آشنایی باد اکرگل محمد سوری و شیوہ کار

اوبہ نام منوالو تریایی

### قافسک

صفحہ ۳۶

ادارہ مجلہ در تصحیح و تدقیق مطالب دست آزاد دارد مضامین کہ به ادارہ موافقت مینماید در صورت نشر با عدم نشر واپس به نویسندہ مسترد نمیکردند نظریات آرایہ شدہ در مسایل صرف نظر نویسندہ میباشد

## اول نمره کانکور

صفحہ ۲۶



# افغانستان سال نو را با صلح

کابل با بیم و امید سال نوخوشی را آغاز کرد. در نخستین روزهای بهار که شهر هنوز بوی باروت، بمب‌های ۵۰۰ کیلوگرمه، کود تاگران رادمنام داشت، هرکجا و هرکسی این سوال مضطرب‌کننده را باخود داشت که آیا در مسالی که آغاز شده جنگ پایان خواهد یافت و یا ((بازی)) کشت و کشتار ادامه خواهد داشت؟

افغانستان اینک دوازدهمین سال جنگ را آغاز می‌کند و ملت مظلوم و بیچاره ما برای این جنگ لعنتی و بی مفهوم عظیم‌ترین قربانی‌ها پرداخته است. صد هزار فرزند مسلمان ما جان خود را از دست داده، میلیون‌ها تن آواره شده اند، ده‌ها هزارهاتن معلول و سرزخمین آبی ما صلابه ویرانه بی‌مبدل شده است. تا به تورات روانی جنگ که روح مردم را فلج کرده، به مراتب بزرگ‌تر از تخریبات جانی و مالی در کشور می‌باشد.

در این حال پیشنهادات برای صلح با شمشیرهای از پیام برکشیده شده، چند تن جنگ طلب افراطی و یا همواره تندرو سلاح در دست در برابر تمام ملت ایستاده اند و می‌خواهند هر صدایی را که به خاطر قطع خونریزی بلند می‌شود خفه کنند. جنگ طلبان تندرو در هر کجایی که استند با تجارت اید پولوزیک زیر درفش‌های سبز و سرخ هر روز شرط می‌گذارند بهانه می‌جویند و مردم را فقط به دوام جنگ دعوت می‌نمایند. و این مردم اند که باید جان خود را به راکت‌های کور تسلیم کنند، گرسنگی بکشند، بمیرند و راه بر لب نیارند. چرا. شاید هم بخاطر آنکه هدف‌های جهاد گلبندین حکمتیار بر آورده نشده است و یا برای اینکه افرادی مانند شهناز تسی

می‌خواهند از گذشته انتقام بگیرند و طش خود را برای قدرت فریاد کنند و یا هم اینکه توازن در منافع قدرت‌های بزرگ بدید آید.

یکسال از برگشت قوای شوروی گذشت. آیا توافق در آغاز زمستان ۱۳۶۷ که قوای خارجی کشور ترک می‌گفت نمی‌توانست به صلح بیانجامد؟ و اگر چنین توافق روی می‌داد چه تعداد بزرگی از افغانها که تقریباً به ۴۰ تا ۵۰ هزار انسان می‌رسد، جان خود را از دست نمی‌دادند. راه برای این توافق هموار بود. کابل این توافق را می‌خواست و نیسرو های زیادی در آنسوی خط نیز اگر هم ظاهران سکوت می‌کردند آماده بودند تا در رای چنین توافق امضاء کنند. اما ترس آنها از جنگ طلبان مانع این امر شد و همزمان محاسبه غلط انانی که فکر می‌کردند می‌توانند با یک پورش ((خانه مقوایی)) رژیم کابل را درهم خواهند شکست.

راه جنگی برای مجاهدین دورنمای خود را هنگامی از دست داد که حملات به جلال آباد و خوست به شکست انجامید، در مناطق دیگر مجاهدین در داخل کشور از حمله امتناع کردند، کودتای ۱۶ خوت به فرجام نرسید، بمباران‌های راکت شهرها را محاصره اقتصادی آن نتایج را به بار نیاورد. آیا این درس‌ها کافی نیست، یا باز می‌خواهند ((سابقه بزکشی)) دیگری را اعلام کنند؟ و اگر مدعیان ((ادامه سابقه)) اینبار هم به پیروزی نرسند، کی در برابر ملیونها انسانی که در لبه گور قرار گرفته اند، پاسخ خواهد گفت؟ اما برای آنهایی که بنام عقاید، اما فقط و فقط برای قدرت می‌جنگند شاید طرح چنین سوالی بهبوده باشد.

# از صلح آغاز کرد!

اما برای آنهایی که جنگ طلبان را حمایت و تشویق می‌کنند و برای دوام جنگ اسلحه و پول می‌فرستند، این سوال نیست که باید به آن جواب دهند.

اصول نیروهای افراطی هدف ((جهاد کبیر)) خود را بر یک مسأله محدود ساخته اند: کابردتن دو کشور نجیب‌الله آنها حتی به شوروی‌ها که گویا علیه آن به جهاد برداخته بود مراجعه می‌کنند و مانند آمریکا‌ها می‌روند که وی را کار ببرند، مذاکره را آغاز می‌کنند (عجیب است، چنین طرحی را نمیتوان هیچ چیزی جز قدرت طلبی کور خواند. پس چرا از دین و مذاهب و جنگ ده ساله سخن می‌گویند؟ واضح است که پیشنهادکننده‌شان ((مجاهد)) با این طرح‌ها نه منافع مردم بلکه آنچه را می‌طلبند که جنگ برایشان نداده و نتیجه آن نه حل مسایل کشور بلکه فرو بردن آن در تشنج بیشتر است.

در حال حاضر رشد و انکشاف اوضاع در کشور منطبق ادامه جنگ راحت‌تر به بیشتر قرار داده است. هیچ دلیل وجود ندارد که بتوان با دوام جنگ موافقت کرد و همزمان هیچ سودی ندارد که حل سیاسی مشروط به کار رفتن این یا آن نیرو را پیش کشید و دلیل این امر نیز از میدان جنگ استخراج شده می‌تواند. انکشاف وضع به خودی خود زمین حل و فصل سیاسی را نرم نموده است. حالا ما در شوره زاری قرار نداریم که نتوان به آسانی آن را برای کشت آینده آماده کرد. زنده می‌شود اساسات با اعتباری را برای نیل به صلح در افغانستان ایجاد نموده و آن پیش از همه عبارت است از حل مسایل با اتکا به ملیت، آشتی ملی، مذاکرات میان

دولت و مخالفین آن، قطع آتش، ایجاد حکومت ائتلافی با پایه‌های وسیع و انتخابات. برای افتادن این روند البته پیش از همه با توافقاتی مربوط است که می‌تواند درد پالوگ آمریکا - شوروی بدید آید. نزدیکی دو قدرت بزرگ در مسایل مربوط به افغانستان که از مالیت آغاز می‌شود، وضع یک فورمول مشترک صلح برای کشورها را آسانتر سازد. بدبخشی بزرگ خواهد بود اگر سران ایالات متحده و شوروی در اواخر ماه می و اوایل جون در واشنگتن از کنار مسأله افغان - نستان به سادگی بگذرند، البته هیچ توافق بدون شرکت دادن افغانها و احترام حق آنها در تعیین سرنوشت شان از اهمیت برخوردار نیست. اما همزمان میتوان گفت همکاری و مساعی مشترک ایالات متحده و اتحاد شوروی در آماده‌سازی ختن جناح‌های افغان برای مذاکره و حل سیاسی از اهمیت قطعی برخوردار است.

آیا جهان هیچ اندیشیده است که چگونه دوام تشنج از افغانستان ملیونها انسان را در مصیبت فرو نموده و زنده می‌کشد، انسانهای بیگانه‌تر به خاطر کدام هدف محقول بریاد می‌شود. مردم افغانستان به آسانی که دوام جنگ را در کشور ما جاری می‌رسانند و کوره بی‌ثباتی در اطراف مسأله افغانستان براداغ نگ داشته اند می‌گویند که: آقایان شما به قیمت جان و خون ما رقابت نکنید، بنام تجارت نکنید و بروید بازی‌های تان را در مرزهای خودتان انجام دهید.

تصویر کلاسه لیلیا نوی

# سایده را کار می کنم



چوانشیر "حیدری" هنر پهن  
 و کارگردان سینما و تلویزیون :  
 سال جدید را با همه زیبایی هایش  
 آرزو میکنم تا در پرتو صلح سرا مسری  
 در جهان و به ویژه کشور جنگدیده  
 ما افغانستان عزیز به پایا برسانم  
 من همین اکنون مشغول بازی در فیلم  
 ودیاه هستم که محترم فقیر نیس آن  
 را کارگردانی میکند . در سه فیلم  
 نقش مرکزی را بازی میکنم . بعد از ختم  
 شو تنگه این فیلم مراحل بعدی فیلم  
 " کجرا " را که سال پیش شو تنگه  
 آن را تمام نموده ام و سه کارگردانی  
 آن را داشته ام تکمیل نام و بعد  
 از دو ماه روی پرده سینما به نمایش  
 بگذارم . همچنان فیلمنامه تازه ای  
 به نام " سایه " را زیر کار دارم که  
 در فرصت مناسب به شو تنگه آن آغاز  
 خواهم کرد .

سازمان  
 نشریات  
 آزادی

زیست و شرایط حاکم بران باعث شد  
 که نتوانستم کارهای تحقیقی خود را -  
 تکمیل کنم .

در سال ۱۳۶۶ بالای انری به نام  
 ( محمود طرزی بنیادگد ارسیاست و  
 روزنامه نگاری نوین در افغانستان ) که  
 بعد از به صفت کتاب چاپ خواهد شد ،  
 کار میکنم و سر از تکمیل کتاب میخواهم  
 به تحقیق آثار تاریخی زیر عنوان  
 ( مرثی شیانی هادرافغانستان )  
 مشغول شوم . من هم به حیت یک فرد  
 افغان آرزو دارم تا صلح در کشورمان  
 سفر شود و این در صورتیست که فرد  
 افغان چه در داخل و چه بیرون از مرز  
 در برابر برابری های کشور خود را -  
 افغان بداند و احساس مسولیت نماید .  
 و در ابادی آن تلاش کند نه در ویرانی  
 آن . چس بهتر اگر ما همه در هر سطح و  
 موقی که قرار داریم حس قدرت طلبی  
 سود اندوزی و مقام جوی را از دماغ خود  
 دور کنیم و همه در موضی برای تأمین یک  
 صلح باید از زد و جان بکوشیم تا زخم  
 های خود را ، خودمان درمان کنیم و -  
 ویرانیهای وطن جنگ زده خود را آبا د  
 تمام به امید روزیکه نیر گلوه ها برای  
 همیشه خاموش شود .



# پیرا انجمن کلاسه

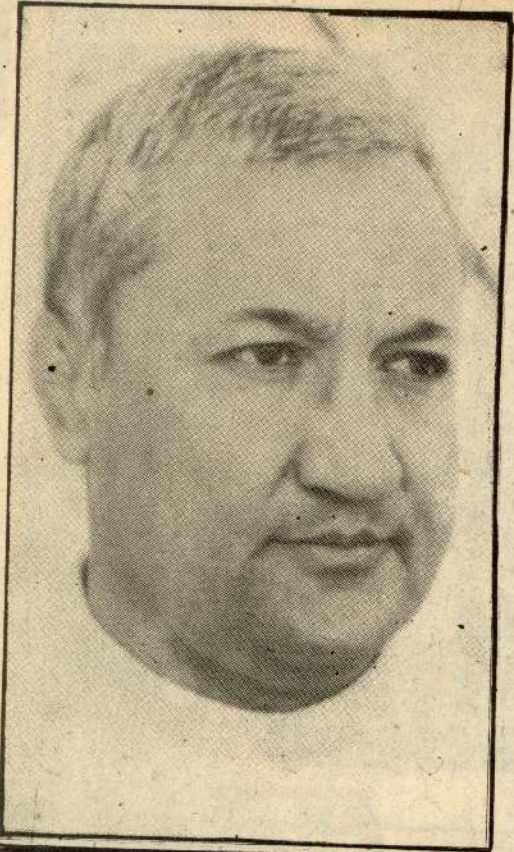
دکتر سامیه عبادی روشنگر کاندید  
 اکادمیسین ، عضو انجمن حقوق و  
 روزنامه نگاری اکادمیسین علوم ج ۱۰ : مصروف  
 تحقیق است . عده ترین کارهای را  
 که در تحقیقات انجام داده تیگزس  
 دکتوری خود را زیر عنوان ( محمود  
 طرزی و جریده سراج الاخبار نوشته اند  
 که تاکنون در بوختون مسکولیننگراد  
 به حیت ماخذ از آن استفاده میشود .  
 و پیش از بیست مقاله در ساله نوشته اند  
 که بعضی از آنها چاپ پهرخی دیگر آن  
 هنوز چاپ نشده است و بیشتر کارهای  
 شان در باره مطبوعات افغانستان -  
 است . زیرا مطبوعات کشور تا هنوز  
 به صورت درست معرفی نشده است .  
 من به این فکر که کارهای تحقیقاتی  
 و جلس سال گذشته را تکمیل نمایم .  
 زیرا طی سال گذشته آن طوریکه باید  
 کارها را انجام میدادم ، انجام داده  
 نتوانستم . چون از یک طرف نا ارامی  
 عمومی اوضاع ناشی از جنگ برادر کنی  
 و از جانب دیگر هم عدم سازگاری محیط

# آرزوهای بزرگ

رهنمود زرباب رئیس انجمن نوپسندگان افغانستان ونوپسند ه چهره دست کشور وی میگوید :

همان اندیشه ای که اذهان عوام الناس کشورمان را متسخیر کرده است ، ذهن مران نیز تسخیر کرده است . یعنی : " چی خواهد شد ؟ " و دست سر نوشت چی سازهای دیگری را برای مان کوك خواهد کرد که بسه این سازها هم برقصیم ؟ - میدانید ه ادمی از آرزو کسردن هیچ خسته نمیشود . لاجرم من هم خسته نمیشوم . گذشته از این گاهی ادسها آرزوهای بسیار بزرگ بزرگ میکنند . لایدمن هم حق دارم از این آرزوهای بسیار بزرگ بزرگ داشته باشم . یعنی میخواهم بگویم

که آرزو دارم در سال نو صلح گسترده و پایدار ه همراه باد میکراسی امنیت به سر زمین خبار ما پاکذارد و باز هم آرزو دارم که چهره های نا پاک خبر چین ه توطئه گر ه سخن چین بی شهادتو منافق از صحنه فرهنگ و سیاست ما ناپدید گردند . تا باشد که خلق الله نفسی به راحه کشند و باز هم آرزو دارم آن آرزوهای والا بی راکه داشتیم و گرانها بودند و در بین سالها اخیر رایگان از کف ما رفته بار دیگر به دست آیم و عزیزان ما داریم . من در سال گذشته میخواستم کارهای را انجام بدهم که ندادم . یعنی میخواستم مجموعه بی از داستانهای تازه خودم را چاپ کنم که نقد میخواستم مجموعه بی از پژو هشهای خودم را به چاپ برسانم که نقد میخواستم مجموعه بی از ترجمه هایم را چاپ کنم که باز هم نشد . در سال ۱۳۶۶ اگر شود ( ) میخواهم همین کارها را انجام بدهم .



# دسولگی کال

سرمحقق محمد اکبر مستند دافغان - نستان د علوم د اکاډمی د بیستود اد بیاتود د بیاتمنت امر د ی . دی - لیکوال ، مترجم او شاعر د ی . به روسی او عربی ژبو بوهنډ ی اود د فودوه - ژبونه بی د پوری ترجمی کړ ی د ی . د د اته کتابونه او ترجمی چاپ شوی د ی او شه آثار بی د چاپ لاند ی د ی او شپږ کتابونه بی لا د چاپ د کړته نه د ی - وتلی . د د ه پوری مقالی د هیواد به مطبوعاتو کی چاپ شوی د ی . - زه دا هیله لرم چی نوی کال به د خپره سولی او آرامه کال وی . لکه خرنګه چی سز کال د بهار ونو لکه حیثه آباد د ی هنداسی به یونیک مرفه راتلونکی د همان سره ولری اوله هرحیثه به یو آباد کال وی . سوله او آرامی یوازی زما آرزو او هیله نه بلکسی دا د د ی کړیدلی او محوریدلی هیواد د د ټولو خلکو آرزو ده او ټول خلک هدا هیله د خدای نه لری .



په نوی کال کی دا آرزو لرم چی زمونږ مهاجر روڼه به جوړه ډان او - خوشحالی سره خپلی هیواد ته راستانه شی او خپل هیواد آباد کړی او خپلو خپلوانو سره به خوشحالی لیدنه او کتنه وکړی ، خپل هیواد ته له هرحیثه - خدمت وکړی ، هم د هیواد په کلتوري چاروکس برخه واخلي او هم بسه اجتماعی او اقتصادي چاروکی خپله ونډه سرته ورسوي . هیواد دوی ته سترگی به لاره د ی او باید خپل هیواد ما یوسنه کړی دا زما آرزو ده او هیله لکم چی دا آرزوه پوره شی . - زه غواړم نوی کال ( ۱۳۶۹ ) به آرام زړه پیل کړم او خپلی علمی پروژه ی او کارونه و به جدیت سره سرته ورسو او له د ی لاری نه خپلو هیواد والوتسه خدمت وکړم . زما کارونه د خپلسی شمسی د ملګرو د کارونو تنظیمول د ی او خپله پروژه می ( د ژبانیانود ملی نهضت د دوری داد بیاتوتاریخ لیکنه ده ) او دایوه لویه پروژه ده چی ما په خپله غاړه اخیستی ده . زه کونجی کوم چی خپله علمی پروژه به مستنده او مدلل توګه سرته ورسو .

# پروردگارا! مگذار

فرهاد دریا هنرمند محبوب کشور  
 لهستان، یوهنسی زبان و ادبیات در  
 رشته انگلیسی:

درین چهار دیوار درد و فاجعه  
 بمبارادی چنان همه جا گرفتار  
 که نمکت مقدسترین ارزش های  
 فرهنگی و اخلاقی را نیز ببرد -  
 همه جا دود است و همه جا خاکستر  
 است و همه جا قحطی است - همه  
 جا رگبار است همه به خون هم تشنه  
 اند در گوشه آرامش این ولاست  
 سوگند آب رفته - پروردگارا! دوستی  
 که از غیب میسر آید و کاری نمیکند کجا -  
 است؟ پروردگارا! حیات منوی



## پلانهای منی فیروز شمشیری بر آب خرواهند تشنگ

لهلا صراحت "روشنی" مسوول شعبه  
 دانش و فرهنگ مجله "مهر" لهستان  
 ادبیات -

در شرایط کنونی جامعه ما  
 همه اذعان را یک اندیشه فرا گرفته  
 است که در سرخط همه اندیشه ها  
 قرار دارد و آن همان است که  
 اوضاع در سال نوحی گونه خواهد  
 بود آیا وضع به همین منوال ادامه  
 خواهد یافت یا بدتر خواهد شد و یا  
 صلح و تا به بین خواهد گردید - و  
 اما آزادی عمومی مردم ماکه من هم -  
 یکی از جمله آن ها استم و قطع  
 جنگ و خونریزی در کشور است - و  
 دیگر هیچ آزادی درین حاله برام  
 مقدم تر نیست -

من شاعر استم و شما بهتر می دانید



که آثار هنرهای هنری هیچگاهی و  
 به هیچ صورت در چوکات پلان از  
 پیش ساخته نمیگردد اما در صورت  
 کارهای رسمی پلان های برای -  
 بهبود کار مجله و رنگینی هرچه بیشتر  
 آن دارم که اگر پس تو چنین مقاصد  
 بالایی در قسمت مجله ما که یکسانه  
 نشر به مستقل برای زنان به حساب  
 می آید همین گونه ادامه یابد  
 پلان های من نیز نقش بر آب خواهد  
 شد -

سالنامه  
 دانش  
 هنر  
 آزادی

سازمان نوپای دانشجویی اندیشه  
 و فرهنگ نسیم



# هرگز رخ ندهد



**ابد رحمانی هنر پيشه سینا :**  
 آرزو مند استم تا سال جدید برای همه ما سال صلح باشد . سال که دیگر هرگز مائس رخ ندهد و انعکسی بهخته نشود . تکه های سخن بر فراز قبرستان ها افزونی نیابد و وحسوف و هراس از غیر موجب کودکان را - وحسوف زده نماند . آرزو میکنم سال جدید برای مردم ما سال خوشی ها باشد تا در لا به لای خوشی ها مردم با علاقه مندی ساخته های سینایی ما راه تماشا نهندند و آنرا عیقاہ لیس کنند .

بن سر زمین فقیر نباید ایلام شود  
 مگذار اشیا نه فقیرانه بیچاره تر بسنج  
 بنده گانت به لایرتوار تجزیه قد -  
 رت ها چهره غرض کند -  
 پروردگارا !

مگذار درد این ملت ه متاع دگا  
 سوداگران و معامله گران شود  
 و دوست عزیز ! من برای سال ۶۶  
 چنین می اندیشم  
 - به هر حال هرود بار خورشیدها  
 زنده گی جار بست و ما باعتم پانیا عثم  
 همچنان جاری خواهد بود و " امید"  
 در پرتو " ایمان " همیشه پارانسان  
 خواهد ماند و من نیز شاید پسر ای  
 سال ۶۶ خواب های دیده باعتم که  
 تنها حضرت پروردگار از ان آگاهست  
 و پس ولی میکنند شما ای رحیم نوسز  
 حکم کس از ان چیز های بداند !

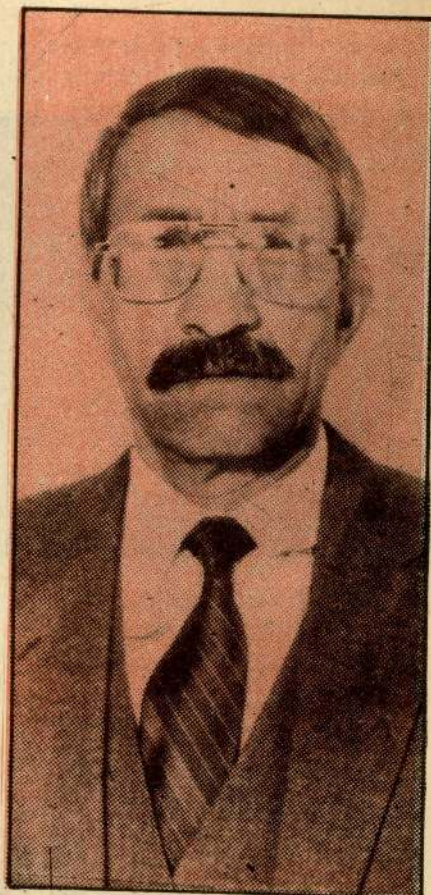
## ند غوارم لاس لاس

### لیکنی او خیرونی

### وا حنلم

یوا عنی هیله می داده چی سوي  
 کال د سولی اود پخلاینی کال وی نزه  
 به روان لمریز کال (۱۳۶۱) کی فوا ی م  
 له شلو تیار کر یوکتا بوخسه لیز تر لیزه  
 خلور توک چاپ ته وسمان خود اجسی  
 برخیل دغه پلان به خمیره برهالی شم  
 د خیرنیو خانگو اوجا پخونو به لیر بیسی  
 بوری اره لری تیر کال می له خلورو  
 پلان کر یوکتا بوخسه به منی یو نوک  
 له چاپه راپستلی دوم لاد د ولتس  
 چا پخونی به تهنوکی کینت پورتنه  
 کیزی دوم به بوینی چا پخوله کسی  
 خهل وارته سترگی برلار دی او خلور م  
 لا دکور نیوچارو د وزارت د خیرونیو خانگی  
 د سیز له روکتو بوخسه راوتلی نه دی  
 سره له دی چاپی ستونزو بیاهم نه  
 فوا ی م لاس له لیکنی او خیرنی واخلم  
 اود سبارون مجلسی به گنون به له تولو  
 دوستو خیرونیو سره خیله قلمی مرسته  
 د پخوا فوندی سز کال هم بهانسه  
 وساتیم  
 گانویان دی به بینتو دری انگلیسی او  
 المانی خبری کری دی تیرولس سوو  
 تیسری کوی

پوهاند د وکتور مجاور احمد زیار د کابل  
 پوهنتون د ژب و اواد بیانی پوهنځی د  
 زپوهنی اواد پوهنی استاد  
 چاپ اثار : ۶ توک شعری فوندم ونه  
 او شپز توک علمی کتابونه  
 ناچاپ : تر ۱۳ زیات ادبی ژبنی  
 او نور راز خیر نیو - پوهنیز اثار چی له  
 هغو خخه لیز تر لیزه شل توک د چاپ  
 لپاره چمتو دی  
 زیاد هغو لیکنو (مقالو) شمیر چی د -  
 خپلی دود پیرش کلنی لیکوالی -  
 اوز د وکی چی د هیواد د ننه اود باندی  
 بریلا بیلو علمی اوزورنالیستیکو موضوع -



# توليد اردها وقضله ها

شعبه كنده زكيه اجير



## تولك نوزاد باجته حيرت انگيز

روز هژدهم حوت در زايشگاه نوزادى باجته حيرت انگيز به يافتن يازده پيش از ظهر به دنيا آمده اين نوزاد را كه در بچه سلامت جراحی از مادرش جدا كردند و پسری بود با جسم غير طبيعى هـ - قسمى كه ه پنجه هاى نوزاد در ناحيه آرنج دستايش و پنجه هاى پايش در ميمك زانو ه جته اش خيلى ها دراز و سرش بزرگتر از جسمش ه اما چشمانش به حالت طبيعى باز بسته ميشد ه گزبه ميكرد و نفس زنده كسى در رگ هاى وجودش چرپان داشته ه - داكتر علت رشد چنين نوزاد را - در بطن ما در مغزش زه و شوهر و تنفس هواى نامطلوب دود و غبار باروت وانمود كرد ه نوزاد صد ه سه ساعت حيات داشته ه اما جالب اين كه زه و شوهر " يعنى ماه و پدر طفل " از يك روستاى بمشهر آمده بودند و پدر نوزاد فرماد و - غواضى راد رصه شفاخانه به راه انداخته بود ه هي همى فرماد ميزد كه اين بچه ه من نسه ه من همج عمل ناسزاى را نكرده ام كه اجزش را فرزندم بكشد تا د پير گاهى اين فرماد ها توجه ديگران را به خود جلب كرده بود ه



## به گلای و احدی عملا

د تيركال د حوت د مياشتسى د اتلسمى شين لمن نهى بچى وي - ميلمانه او د كورنى فرى دشين كنه دودى خور لو بورد خيل ژوند خيلو د وستانو به باب چى دفرزنى به ولايه

كى دلت او هلكه پراته دي او بيه تا آزامى سره شين سباكوي خبري كولى مرگ توده وه چى وروتكيد ه او د توكو با ملرنه بى نمان ته وار وله كور بيه (لعل كو) چى د نروازي تك تك - واور بده ه باخنده چى وگوري عسوك دي ه خويرو له خلو و تنوسله والو كسانو سره راستون شو و سله وال - كسان سرتيري او انسران و هسوي

شعبه در صفحه ( ۸۱ )

# قرار از خانه شوهر

با همه عطش زده کی و زولیده کی به  
 درب خانه دیوانه بی تک تک کردم تا  
 مگر پناهگاهی برام دهنده تا میل  
 دیوانه بعد از نهایت پرسان  
 و جوانان در را به زخم باز کردند  
 شب را با طالی از درد جانگناه قسم  
 به صبح رساندم و صبحگاهان با  
 کشیدن تلفون از طرف فامیل خانه  
 به حوزه چارمنقی آورده غنم بدست  
 نه روز میشود که به خارتالی و لایست  
 کابل به سر رسیدم شاید مرا از این که  
 از خانه شوهر فرار کرده ام همه  
 نفیخ کنند اما من چاره بی چسب  
 فرار نداشتم.

نامم تنها است و در صنف  
 هفتم با نواسه کاکای پدرم ناسزه  
 خدمت و در صنف دهم هم می  
 نردم و شوهرم چار برادر دارد  
 که همه مجرد اند و من یگانه تو هموش

بقیه در صفحه (۸۰)

شب ه پزده سیاه خود را به همه  
 جا کشیده بود و عقربه های ساعت  
 هشت شب ۶۱ حوت سال ۶۸ را -  
 نشان میداد و پای پیاده تشنه و  
 هراسان کوجه به کوجه بی بی هم  
 میدویدم و فریاد زنان میدویدم  
 در دل شب جز صدای مهبس آهنگ  
 دیگری شنیده نمیشد کوجه ها  
 به خاموشی مطلق و تاریکی فرسود  
 رفته بود و گاهی اگر رهگذری از پیغم  
 رد میشد در من نظر نفرین شده  
 در نور مهتاب میانداخته و افکار  
 بی بودی که احتیاج به دستگیری -  
 داشتیم اما دست هیچ  
 یاری دهنده بی به دستم نیور سینه



## باد استقاره ز فرشت

روز شانزده هم حوت کودتای -  
 شهر کابل را به وحشت انداخت  
 در این گهروار تعداد زیادی مردم  
 که از منازل شاه برای انجام وظیفه  
 تفریح و دیگر کاری ضروری برآمده  
 بودند ناگهبر شدند تا اگر در  
 جای نامناسب قرار داشتند به  
 منازل دوستان پناه ببرند در پی  
 کبر و دار دو کارمند یکی از وزارت -  
 خانه ها که با هم عقد دوستی بسته  
 بودند و دل درگرو هم نیز به خاطر  
 لذت بردن از دیدار یک دیگر ساهی  
 به تفریح پرداخته بودند و دختر  
 اهل ساحه دارلما بود و پسر  
 اهل ساحه کارته نو و این شهر فر  
 نابه هنگام وحشت براندام هر دو -  
 انداخته و پسر ناچار پس از اصرار  
 زیاد دختر با تریدید دودلی و ترس  
 از خانواده او راه منزل خود پسر  
 خوشبختانه فامیل پسر کاز او ضاع  
 آگاهی داشتند بدون اندک نارضا -  
 حتی او را به خانه پناه دادند . تا -  
 پایان شب که خورشید دوباره -  
 سرزد و صبح شد و اعضای خانواده  
 پسر از دختر خواستند تا به منزلش  
 برگردد . اما دختر که شهن را به  
 منزل مرد رویا پیشگد شتاند به

بقیه در صفحه (۸۱)



# مرد دهه هشتاد ایستاده گی خواهد کرد؟

رهبر کبیر نرو جود هی به کلی  
و طاحت داعت . همه ما هر کسی که به یک  
هفته بایک ماه را در منف های سی  
درسی ما تاق های مطالعه ویا در اتا  
های تفک لیلیه با وی سپری نموده  
بود بهر گوین میگرد که عظمت بزرگ  
سیاسی در آینده انتظار را ورادارد .  
ما نخستین محصلین بودیم که  
مجبور شدیم تا سالهای مکتب را در  
سنگرها سپری نماییم . اولین منف  
فاکولته حقوق پوهنتون دولتی مسکو  
در سال ۱۹۵۰ به گونه بی خاص جمع  
آوری گردید . البته پوتانسیل  
فکری را نمیتوان بدون تحصیلات  
گسترده یا ز نمود . بر مبنای چنین  
سنگها باید بهر بجه ها تسی  
میباگر با چف به پوهنتون پذیرفته  
عده بهیتر وی با پدری ۵ سال  
در کامباین کار نمود و همزمان به  
فرا گیری درس در مکتب پرداخت  
در سالهای نخست بعد از جنگ مکتب  
دها تی تحصیلات کامل به اطفال  
نمیدادند .

**جوان دهاتی که  
راه زنده گی را با  
راهنده گی کامباین  
آغاز کرد و بعد آیه  
عصیانگر بزرگ علیه  
پروکراسی تبدیل شد**

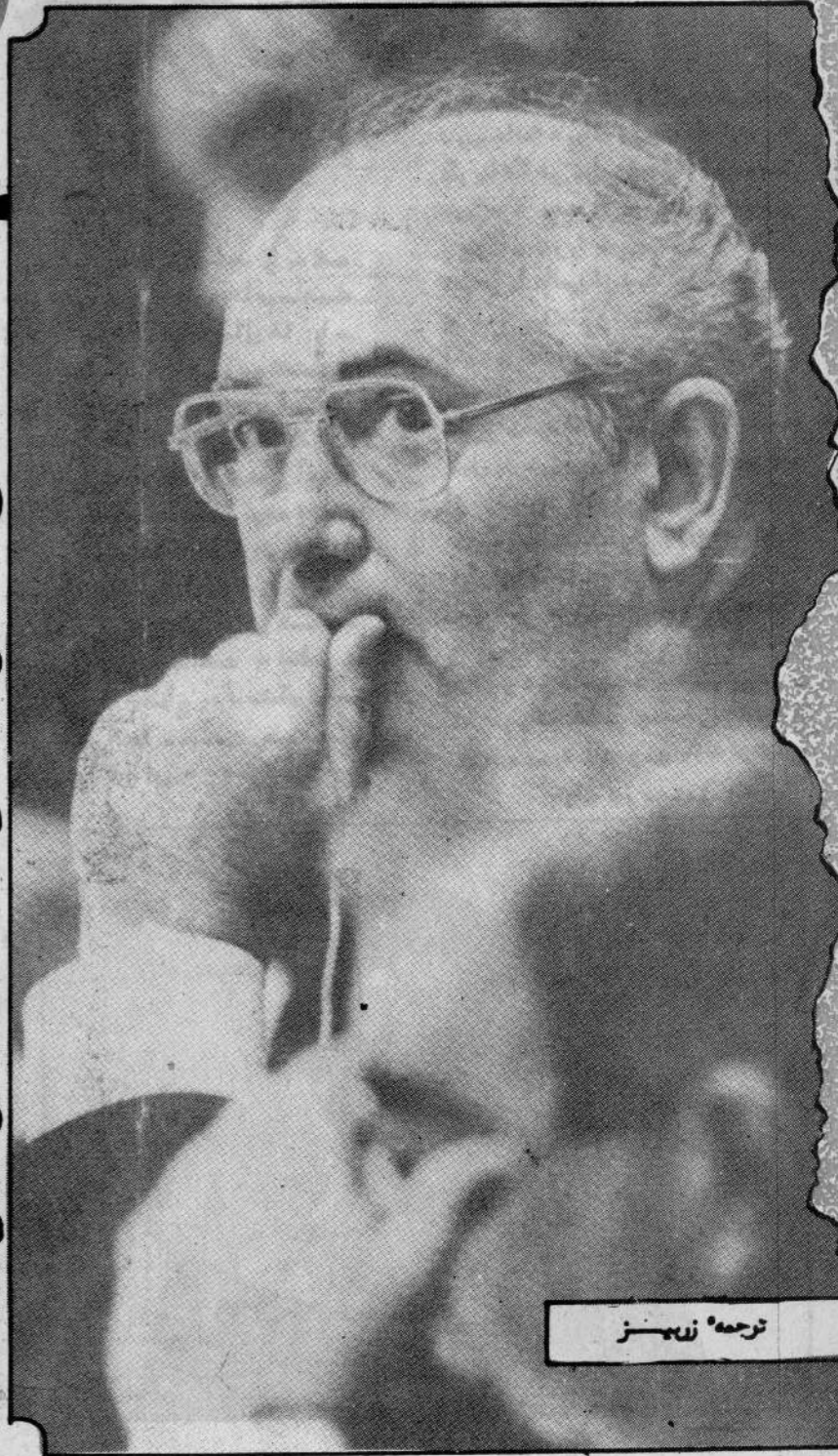


میبا بیل این سالها را در بیسن  
۱۶ محلی که از روستاها آمده بودند  
به خوبی میدانست وی برای فرا  
گیری درس نه به مثل ما تا ساعت  
۱۱-۱۲ شب در اتاق مطالعه  
می نشست . بل این کار را تا ۲-۳  
شب ادامه میداد بدون میالغه  
و شوقه کار کشته گی و اعتماد  
میبا بیل را و آن سالهای پوهنتون  
لحناف صفحه پر گردانند

سالهای مقامی ولی جا و میدان  
با گریا چف می زیستم . یکجا در باره  
سستم مبتذل ایدئولوژیک و سیاسی  
تفکر می نمودیم . عادتاً همه  
اندهه ما و پدیده های آن زمان  
را که از آوان طفولیت تا بزرگی  
فرا راه ما قرار داده بودند مورد  
استفاده قرار میدادیم .  
بعضی از سندیو تیب ها به ویژه  
آن قسمت که مستقیماً با زنده گی  
میخواه ارتباط بوده ویژه گی  
های نابود گرانده و متعصب برداشته  
روح و روان ما را محکوم به عبادت  
پاک نهادانه از ستمکار بزرگ  
ستالین ساخته بودند . باید به  
افتخارات نظامی مارشال و ژنرال  
میباها ت میگردیم و برای ما و اعسر  
باید اعتقاد به استعدا فرا انسانی  
عظمت سیاسی بر مؤلف میدادیم  
میخواه همه چیز غیر معمولی را از  
طفولیت تا کامباین نخستین به سوی  
کذب ها و سرانجام تا مرگ باغیود  
همراه ناغتنده . حالا وقتیکه بحث  
در باره « پدیده گر با چف » صورت  
میپذیرد . من تا به حال خوبرا در  
دام توهمات کلیشه بی دریا بطنه  
به میخواس میبالم . بدینگونه  
هنوز هم سقد پوتیب در آگامی سن  
دق الباب میکنند . هرگاه در مقابل  
حقیقت گناه نباعده میخواهم  
یک چیز را بگویم که آن زمان در  
سالهای پوهنتون میبا بیل عسومی  
عبارت از خودی بود . معصا تیک

## «پدید گر با چف» در روزهای ما مورد بحث های متفاوت است

## نخستین رئیس جمهور شوروی باد شواری های عظیم روبرو ست



ترجمه زینب

# مرد دهه هشتاد استاد ایستاده گی خواهد کرد

## یوتره های سیاسی عصرها



نتن چرنینکو، اتحاد شوروی بر سر دوراهی فاجعه آمیز قرار گرفت و راه بیرون رفت هنوز انتخاب نشده بود. در راه احتیاطی "سویا لیزم" به سرافقت "چنان" نظر آه ز رهبر بیوروکراسی، مانند ویکتور گزینین قرار داشت. حتی انتخاب میخایل گریباچف در مقام منشی عمومی حزب در سال مارچ سال ۱۹۸۵ که مطابق به کلیه معیار های کهنه صورت گرفت

بقیه در صفحه ( ۸۰ )

گریباچف را از نزدیک میفنا سنده - هو هر "سرعت عکس العمل" حافظه نیرومند و توانایی معتقد ساختن و حتی "جذابیت مقناطیسی عصبی" او را تا "بید میدارند" ولی باید یادآوری نمود که ستالین نیز از "کلیه" این صفات برخوردار بود که امپراتوری وحشتناک "عصم زشتی" را در تاریخ ایجاد نمود. گریباچف راه دیگری یعنی راهی به سوی دولت حقوقی - را پیشنهاد نمود. من فکر میکنم کافی نخواهد بود اگر گفته شود که کشور برای چنین تغییرات به بخته گرسیده است و این چرخش تاریخسی در نتیجه "میلیونها قربانی به میان آمده است" یک مطلب دیگر را نیز باید یادآوری نمود که مجموعاً پنج سال پیش "پس از تفاق" افتادن مرگ "بیم" با نیا ن رکود یعنی لیونید بریزنیف و کاستنا -

های متمدن و نموکراتیک فاسل میفود. و ریاست جمهوری به یکی از محبول های این عصر نوین تبدیل - میل میگردد.

تعداد زیاد افراد در باغسل اتحاد شوروی و میخایل گریباچف را تحت انتقاد قرار میدهند و او را به خاطر کندی ریفرم ها به خاطر ما نورنهایت طولانی میان راست گرایان و چپ گرایان به خاطر محاسبات نادرست در سیاست اقتصاد - دی که در جریان بازسازی آنگار گردیده سرزنش مینمایند. تعداد زیاد سرزنش های عنوانی موصوف عادلانه مینماید. ولی و ضمن ارزیابی نمودن جهات نیرومند و ضعیف اولین رئیس جمهور شوروی نباید فراموش کرد که او در فضای نموکراتیک که در طول قرن ها آزمایش شده زغد نکرده است. موصوف در شرایط سنگین توانا لیتا - رژیم به ریاست جمهوری - انتخاب گردید.

اکتون باید جوان نهانی بیسی که راه زنده گی خود را از راننده گی کامیابین آغاز نموده و سپس از طریق به سرقت بیوروکراتیک در سازمان جوانان و بعداً در حزب به کار پرداخته است، برضد بیوروکراسی مبارزه نماید، در حالی که بدون تردید خود می نیز محمول میتم یاد شده مینماید.

البته درین میان اعتماد طبیعی گریباچف نقش بیشتری را ایفا نموده است. کاستنا -

این چیزهایی بود درباره "عصو - مهت و سرشت انسانی که امروز - مر سال دهه هشتاد غناخته شده است. دور نخواهد بود که مرد قرن نیز غناخته شود.

حال پرسش این است که گریباچف تا اخیراً ایستاده گی خواهد کرد یا غیر؟ دلایل آن زیاد است. بازسازی با دشواری به جلو مبروده شده است. در مقابل ریفرم های اقتصادی - موجود است. خون ها از اثر تصامات بین المللت ها مبریزد. کانسترو. ایتزم ( محافظه کاری) از موضع خود عقب تمپور و در ایدکال های چپ و غیر عادلانه عمل مینمایند. بدتر از همه در جریان هفتاد سال، مردم عادت کرده اند تا خوبیی و زشتی را برچهره فرد اول کشور ببینند.

تاریخ مسوولیت بزرگی را بر دوش گریباچف گذاشته است. وی سمست ریاست جمهوری را برای بار نخست در تاریخ شوروی به عهده گرفته است.

اهمیت عمل اجرا شده نه تنها درین امر است که اتحاد شوروی میرویش به تقاضای شدید در وجود رئیس جمهور رهبری و امیدواری - نیرومند را به دست می آورده بل امکان دارد که رویاناد یاد شده از نگاه جنبه تاریخی دارای - اهمیت بیشتر باشد.

کشور سرانجام در کلوب دولت

ناهی از وضع موجود آنوقت به سوی ساده گی های احمقانه گذار نمودیم البته این سالها تا نبرستقیم بالای روان ما باعث - زمانی دو محصل هم منف ما به رقص بال نام نویسی نمودند ما این سالها راه سفره گرفتیم مینماید گسی میخایل را راضی ساخت تا "اطفال کارگران - دهقانان" را که سیر تصد و زست های آرتمین از خود تصان سی ندهد تما عا کند. یکی از رقص کننده گان "دهقان اریستوکرات" میخایل را در هنگام تفریح با - رئیس تیتارینکو محصل فاکولته فلسفه که همزمان در کلوب رقص بوده معرفی نمود.

این آغاز آن عذقی بود که تا به حال باقی مانده است. ماهی همیشه با گرمی زجان فامیل گریباچف استقبال میفدیم. در آغاز سالهای ۶۰ من از مسکو نزد آنان به ستاور - پول رفتم. ( رئیس ) پس از - ترتیب میزبانان نشست و به بحث روی سایل سیاسی که مورد علاقه ما بوده پرداخت.

در ستاور پول ابریناد دختر گریبا - چف زاده شد. وی انستیتوت طب را به پایان رسانید و پس از دفاع - تخصصی با داکتری زبواج گردید - گریباچف دو نوا " دختر سه ناسهای کشتی و آنا ستاسیا داره

که مبارزات نفوار سیاسی جریان باعث تفکیر میفد. در سال سوم تحصیل او از محصلین لایق عقب نیماند. میخایل به هنر علاقه مندی و فراغت، او به تما عا ساه های متمدن و نما بیگانه ها مبرفت و پرسش های زیاد را از هر کس برای فراگیری مطرح میگردد. عظم آموختن در وجود هر عا پیدا رتباط به طفولیت وی میگردد.

من بسیاری اوقات فاهد سهم گیری فعال رهبر ما در مباحثات سیاسی اقتصادی علمی و مذهبی بسوم. اتاق لیلیه ما به کلوب مباحثات میدل شده بود. در آن زمان میخایل گریباچف با میرو حوصله واستوار ری به مباحثه در اطراف هر ساله مبرداخت ما و توانایی آن را باعث تا صحبت دیگران را بفنود و صرف اساسی را درک کنند و سپس بدون عقب نشینی از موضع اصولی خویش مباحثه کننده گان را به سوی نرفا نست حقیقت رهنمون نمود. عا بدر - جریان این مباحثات درک وی از - الویت منافع عمومی بفری بر طبقا - تی و شوروی از سوی الیزم به مشابه "نموکراسی و ارزش های بفری که بعد ها به تفکر نویسن میدل گردیده شکل گرفته باعد.

آیا در این سالها اعتماد وی به حیت تا کفین سیاسی سازش ها تبارز نکرده است؟ ما از طفولیت همراه با دشواری های

کله چې په تاريخي لحاظ د پښتو ادب څېړنه وکړو له ادبي تحليل او څېړنو جوته کې چې د پښتو لومړني ترلاسه شوي شعراولیکي ادبي بڼه د پوره او زده تاريخي تکامل نتيجه ده چې د پښتو پښتو پښتو پښتو وټولنه اقتصادي ژوند برسېره يې وده لرونکې کړې دي په دې ډول وپلاي شو چې پښتو په دوه ډوله شعراو ادب لري . يوه ليکلي د خواصو ادب دې او بل يې شفاهي او د عوامو ادب دې . د دغه د وار و ادبي شکلونو تکاملي سپر يوله بله تېر لري .

— شفاهي ادب د پښتو د ټولنې د قبايلي جوړښت مستقيم انعکاس دې . څرنگه چې دغه جوړښت د پورېدلون نه کوي بېرې په يو حال پاتې کېږي نوښک د دغه ټولنيز جوړښت نه هې اواد يې انعکاس پښتو شفاهي ادب هم د پورېدلون نه کوي هم د محتوياتو له پلوه او هم د جوړښت له مخې ترې يوه حده ثابت پاتې کېږي نوښک د تاريخي بدلون او تکامل مطالعه يې ښکله ده خودا ادب د شعر او هنر له نظره د پېر لوي او زوړ ارزښت لري .

# د پښتو ښکلي ادب ته يو خغلنده نظر

د جلال ليکه

— بله دا چې د پښتو ادب په تاريخي سپړنه کې د پښتو ليکلي ادب هم ونه وگورئ کله چې پښتو په بناړي ژوند ته نژدې کېږي . نو د بناړي ادبي او فرهنگي نه فارسي يا دري وه . نو پښتو ادب هم د دې ژبې د ادب شکلونه او محتويات په مانا کې په پوره ابتکاري بڼه کېښي کړل چې د پښتو ادب په تکامل کې د پېر صده او کشف وو . (۱)

د پښتو شفاهي ادب بڼاتولکونه لري شفاهي ادب ښکله د څېړنې لاندې نيمو چې دا ولسي ليکلي ادب يو صده منب هم دا شفاهي ادب دې اوله بڼه مرقه په پښتو شفاهي ادب کې د دغه ادب د پېر يوه سرچينه د خلکو سندري دي .

د خلکو سندري هغه خلکو ولسي دي چې سواد يې نه درلوده ليکل او لوستل يې په عمومي توگه نه وو زده . او دا د سواد نه لرل د دې سبب شوې دي چې عاميانه شاعران د هر ډول بهرنيو تاثيراتو څخه محفوظ پاتې شي . د دې کومه نمونه نه درلوده . چې د هغه څخه تقليد وکړي . د شعري قواعد و کچه اقتداره و چې د هغه څخه بهر وې وکړي . دغه شاعران مجبور وو چې د —

خپل شخصي ابتکار څخه کار واخلي اونوي شعر ايجاد کړي . د دوي څېړنه رت داسې ادب راپېدا کړ چې شعر شري ارزښت لري . او په واقعي توگه د پوره ولس روح منعکسوي . په دغه ډول ادب کې د شکل او جوړښت له مخې د پوره تنوع پرته ده چې خاص وژوند او واقعي لري او د نورو ولسونو له ادب سره د پرتلي وړ نه ده .

د دغه شفاهي ادب يوه ماناگر نه هم داده چې له موسيقي سره پېوند لري . او د ساز او تنگه ټکر سره ويل کېږي .

د پښتو شفاهي ادب د پېر سادې بڼې تکليف او د هېڅ ډول صوفيانه منې او عشق اظهار کېښي نشي .

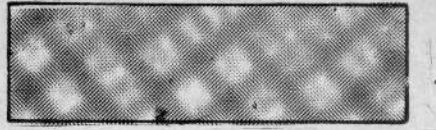
— شفاهي ادب د هېڅ قدرتمن ځان او واکمن ستاينه نه لري .

— په کلماتو لويې بېکۍ نه کېږي . او نه خود ليکلي ادب په څېر بېکۍ د هلسه خط وخال ستايل شوي دي . په دې ډول که له حاشيوي بحث څخه تېر شو پښتو شفاهي ادب ته لوفوني سندري زيات اهميت لري . (د دې سندرو جوړښت او محتوي جوته چې د پښتو لوفوني سندري داريانا د لوفونو وېدي او اوستا يې سرودونو ادامه او سلسله ده . او د دې زرين مزي په وسيله له پښتو ادب داريانا له لوفوني ادبي

ماهي سره فوټه کېږي) (۲)

په پښتو ادب بياتو کې هغه برخه چې د لوفونو اريانا يود وېدي او اوستا يې سرودونو سره رابطه پيدا کوي . په واقعيت کې د پښتو د ليکلي ادب — بېلا بېله ده . د زريني خانگي ليکوال په قول : د پښتو لوفوني سندري د پښتو د باسواده لوستی او سرلاري طبقي سره اړه لري او عموماً د سياسي مشرانو روحاني لارښوونکو صوفيانو او شپخانوله خولي دي . نوموړي عقیده لري چې د اېار کي ټول د پېتونو او — بند ونډه اساس جوړ شوي دي چې دا جوړښت د اوستا او وېدي سرودونو پېر خصوصيت دي . او پښتو د کت — رانقل شوي دي . چې په لوفونو سندرو سر بېره د اولسي ادب په شاعر لرونکو سند روکۍ هم لا تراوسه راياتي دي . په دې توپير چې په اولسي سند روکۍ کې ډول پار کولو لومړي بند د کسر په نامه يادېږي اوله نورو بندونو سره د — جوړښت له پلوه زيات توپيرونه لري . خو په لوفونو سند روکۍ بېلاد دې پار کولو لومړي بند هم په سيلابيز جوړښت کې په نورو بندونو سره پور اړه يې او متن له نورو بندونو سره پور اړه يې قافوي توپيرونه لري . او د ټول پار کي قافوي (ډره ټاکی)

## د خلکو سندري هغو خلکو ولسي دي چې سواد يې نه درلود



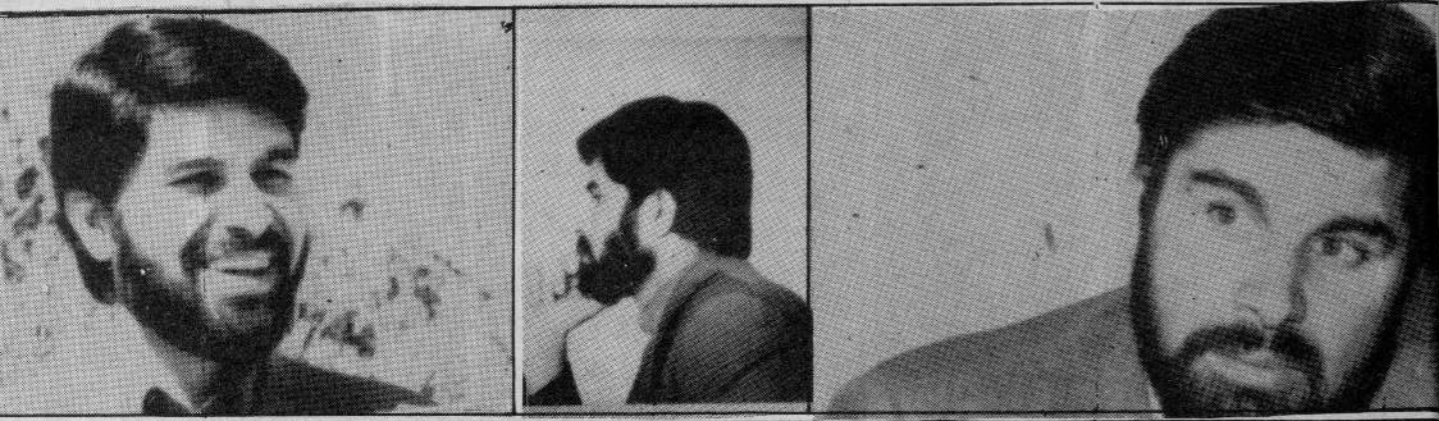
د نوموړي پوره به قول د اوستا پېر لوفوني برخې څخه چې د لوي زړه شت د خولي اصلي سرودونه دي بڼه به — جوړ شوي او نوموړي لوفوني سندري ورسره تر پوره نځايه سرلگوي .

لوي استاد عبدالحي حبيبي د — افغانستان لنډ تاريخ په انرکسي بڼه د پوره لنډه توگه د افغانستان په اوسنيو ژبو باندې د تاريخ څخه د مخه د مد نيتونو پښتو وېدي او اوستا يې د ورو اغيزونه اشاره کوي . او خاص ډول د پښتو ادب په باب وايي :

((د مقامي ژبو هڅې له مخې د دې د وار وژوندونه په افغاني ژبو او د افغانستان په محاورو نوموړي څرگند دي . او زياتره لوفوني کلمې اوس هم په هماغه خپلوتاريخي معنار — مستعملې او ژوندي دي . او په تيره بيا پښتو ادب د افغانستان د لمر ختيځ شمال د فروفيني لوجوداسي تاريخي مواد زياتره ساتلي دي)) (۳)

دغه ډول د زريني خانگي ليکوال په خپل انرکسي د پښتو د لومړنيو شعرونو تکيکي اړخونه د سيلابو نوله مخې د اوستا د څخه نوسره پرتله کوي او فاصله څېړنه بري کوي . هغه ل — خپلي څېړنې وروسته د اوستا يې سر — د ونډو په نمونه رانقل کوي په دې ډول : په لومړي اکتې پوښتاجات داسې لولسو :

((خداي تعالی د ژوندانه واکمن دي .  
 مالک الملک دي .  
 بناقلي کورنۍ سر روته وړکوي  
 خدايه موز ستا مری يو .  
 يې اولاده يې ښکړي يمومه وړنې  
 په څاخونوگي د يوه سرود سرصفاخ  
 کېږو .  
 )) (۴) خداي دي له خپلې —  
 محواکښي څخه  
 موز ته کيت او کار را کړي .  
 څوموز به خپلو خلوو بولو اوسر وکښي  
 زياتوالي را ولو ا  
 اوله بېټه نيکه په مناجات کې هم  
 او رو !  
 لويه خدايه له لويه خدايه !  
 ستا په مينه به هر بيا په  
 فرولاړ دي د زناوي کښي — ټول —  
 زوي به زاري کښي  
 دلته دي د فروفيني بلښي  
 زمونږ کښي دي د پښکښي بلښي  
 پاتې په ( ۸۴ ) مخ کې



مصاحبه از سلیمان

نمی‌توان با یادها و حرف‌ها و سرهم کرد. چند واژه و جمله بی‌هنرمند را بزرگ یا کوچک ساخت. این تنها محصول کار وافرینش است که بهایش را معین می‌سازد چه بسا که در سالهای ما، از گاه کوه ساختند و چه کوهایی که در فراموشی مانده اند و گاهی ارزش نمی‌گیرند. اما این ظاهر امروز و برت به اصطلاح تبلیغاتی است در واقع تواناها جای خود را دارند و بلاخره خواهند داشت.

چندی پیش من فیلم ارمان را که نخستین فیلم سینمایی بزبان پشتو در کشور ماست دیدم. در هیئت یک بیننده روشنگر نه منتقد، من چه یافتیم: بعد از ترک سالن تاریک و مدتها و سپس روزها در ذهن تصویرهایی از فیلم را با خود بیرون آورده بودم و برپای لوکها و کورکتورها مشغول داشتم و "ارمان" آن انزوی پاک جوانهایی که پاسدار فرهنگ اند و در زیر رگبار مرگی برای عمارت دوباره مکتب ویران شده بی‌راه دهکده بی‌راه در پیش می‌کشند.

ساختمان دوباره مکتب، مثل صدای زنگ مدرسه دهکده را پراز رنگ و صدا می‌سازد. کودکان شوق گمشده شانرا می‌یابند و پیر مرد معلم عزیزتر را که سینه اش خونین مانده. تصویر ارمان و پاسداری فرهنگ در سرزمین فرهنگ و فرهنگ دار پس هر دقیق از یک لحظه برجسته زنده گی یک دهه جنگ زده سرزمین غمیده وطن ماست که در خاموشی دختر زیبای روستا آرامش پیر مرد غم‌خای کودکان ده و بلاخره در ناهنجارترین صدا های زخمی مرگی ها که در سینه عاشقی می‌نشیند تصویر می‌شود.

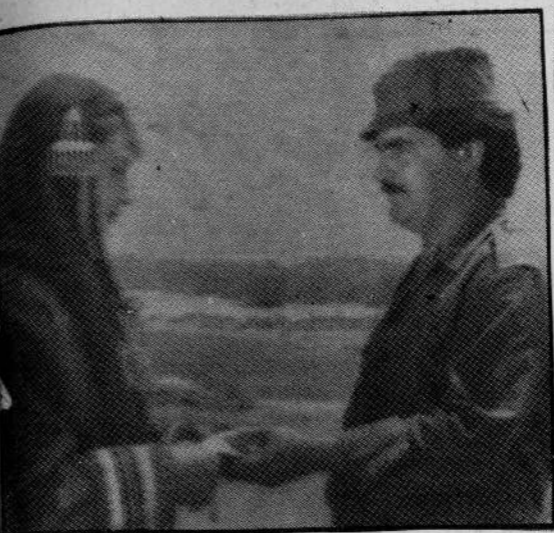
تصویر ارمان در پرده چه راه دشوار ساختن و آماده شدن را پیموده است برای پاسخ واحد نظری را زحمت مکتب صحبت مختصر دادیم من آغاز کردم:

معرفی نویسنده:  
واحد نظری کارگردان جوان و با استعداد و پرکار کشور است.  
تحصیلات را در رشته حقوق پوهنتون کابل و بعد در رشته مهندسی تلویزیون تا سطح اکتان تخصص معادل دکترای دنبال نموده است.  
کارهای سینمایی: "سه شب از هزارویکشب" و "مگر در سلطه شاعر نیست" برای تلویزیون و "بلبلار" و "دایرکتور برنامه جوانان در سال ۱۳۶۱".  
سازماندهایی و بکارهای: "رئیس اولین تئاتر تلویزیونی در کشور"، "انقلاب در روند تکامل فیلم مستند و انجمنه ها"، "فلم هنری"، "دلبری لور"، "فلم هنری"، "پروژه"، "سنگاه وین"، "فلم مستند"، "افغانستان بدون سواری ها"، "فلم مستند"، "ارمان"، "فلم هنری"، "بعد از عودت"، "فلم مستند برای نوستال جوانان"، "کافورین"، "فلم نمایش"، "فلم مستند"، "مخالصه ملی"، "دگرگونی زوی"، "سربان تلویزیونی زیرکار"، "در دوران کار جوانی به اول اتحادیه روزنامه‌نگاران"، "جایزه اوین"، "مسابقاتی لقب کارگردان سال"، "مدال درخشان سرخ راه به آورده است"، "همچنان اولین سینماگر افغانستان است که در زمینه فیلم المپی (آرنا)) عضویت هیئت زوی را داشته است".  
همچنین رئیس انجمن سینماگران افغانستان است. همچنین استاد و هنرمند هنرها و طایفه افتخاری دیگر در انجمنها و نشریات نیز دارد.

## صحبتی با واحد نظری

# ارمان در روی پرده





خبرنگار - فکر میکنم فلم بلند و قابل حساب شمالحظه ها و " ارمان " است و بهایید در باره " فلم ارمان " کس مشخص تر صحبت کنیم .

نظری - فلم لحظه ها و ارمان فلم های سینمایی و فلم هنری - داستانی اند اما همه فلم های دیگری که در تلو یز یون ساخته ام توجه بیشتر دارم مثلاً فلم دلسر به لور که دارای پرداخت های عمیق اجتماعی و روانی است مورد علاقه من است یا فلم تلو یز یونی پهره گاه وطن که استقبال زیاد از آن صورت گرفت و اخیراً فلم ستند - افغانستان بدون شوروی ها که در نوع خود بی نظیر بود هم از لحاظ مدت زمانی و هم از نظر پرداخت خود مورد توجه واقع شد . در چه مایه تحصیل نیز فلم های سی ساختی ام که آنها را دوست دارم .

خبرنگار :- چت تفاوتی در فلم سینمایی و تلو یز یونی می گذارند ؟

نظری - تفاوت زیاد وجود دارد . هم از نظر پرداخت هم از نظر تمایز شایعی . در پرده سینما همه سینمایی عظمت و تازگی و تازگی خاص دارد . در سینما بیننده میتواند فلم مورد نظر را انتخاب و آنرا تماشا کند . شما تصور کنید که وقتی فام تاریخی تهیه میشود و یک ساهی لفسکر روی پرده می آید قهلا در مسقط امپراتور روم آنها پسرده کوچک تلو یز یونی و تخنیک تلو یز یونی قادر است این عظمت را تصویر بکشد ؟

در فلم تلو یز یونی ذوق عمومی بیشتر مطرح نظر است . عام فهم بودن و پرسوناژ کم و شات های طولی تر مشخصه فلم های تلو یز یونی است در سینما شات ها کوتاه است و سوزن های دارای عظمت می باشند .

خبرنگار - دوباره به پرسش اولی بر میگردد سخن ما بر سر فلم ارمان است . فلم چه سرگذشتی را پیرده در چه مدت تهیه شده و چگونه است ؟

نظری - دشواری های زیاد وجود داشت . فلم باید - محصول سال ۱۳۶۶ میبود اما دو سال بعد آماده شد در سال ۱۳۶۵ کاران آغاز شد در جلال آباد ۴۵ روز - فلمبرداری نمودیم از آنجا که مواد کافی نبود باید مواد بیا میر سید اما ماه ها انتظار کشیدیم تا مواد خریداری شود ما ناگزیر شدیم فلم ساخت المان دموکراتیک را از هند به دالر آزاد به قیمت گزاف تر خریداری کنیم . بعداً عادلہ ادم برای سفر یک ساله تحصیلی به اتحاد شوروی رفت سپس سه هنر پیشه دیگر به خدمت سر بازی سوق شدند که یکی از آنها کاملاً به طعمه دور دست سوق شد و نتوانست نقش خود را ادا کند بدهد تا گریه نقش او را در فلم حذف کردیم . فادر طاهری کمره مین فلم همزمان باید دو فلم را - فلمبرداری میکرد بعد از ختم کار فلم برای چاپ و پروسس به تا شکتد فر ستاده شد و کاریک منفته به شش ماه معطل شد وقتی که فلم باید فیستوال کاندید میشد و تفریبا آماده شده بود نصر به لزوم دید مقامات فلم دیگری کاندید شد . خبرنگار - خلاصه که فلم تان بسیار دیدنی دار پوده .

نظری - تفریبا همینطور .

خبرنگار - شما قبلاً در مورد زمان نمایش فلم صحبت کردید و تاخیر در تهیه فلم تان عنصر زمانی را در فلم لحظه نزد است ؟

نظری - تازگی و تازگی بالایی قلب و مغز ما بود چرا که ما خود پلی ساخته بودیم در مقابل تازگیات فلم و تاد را ماتور کس فلم اسب نمیند .

خبرنگار - منظورم از بیایه فلم است .

نظری - تفریبا پیام فلم صدمه ندیده اما در فلم صحنه هایی است که يك هات ان در جلال آباد یکسال قبل تهیه شده و شات دیگر در کابل فلمبرداری شده و سایل جد - پدی که در زنده کی سیاسی و اجتماعی بوجود میاید در فلم

وارد میشد یا قسمتی از فلم حذف میشد یکی از کورکسر های خورد سال فلم در فاصله دو سال صوری رهد نموده بود که لباس قبلی به تنه بر ابر نی آمد . ازین سبب زحسه زیاد دیدیم .

خبرنگار - انتخاب کورکسر ها در فلم شما نظر به سایر فلم های افغانی دارای مشخصه های بهتر بود . نقش ان در ذهن جاس گرفت و توجه بیننده را تا پایان فلم هر کورکسر در جای خود بایک منطق معین نگاه میداشت و توجه شما در این مورد چگونه بود ؟

نظری - تپ ها و کورکسر ها بی که در فلم پرورش دادیم باید هر کدام برای جلب توجه بیننده کورکسر خاص باشند . ما در فلم کار دقیق را انجام دادیم بسیاری هنر پیشه ها تازه کار استند ولی باید آنها را طوری پرورش دهیم که برای بیننده کورکسر قابل توجه باشند مایه حساب مسکی تلاش - نمودیم که هنر پیشه ها باید به صورت دقیق پرورش یابند در بازی هنر پیشه ها دو نوع دراماتورگی است یکی اینکه حوادث تابع کورکسر ها باشد و دوم اینکه کورکسر ها در خدمت حادثه قرار گیرند .

خبرنگار - عناصری از طنز در سناریوی فلم شما جان دانت چه ذنیت برای ان وجود داشت فالبته که این امر فلم شما را زیباتر و بهتر ساخته است .

نظری - ماتپ های معنی در فلم داشتیم و دیا لوگ ها مطابق تپ ها باید می بود و هر تپ باید کلمات خاص خود را می داشت مثلاً در فلم جلیل تنبل اگر دیا لوگ دیگری میداشت چنگی در دل بیننده نمیزد و از طرفی تپ مشخص را تریبه نموده بودیم و هم دون بیننده ها را در نظر گرفته بودیم که در پهلوی نمایش عرصه های مصیبت دیده و ترا - ژیک باید میفکده مجال زنده گی و مجال خنده را هم در فلم میدید چرا زنده گی امیخته بی از زمین دو - تراژیدی





# با ماقظت و پ و ص ل ک ا ک a

نقشه و شناسنامه بازتاب از فرهنگ



تقریباً به عنوان يك اصل اجتماعي همواره جماعت هنرمند و كارمندانى كه در رسانه هاى جمعى به كار مشغولند افرادى اند كه متعلق به جامعه اند . مردم در مورد شان ابراز نظر مينمايند در مورد شان مهربانند ، در مورد شان قضاوت ميكنند و سرانجام ، آن ها سرنوشت هنرمندان و كاركنان عرصه هاى ديگر هنري و نورنالتيك را مبنى بر محبوبيت اجتماعي تعيين مينمايند . من باز كه كهزاد صحبت دارم در سالون مزدحم از اشيا و هنر هاى خانه يوسف كهزاد (نقاش هنرمند) با خانم ذكيه برسهايم را مطرح ميكنم . او پيش از هر چيز مستعد ترين چهره در آرايه برنامه هاى تلويزيون است و ميتوان به حافظه و توانايي اش در عرصه افشين گفت . براي معرفي خود چنين گفت :

من در شاروالى كابل كار ميكنم شيفته اواز نوزده ميتر بودم . ميتوان گفت او مشوق من براي گوينده شدن شد . زمانيكه در سال ۱۳۶۱ همكارم را افاز كردم ، احساس نمودم قادرم از عهده ان براي من بي ملحوظات ، هر برنامه بي را ميخواندم اگر چه ، عده بي خبر خواني را معراج نطاطي ميدانند اما من برنامه هاى هنري و ذوقى را بيشتر دوست دارم و ميخواندم و فكر ميكنم . كار درين زمينه دشوارتر است . من با عشق و علاقه و بزه كار را افاز نمودم و عقیده دارم هر قدر با عشق و علاقه كار بيشتر بود بهتر است .

چون برنامه هاى ذوقى بهتر طرف علاقه من است در خوانش آن ها راحت تر مي باشم . فكر ميكنم مستقيماً با پهننده در تماس باشم . حتى فكر ميكنم در جمع مردم قرار دارم ، از اين سبب بسيار صميانه تر برخورد مينمايم و اين امر در برنامه هاى جدي مشكل تراست . # پس تصميم خواهيد گرفت تا زود خبر خواني كار برود . - ميخواستم همچنين باشد اما يك سلسله نزاکت ها بيمت كه بايد خبر هم بخوانم . جي بگويم نزد عده بي ، خبر خواني معراج نطاطي است . در جا - ليكه در برنامه هاى ذوقى راحت تر مي باشد اما به هر صورت مرجع است كه آدم خود را به معراج برساند در هيچ كاري به معراج رسيدن ساده نيست . بقوه در صفحه (۵۹)



ذكيه با هنرمندان ايرانى

# احمد جواد باکسب ۳۸۹ نمره در

# مکان اول کانکور پوهنتون



سال تحصیل رشته آینده را انتخاب  
نمایند؟  
- در سال های که صنف دهم می-  
رسد استم باید رشته تحصیل  
طالب خود را برگزینم چه اگر  
میخواهم داکتر لایق باشم یا انجمن  
خوب یا کیمیا دان و زیزده یا ساینس  
دان بایدست ضمیمه ساینس را به دفتر  
بخوانم و اگر شماره نویسنده  
آموزگار و چهار دستار در آن صوره  
باید کتاب های ادبیات و جغرافیه  
و سیاست را مطالعه تمام  
آیا صادر رشته ساینس خود را  
موفق تر احساس میکنید یا کدام رشته  
دیگر؟

- تصور میکنم که در رشته ساینس  
به ویژه طبابت مفید را موفق تر  
احساس میکنم چه سخت علاقه مند  
رشته طبابت استم که علاقه و استعداد  
د یگان پشتهوانه است بر موفقیت بیشتر  
و شایانتر.  
به هر حال صده دانش آموزان در صه  
از نظر شما چوسته؟  
- اگر بر مشغول شخص در صورت  
به هر حال های دوران مکتب پسران در  
شهر ما باشد میخواهم در اول یک  
مطلب را مقدم تر از دیگر بهر حال ها  
بگویم و آن این است که کتابخانه  
های شهر ما برای قشر ذکور که شامل  
صنف دوازدهم مدرسه باشد کتاب-  
برای مطالعه نمیدهند و میکنند که

استعداد ابر علی سینا راه پیدا کرد  
در دفتر مجله رو به روم تفهسته  
و انتظار بر مشغول را در مورد رسوز  
موفقتر میکنم و زیاد به انتظارش  
نمیگذارم و اولین بر صمیم را چوسته  
مطرح میکنم:  
در مدرسه به کدام ضمیمه بیشتر  
وارد بودید و کدام ضمیمه بیشتر  
مورد علاقه تان بود؟  
- به ضمیمه ساینس بیشتر علاقه مند  
بوده ام به ویژه ضمیمه کیمیا و مولوزی  
را زیاد مطالعه میکردم و به جز کتاب  
های مدرسه و کتاب های کیمیا و مولوزی  
را که از سوی طبقه وزارت -  
تحصیلات عالی به چاپ رسیده است  
نیز میخواندم و در یک صفح بگویم  
که همیشه علاقه مند ضمیمه ساینس  
بوده ام و استم.  
به نظر شما دانش آموزان از کدام

اوپر با استعداد و لا یقوسته  
شانزده بهار زنده کی را به ستر  
گذر شتاده و دیده گاه ظاهره آرام  
دارد در تفهسته نگاه  
گر تفهسته حرف و اما چشمان ناخوش  
گواه استعداد و زحمتش شایسته  
با هر اوست و سرده سرده حرف  
موزد و سمن میکند سخنان و کلماتش  
را با حاکمیت ادا نماید.  
تاجر احمد جواد نیر زنده روحیم  
است و عملیات ابدی معر صله  
را هم لیس است اسانس  
بسیار تفهسته روز دیدن اول  
به پایان رسانده و با کسب (۳۸۹)  
نمره در آزمون کانکور یک بار دیگر  
موفقیت عظیمی را که در طول دهه  
آخر هیچ دانش آموزی اخذ نکرده با  
سین و کلامیه چنگ آورده و به

## از کتاب ضرب المثل های جهان

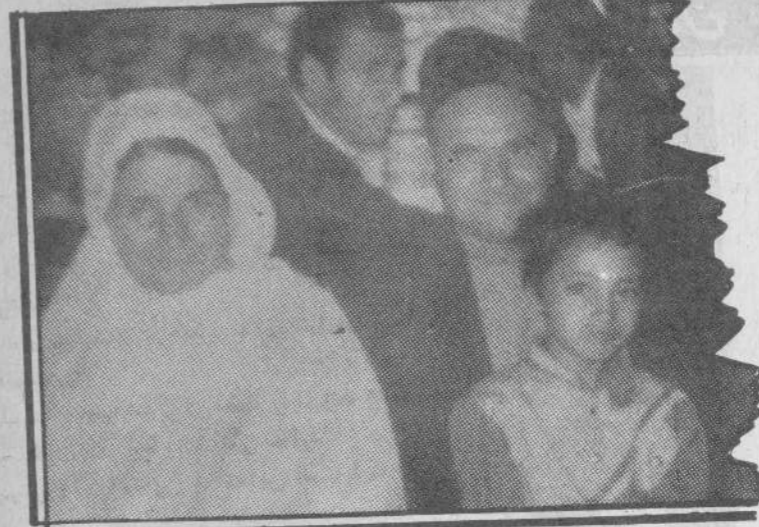
# مردم دنی و دنی

- راستی یگانه سکه بی است که همه جا قیمت دارد.
- نسبت به همه چنان سلوک و رفتار کن که کوفی از مهبان پذیرا نمیگردد.
- رای اول زن صحیح است ولی تصمیم قطعی او - خطرناک.
- مردی که لهنند بر صورت ندارد نباید دکان باز کند.
- یک مرد خوب هرگز زن خود را نمیزند و سکه نجیب کاری بکار مرغان خانگی ندارد.
- بهترین نوع آشنایی و آشنایی قلوب با یکدیگر است.
- آنها در رختخواب زن و شوهرند و خارج از رختخواب مهبان.
- خورشید گوهر آسمان است و بچه گوهر خانه.
- به سکه نام اشتها اوری بده و او را بخور.
- حتی یک فیل بزرگ در کسوی زن گرفتار میشود - زبان کتاب ازدهاست.
- ماهیان طعمه رامی بینند ولی قلاب رانسی بینند و انسانها نفع رامی بینند و خطر را نمی بینند.
- انسان صد سال هم زندگی نمیکند ولی غصه هزار سال را میخورد.
- کسی که خود را میشناسد دیگران را هم تواند شناخت زهر قلبها را با قلبها مقایسه توان کرد.
- کسی که سوار پلنگه شود نمیتواند مدت زیادی سواری بگیرد.
- سوزن فقط از یک سرش تیز است.
- وقتی که با مردی دوست شدیدی و حتی آب خانه اش شربین میشود.
- عمارت بزرگ را از سایه اش و مردان بزرگ را از تعداد سخنانشان توان شناخت.
- خانه ات را قبل از باران آمدن اندود کن و چاه را قبل از تشنه شدن غرنا.
- پشت سر مرد شایسته و لایق مردان شایسته و لایق هستند.
- وقتی که تلخی مصیبت تمام میشود شرفی خوشبختی فرا میرسد.
- اگر سالخورده هستی پند و اندرز بسده و اگر جوان هستی به نصیحت دیگران گوش فراده.
- پادام نصیب کسی میشود که دندان ندارد!
- دست شکسته ات را داخل استنوت گذار!

- فقط پرند زبانت که زندانی میگردد!
- شما نمیتوانید از پرواز پرند های آندوه از روی سرتان جلو گیری کنید ولی نمیتوانید مانع لانه کردن آنها روی سرتان گردید.
- یک قایق فرسوده و از کار افتاده هنوز هم دارای سه هزار موخ است.
- خواندن کتاب برای بار اول بمنزله آشنایی شدن با یک رفیق تازه است و مطالعه مجدد آن بمنزله ملاقات یک دوست قدیمی است.
- هنگامیکه برادران باهم کار کنند و کوه مهدل به طلا میشود.
- دریای "بودا" ساحل ندارد.
- برای بخاک سپردن مرده هر خاکی مناسب است.
- اگر نهمخواهی سرت کلاه برود قیمت جنس را از سه مغازه بپوش.
- لازم نیست انسان برای فهمیدن مزه یک مرغ تمام آنرا بخورد.
- از داخل با هوش باش و از خارج مسخره کنی پشه کن.
- برای قانع حتی فقره و گمنامی خوشی آور است و برای ناراضی حتی ثروت و افتخار محنت زاست.
- زاغان در همه جای دنیا سیاهند.
- هرچه یک گیلان بیشتر لبریز باشد و زودتر مریزد.
- تمام کالاهامشتری دارد.
- مردگان خیلی خوشبخت تر از فقرا هستند.
- هرچه انسان فقیرتر باشد به شیاطین بیشتری بر میخورد.
- برای هر برگ علف شبنم است.
- تقدیر چهار پا هشت دست و شانزده چشم دارد و چگونه تباهاکار قادر تواند بود با فقط دو پا و دو دست و دو چشم از دست تقدیر فرار کند؟
- سازنده پول هرگز خسته نمیشود و مرد خسته هرگز پول تحصیل نمیکند.
- ولو بوزینه را سوار بر اسب کنی دست و پایش همچنان دارای مو خواهد بود.
- موقعی که ماه کامل میشود شروع بکاستن میکند و وقتی که اباج میگرد ناچار باید لبریز شود.
- راه های مختلف بطرف کوه وجود دارد ولی منظره همیشه یکسان است.

# زینت و آرایش

نوشته: مباحره



آخرین عکس قابل و معتول - پهلوان صدیق و عسرش

غاید وقتیکه زنده گی زناغو- هری را آغاز کردندد چنمین روزی را که بیعیمنی کرده بوده روزیراکه همسه همسرش را گردن خواهدبرید. به خاطر میخواستوا نستچنین بیعی- بیعی وجود داشته باشد که ازدواج دورتر از عواطف و نیاز و خواست بریابه. یک ناگزیری بنیادگذاشته شده بوده درست بیست و سه سال میگذشت از آن سالیکه نکساج محمد صدیق با شاه خانم مشهوریه لطیفه عقد شده بود که خونسی بر خاتمه بی دلنه بست. آنجا اناتیه اناتیه را کت و انانها که بیست و سه سال همبستره بوده به بستر گور فراخوانده این ما- چرا برای همه گان به ویژه برای جوانان میتوانند یک صفحه درس- تجربی زنده گی باشند.

شاه خانم دخترنا با کره جوان منحرف اخلاقی بود و محمد صدیق یکی زهریران کوی و گذریر. اونسه کاکه و عیاره بل واقعا یک لومبی وید کار عهد خودبود. ارتباطات میان لنین دو بد اخلاقی نمیتوانست هما نظور بنهانی ادامه باید و اگر مسکن هم می بوده شاه خانم نخوا- ست چنان بنهانی نگهدارد. او- بالای بد کارکوچه اهر (محمد صدیق) صدا کرد (هرچند خواستم به جای

این اصطلاح رایج و چیز دیگر بیاسم نتوانستیم (تفت بر تاپ شده) - رسوایی هردو به زمین خورده مراسم ناگزیرانه ازدواج سرو سامان گرفت. هردو روسیه تریک خانه غربیانه ناگزیر به زنا- شوهری شدند. دختریکه قبل از ازدواج با شرافت و عفت خود بدرود گفته بود و پس از ازدواج هم نمیتوانست به ساده گی ترک عادت کنده چی طور موفق شد بیست و سه سال را کنار همسرش که دست کسی از او نداشت زنده گی نماید؟ با هم بودن نمیتواند ممکن باشد شاید کسانی وجود داشته باشند که بالاتر از این بیست و سه سال با هم بوده اند و اما در چسی طور بودن تفاوتهاست...

آن دو در سالهای عمر زنا شوهری هرگز با هم دیگر مهربان نبوده اند. میانهم امروز و فردای شانرا، میانهم روز و شب شانرا و میانهم هر جور بودن و ناخو بودن شانرا غلای گذشته مان مرانه بر کرده بود. و هیچکدام نمیتوانست از گذشته بی تا نبره به آینده ببینند کهمه این غلابه جنایت با بان یافت. آنها در روزگار آنیکه به از دواج تن در داده بودند چنان کردند و این انجام در امتداد هما:

## ازدواج و پرپایه ناگزیری

زیرکانه برنمیش کردن بریده شده میتابده قاتل سایه میکسل لرزان خونرا در دیوار کهنه زیر زمینی خانه اهر در حال رقص می بیننده بلی فلیته عیطان چراغ با ساز زوزه بادنیمه شبی مهر قمد شوخی میکند و نورش سایه لرزان

# صدیق و کیم

تدفین عود فردا فردای دلهره و- ترس است این انجام بسیار خطرناک بوده باید به فردا آماده گی گرفت.

من و تو و همه روز نیمه ابری نه جدی ۱۳۶۸ را آغاز گرفتیم. این روز، آغاز زمین روز هفته نواست غنیه یک روز دیگر برای آغاز یک هفته بعدی صحن حویلی برار -

مهمان خواننده و نخواننده است کسی میگردید کسی وحشت زده به چشمهای حاضرین میبندد آنجا دلی هم از ترس میبندد آخرین دقیق ، بسیار با اهمیت است نباید رسوا شد.

چون کپاس؟  
شاه خانم فوت کرده  
مرض بود؟  
مرض جگر داشت نم شد  
مرد  
خدا بیخشیه چند ساله بنوده باشد؟  
... بالوان صدیق خوشصفت و یکساله اسه میگن که با نوده  
بیست سال از ما معانم کده کلانتراس  
و این کلکین با آن کلکین و اهل همسایه همه گان سخن از مرگ نایبه هنگام (شاه خانم میزنند...  
اطفال کوچه از با و بیها نست کشیده بقیه در صفحه (۷۸)

کار دوا ز آدم میگریزد. حال آجند ه آرام شده و او حالا قناعت کرده شاید این اولین قناعتش در - زنده گی با همسر است. او در این لحله با دختر خانه دارش دیگر خدا حافظی میکند و می رود که به فرزندش دومیش (بزرگ خفته به گور) قصه ادامه را کند چی تلخ ادامه بی.

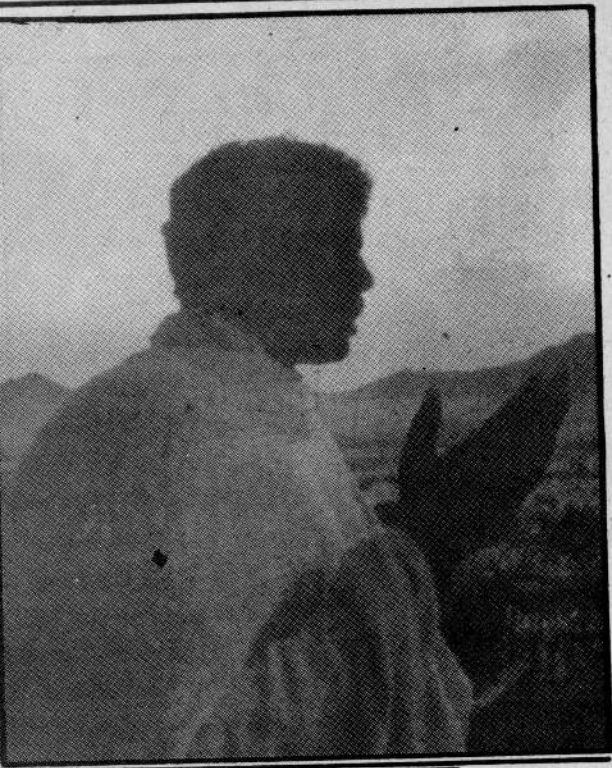
شیطان چراغ و شیطان فیه میر قمد او از قتل نترسیده و هنوز بی آزار چشهای خون گرفته قاتل برآمده است.  
حالا باید تدبیری گرفت مخون

قاتل را بر دیوار میر قماند و چنند تار از موی مقتول در دست قاتل با قیمت ... چشمهایم را خون گرفته حلا لغ کردم و هنوز هم میچنید؟ حالا دیگر چرا باید - ادعای زنده بودن کنده نی نی من غام وقتی مریض بوده اورطبه - بهانه دوی یونانی، غایب خوراندیم که گنمش عود، من نباید از تصمیم خود برگردم، حالا بی وقته او اینجا هزارم را حیثیت و میل کرده و یک عمر زنده گنی حرام را بر من تحمیل کرده چرا نکشیم؟

## پرپایه ناگزیری

جانم را تغلبه با بد کرد میس به تمام عکافها و بریده گی های بدن بنیبه باید زد و در نتیجه ختم خونریزی ایسهای باک و بی خون رابه تسنفر باید کرده فردا در بیست است و جنازه همسره (مرطبیعی) در گذشته باید با سوگاری نزم تکنیم و -

و سایه لرزان رقصان در همان دقیقه سبری نشده بر جسد مرده و بر تپش چون گرگ، تجدید حمله میکند رانهای همسر خود را شکاف شکاف میکند خون میانهم به ساز های نغمه شده زمستانی میدوده راه میکشده گویی از نغمه واز -



# صیام و صحت

نوشته: دکتر المصمود البشز

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

باری بهترین عالم و بهترین  
سلام حضرت محمد (ص)  
فرموده بودند:

روزه بگهید تا صحتند باغسد  
و امروز که امروزست و هیچ طبعی با  
وجود میتودهای تکنولوژی بدین -  
مراکز مجهز لابراتواری و آزمایشات  
صوری خون ما با رین المللی ما -  
هدات کلنیکی نتوانسته است هبسه  
جز مهر تصدیق و تایید روی این  
نکته جامع و عظیم که صرف دو کلمه  
است " صیام و صحت " چیزی عرضه  
نماید .

با وجود که در محدوده نوشته  
حاضر ممکن نیست همه چیز که ساله  
ارتباط میگردد ه بیان نمودن -  
علوم طبی پیوسته به مرز های نوین  
آگاهی در رابطه با نقش ماه صیام  
بر صحت میرسد و این روند را جاری  
نگه میدارد .

تا آن جا که بقا ه بقاوت و تکامل  
تمام موجودات حیه ارتباط میگردد  
بر هیز از غذا به مباد های متفاوت  
امر الزامی و حتمیست .  
مثلا در نباتات بر هیز از غذا که  
نمود خواب زمستانی آنهاست " پرو -  
سه تغذی را برای چند ماه جهت  
نوی جوانه ها و برگ های تازه کنه  
سر آغاز حیات بهاری آن ها سرده  
میگردد - به همین گونه لازمیست -

زد .  
به گواهی تاریخ حتی در میان قبا -  
یلسی که از بهشت حضرت محمد (ص)  
در فواصل فکری دور تری میز بستند  
نیز به تقلید از اسلام ه روزه گرفتند  
به دوره هایی که تا هتر ( وندتسا -  
بهتر ) وجود داشته است .

حتی اثبات شده است که برخی  
از جوامع بشری به دلایل مجهول  
" روزه گرفتن " را جنبه و ظاهری  
حیاتی و مهم داده اند و این حقیقت  
در سابقین بدین تصریح بهتر یافته است .  
دکتر الکس کابل برنده " جایزه "  
نوبل در ساحه طب داخله و -  
جراحی در همکاری " انسان موجود  
ناشناخته " مینویسد :

ترتیب و توالی غذا با در نظر دا -  
ست مقدار هر کسی آن نقش مهمی در  
بقای انسانی دارد که بهتر جنبه  
" تطابق " را بخود میگردد .

اگر در زمان باستان گگاهی به  
دلیل قحطی خوردن غذا بهتر  
نموده در باره بی از موارد به شکل  
داوطلبانه روزه گرفتن وجود داشت .  
زیرا دعوت مردم به بر هیز از غذا در -  
تمام مذاهب وجود دارد .

اگر روزه داشتن امراض و علایمی  
چون احساس گرسنه کی صیانهست و  
حالت ضعیفی را بریز میدهد ناگفته  
نماید گذاشته که حتی در هیز حال -

ع حوادث نمینی دیگری را نیز در  
قبال دارد ه مثلا جرمان کلو کوز  
از جگر - تحرکت ذخایر محسی  
تحت الجلدی و پروتین های ذخیره  
عده در عضلات ه غذوات و حجرات  
کبدی تمام اعصاب ظایف شانرا به  
شکل معاوضی جهت حفاظت اعضای  
داخلی ه خاصه قلب وقت مینمایند .

افزون بر این ها ه روزه داشتن انساج  
عضویت را به تصفیه دایمی و تغیر محسوس  
معرض میسازد . ( بدون عیبه -  
هدف از روزه داشتن در هیزو حا -  
لتی ماه مبارک رمضان است ) از  
لحاظ مرزای طبی و صحن در شماره  
های زیرین خواهیم دید که نفس  
ماه مبارک صیام در رابطه با حالات  
پتالونیک عضویت انسانی و فرق آن با

بر هیز غذای در سایر ادیان چهست ؟  
(۱) تحقیقات تازه و دستاوردهای  
کنونی طب حکم میدهد که چاقی -  
پدید ه مرضی تلقی گردد ه با وجود  
آن که از لحاظ پتولوژی مرض مستقل  
نیست ه ولی زمینه و سبب فشاری از  
امراض شده میتواند و علت آن افسراط  
در صرف مواد غذاییست .

چون مقدار بهتر از ضرورت سه  
وقت عضویت به شکل ذخیره در وجود  
باقی میماند لذا منجر به چاقی میشود  
(خاصه در نواحی بطنی) و چا -  
قی به نوبه خود باعث وارد نمودن

فشار بر مهره های ستون فقرات و مفا -  
صل قست های آنها مایست منقلی شده  
درد های مزمن فقری و حوصلی را بار  
می آورد ه همچنین بالا بردن فشار  
خون را سبب شده ه با تقلیل ظرفیت  
های تنفسی شش ها به ناراحتی های  
بشرفته قلب و شش می انجامد .

اسناد لیتراتور طب کنونی میتود -  
غذا خوردن را طبق قواعد رمضان  
المبارک " دو وقت افطار و صبری -  
بهترین و مناسب ترین شکل غذا و ی  
آن میدانند .

(۲) روزه داشتن اولین اقدام -  
معالجه می جهت کمک به بهبود حا -  
لت صایین مرض فکر " دیابته " -  
میباشد . بر هیز از غذا برای موقلا  
ماند هایت در مراحل اولیه مرض  
از نخستین کورس های تداوی به شمار  
می رود . کاهش وزن درین صحنه  
بدهی احتیاطات دوائی نتوجه  
قناعت بخش داده میتواند .

(۳) روزه گرفتن برای اشخاص -  
مصاب فرط فشار شریانی و احصاء  
مقد ثابت شده است زیرا با تنفس  
وزن بدن ه از دخول مقدار بهتر

نک به داخل حجرات و انساج عضو -  
بت جلو گیری به عمل آمده فشار بلند  
را پس تقلیل میابد و از جانب دیگر  
بار اضافی قلب و فعالیت جهدی آن  
کم میگردد .

دستاوردها و کشفیات تازه کار دیو -  
لوژی نشان میدهد که صایین فرط  
فشار شریانی پیش از همه باید مقدار  
روزانه مواد غذایی خویشتن را تقلیل  
دهند . و بهترین نحوه مراعات  
چنین تهبوی ه روزه داشتن در

ماه مبارک رمضان است و بهتر  
خواهد بود اگر ادامه آن به شکل  
روزه گرفتن سه روز اول هر ماه باشد  
سا زمان صحن جوان ( WHO )  
نوع اخیر روزه گرفتن را نهایت مثبت  
ارز یابی نموده میگویند که میخانیک  
طرح مواد زاید مضره به ویژه صیانت  
از جسم ه بهبود حالت فیزیکی را به  
سبب میشود .

و این یک نیوت برتر برای ادعای  
حقانیه مقوله " روزه های صید " یا  
" الا یام الابض " در اسلام است  
" صا دی به روز های سیزدهم  
چهاردهم و پانزدهم هر ماه " .

(۴) به اثبات رسانیده شده است

که ماه مبارک رمضان به مثابه بهترین  
عبیه معالجه و تنظیم اختلالات مزمن  
معاینی که ظالما با تغیر مواد پروتئین  
و کار بخواهد بهت ها همراه میباشند  
باعت نظم بخمیدن به سیستم دورانی  
دموی امعاء شده و قدرت حیا تهست  
امعاء را از طریق نارمل ساختن افراد  
زات هضمی که خود باعث از بهی بر -  
دن امراض مرضی میشود ه دهم  
احیا میدارد . مخصوصا اگر قدا  
های افطار و صبری غیر ثقیل باشد  
در غیر آن صورت امعاء به کار و تحرک  
بهتر و داشته شده و به غمگسی  
و کاهش قابلیت هاضمی آن معرض  
میگردد . که دو پدیده اخیر باعث  
تغذیه تغیر و پروسه آزاد شدن گاز -  
ت میشود .

(۵) روزه داشتن طبق نظرات -  
جدید علوم طبی باعث عدم تشکل سنگ  
های کرده و پایش آوردن نسبت و -  
در چه امکان ترسبات بهترنده اهلک  
در کرده ها میشود . مفا صتا هضمی  
روزه دار نمودن آب و مایعات را -  
از یاد بخشد میکانیزم مساله درشته  
فستنی طریقی و مجاری کلیوی تا انحصا  
بشیر رسیده ( ۷۰ )



ترجمه: صفیه زانانه

# در حال حاضر ۱۶۰۰۰ اسب وحشی را آمریکا موجود است

# کتابهای تاریخی اسب

۱۳۶۹ سال اسب سال نجابت



همینکه با تعدادی از خبرنگاران و فلپور را به سوی دیوارهای چمن زنبدها کوچک او تا (ظاهرا) باغ وحش بنویس (واقع مرکز کانادا) رستم راکی "گوش های کوچکش را راست کرد" میخواست مانند یک شمشیر قامت برافرازد، اما زخم های غمزه آلود سینه اش نگذاشت که استوار بایستد.

زولیانان دست به کمر برد و راکی با یک خیز بلند از کنار ما دور شد و به جانب دیوار سمت مقابل پدید آمد. سپس شروع کرد به چار نعل دیدن در آن محیط تنگ...

سوزش زخم ها فزونی گرفت باز نام آن ها خوب هیچکند راکی با بیقراری تاب خورد و ناگهان در چمنند قدی ما به روی سینه به گونه رفت باری - نفس زمین شده به آهستگی سر خود را بالا کرد و نگاهی به ما انداخت به خودش تکانی داد که بر خیزد اما این بار با شدت بیشتر به پهلو چپ افتید. حس کردیم که زمین زبیا - های مان لرزید. راکی باز نگاه تابش و ما یوسانه بی به سوی ما کرد و آرام آرام از حال رفت.

در آن لحظه من اندوه نرفته هرا - ران اسب وحشی را در چشم های - بزرگ و زیبای راکی خواندم و هنگام رانم "انجیلا الیس" و "زولیانان" که زورناهیست های جوان و فعالی بودند به جای آنکه گزارش بدهند - امسک



های خود را پاک میکردند. الیس گفت: دوستانم مرا زنی بی افکت نام داده بودند زیرا در نوجوب ترین روزهای او و تیراندی های جهاش داغ جنگ ها زودتر از دیگران غیر تهیه میکردم و بر میگشتم هرگز پادم نیامد کنار چمد خونین نهفته و گریسته باغم.

کمره را از زولیانان گرفتن هنوز کاسی نکرده بودم که داد زور پادیل و گسوز بلند شد:

"ای دخترها! من نیکنامی در این حالت کسی از راکی عکس برداره هیچکس نمیتواند وحق ندارد ما باید نام بسازد"

در یافتیم که این جا نیز مانند هرا - ری از زندان های دیگر اسب های محل مخفی است و ما وظیفه داشتیم که به کشف آنان بپردازیم.

"نجابت طلایی در کوهنپاره ها" عنوان کتابی است نوشته خانتهلا - ما جا نشویم که در آن راجع به اسب های وحشی (مخصوصا "رامینگ") نگاشته شده در کتاب آمده است:

پهشینه اسب های وحشی که هنوز هم ایجاب تحقیقات بیشتری را مینماید بوی کرده به چهار صد سال قبل از امروزه زمانیکه نسل های از تبار "اسب های مشرقی اندلس" توسط همسانوی های غیر طوطی پرده - شده. در حال حاضر صریح ۱۶۰۰

ران اسب وحشی زنده در امریکا موجود است. تنها در نیم قریه "از ۱۹۰۰ الی ۱۹۵۰" در حدود یک میلیون آه ها به شیره های گوناگون تا بسوز شده است و اگر تداوم در دست ممانعت فطری در زمان فکر نرفته نبود تا ۲۰ سال دیگر هیچ اسب وحشی در امریکا وجود نخواهد داشت. زیرا شکارچیان در اوایل استدلال میکردند که چون اینان همیشه ناپدید و اهلی نمیشدند، نه به درد مسافرت میخوردند و نه به درد سپهرت اغلبا گوشت خوش مزه نیز ندارند. هنگامه تفریح ماهیگیری که بسا کفند ها گرفتار مان کنیم. و در حومه های ناچیزی مثلا ساختن بعضی -

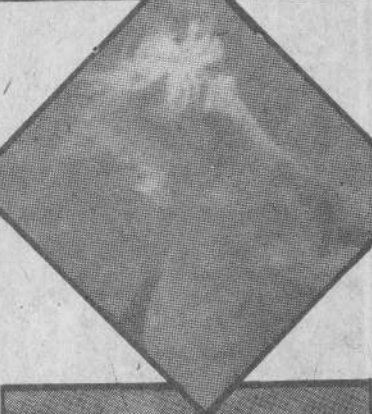
تکه ها و پارچه های مخصوص و آلات موسیقی از آن ها کار میکردیم و روشه طعمه کرگس ها میفروند.

در سال ۱۹۳۶ "اداره اسب" در کوهستان ها و مراکز جنگل های امریکا اعلام نمود که در بدل اسب - های زخیم و نیم جان و زنده وحشی تهیه قضا برای حیوانات کوهنپاره به شکارچیان بولپر داخته میشود. دهه درد ناک آغاز گردید و در سال "۱۹۴۶" صدها و هزارها اسب آسیب دیدند و از بین رفت. تا آنجا که مقامات مسؤول دیگر از خرید اسب ها خودداری نمودند.

از سال "۱۹۵۰" به بعد تفریحی بزرگی در سر نوشت اسب های وحشی رونق داد. شکارچیان برای تکمیل کلکسیون های خویش اسب ها را زنده دستگیری کردند. این شیوه نیز حد اکثر به مرگ اسب ها و یا شکست پا ها و تفرقه های شان منجر می - شده زیرا طرز شکار بسیار نامناسب و بیرحمانه بود.

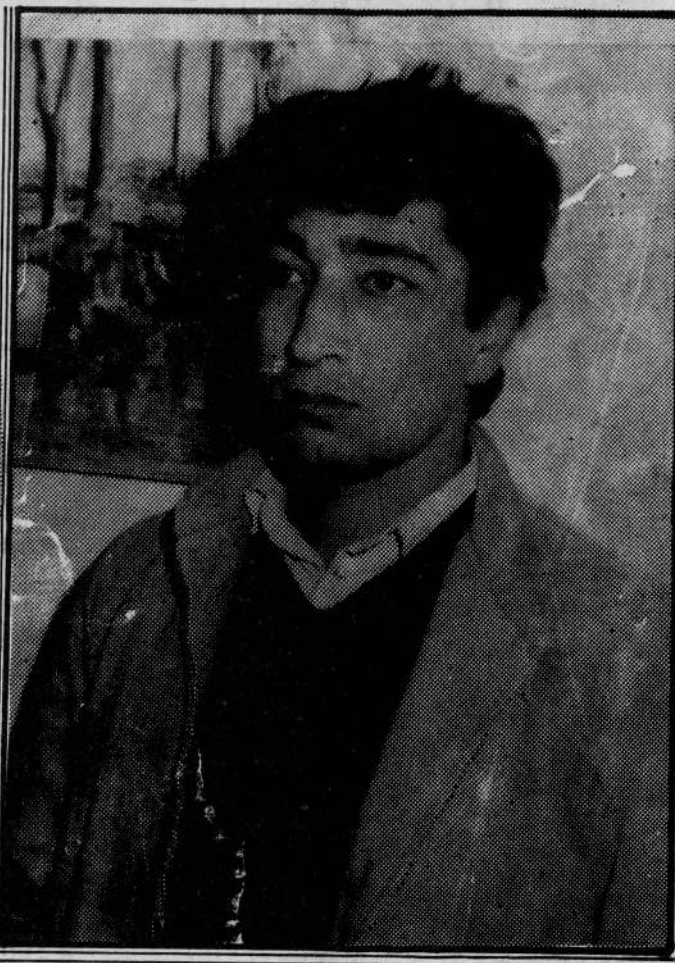
شکارچیان توسط هواپیما های پست پرواز آنها را به داده با کلان کفند های فلزی تله مانند به دام - می افکند. در این شیوه هم بسیاری از اسب ها جراحات شدید بر میآید - منتند.

بعضی ها توسط هواپیما صرف - بشیر رسیده (۱۷۹)





صاحبہ کنندہ نریمان سرگندی



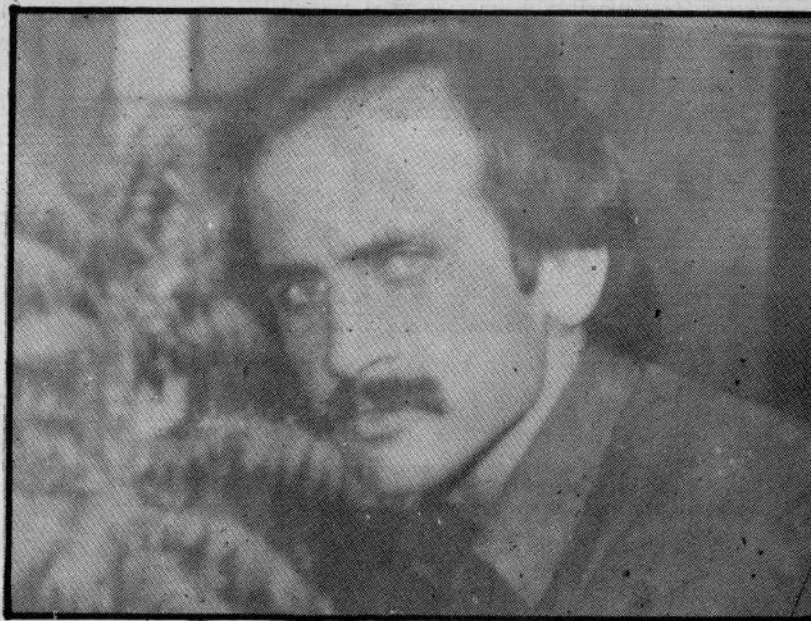
احمد فواد نوازندہ خوب ویلون

# وِیلون آسیب نوازی

از ما باشد وجه از استادان بزرگ در  
راد پوتلونیزون دارای کترین ارزش اند  
یعنی همیشه مورد سو استفاده قرار  
مگیرند و همچنان تعداد زیادی از -  
پارچه های یاد شده را در آرشیف با ک  
کرده اند . طور مثال میتوان از پارچه  
افغانی (انار، انار) که رئیس خان  
توسط سه تار اجرا کرده یاد آور شویم ...  
# در بیرون و داخل کشور از -  
نوازنده گان و استادان به نام ویلون  
به کدام یک علاقه مندید ؟  
- به یهودی مینوهین از جهان  
غرب و پرونیس (وی جو جوک) از -  
سرزمین رویایی هند و در کشور فرانس  
خود ماکارهای انجنیر سد پد و جمیل  
احمد زی را میسندم .  
# از ویلون در کدام نوع پارچه های  
موسیقی میتوان استفاده برد و برداشت  
شما از وضع کنونی موسیقی کشور چیست ؟  
بسیه در صفحه ( ۹۰ )

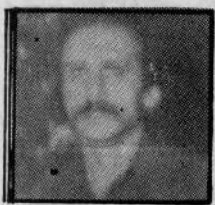
- نواختن ویلون را در سال ۱۳۵۳  
نزد استاد بزرگوار و انشاد فقیر حسن  
آغاز کردم .  
# شما هم اکنون در کدام گروه هنری  
فعالیت دارید ؟  
- همکاری هنرم درین اواخر با  
ارکستر کلاسیک و فنل شعرک جوانان  
ادامه دارد که اعضای گروه ما همه  
علاقه مندان موسیقی اصیل کشور  
میشناسند .  
# کدام وجه تشابه بین ویلون  
و فیکل میبینید ؟  
- فیکل و ویلون هر دو آله موسیقی  
تاری کمانچه می استند که از لحاظ  
سبتک یا (اکتار) ویلون دارای گسترش  
بیشتر است و فیکل سرهای معدود ی  
را در خود دارد .  
- # تا حالا چند پارچه ثبت شده  
در راد پوتلونیزون دارید ؟  
- پارچه های موسیقی تکنوازی چه

احمد فواد از جمله نوازنده گان خوب  
و جوان ویلون در کشور ماست که از سال  
ها بدینسو با راد پوتلونیزون کشور  
همکاری می نماید . تازه گیها احمد فواد  
در آرکستر شرقی (گلبرخ) تنظیم  
گردیده است . ماصحبتی با او سرا -  
مون وضع کنونی موسیقی کشور و کار کرد  
هایش درین عرصه انجام داده ایم و  
اینک میخوانید :  
# نخست خود را به تفصیل به -  
خواننده گان مجله معرفی بدارید :  
- نام احمد فواد ( طاهری ) -  
تخلص میکم ، فارغ التحصیل انستیتوت  
پولیتخنیک کابل بوده و اکنون در تخنیک  
پیداگوزی شعرکابل ، آموزگار میاشم .  
# شما که درخشنده ترین نوازنده  
ویلون در کشور استید بگوئید که نخستین  
روزهای نواختن ویلون که شما به ان -  
دسترس یافتید . چی وقت بود و کس  
شما را درین عرصه یاری رسانده است ؟



رحمت الله خوستی

# د دوستانو تشويق زه هنري کارونوټه وهڅولم



## دهنر موقعا حيره

— له ۱۳۰۲ کال راپه د پخوانی

می له تمثيل سره مينه پيدا او وښود په  
کله چې به می په سينگانې د فلم  
لوښاري ليدل، له جان سره به می  
فکر کاوه چې زه نو تر دوي څه کم يم.  
زه هم بايد د اکاډمۍ ورسره ماته  
د فلم د لوښاري و رولونو الهام راکاوه  
اودي الهام زه عملی کار ته وهڅولم.  
بايد ووايم چې د راد يواډوليزيون  
له لارې می په (۲۲) تمثیلی پارچوکی  
برخه اخيستی ده.

— فکر کوم تاسوله تياتر، راد يو  
اوتلويزيون څخه د سينما په لور هم  
قدم پورته کړي که ووايست چې تراوسه  
موه څو تلويزیوني اوسينمايي فلمونوکی  
د لوښاري په څير رول سرته رسولی  
خوشحاله به شو.

— هو، زه په تلويزیوني اوسينمايي  
فلمونوکی کله کله د يوه عادي اوکله هم  
د مرکزي لوښاري رول برخه بيا يم  
د تمثيل د هنر مينی او د دوستانو  
تشويق زه دي ته وهڅولم چې خپل  
هنري فعاليت ته وده او پراختيا ورکړم  
تراوسه می په (۱۶) تلويزیوني اوسينمايي  
فلمونوکی رول سرته رسولی دي.

— مثلا په کومو تلويزیوني اوسينمايي  
فلمونوکی څرگند شوي ياست؟

— په (حکمه د بزگرده) (غوره مالي)

(ولې قل زو)، (ملاسته)، (مجموعه)  
(محصزه څرگند ونکی هيند اره)، (ناور)  
تفاهم)، (توري خيري)، (هوب)، (بنيگلی)  
ياتی په (۹۳) مخ کی

کلونه هنري فعاليت سرته رسولی  
خود چا په نظر نه ورسې او هينڅوک  
له هغه سره د صحابې لپاره نه  
حاضرې دي.

د رحمت الله خوستی سره د امناجره  
می د يوه سوال په وړاندې کولو سره  
فوخه کړه:  
— تر کومه نجا په چې ماته معلومه ده —  
تاسو د تياتر اوسينما يو تکړه مشر  
ياست له کوم پخته راهيسی مودي کار ته  
ملا تر لې ده.

— په ۱۳۰۲ کال کی می په راد يو  
افغانستان کی د ممثل اولوښاري په  
صفت په کار پيل وکړ. له نيکه مرغه  
آزموينه می په بري سره سرته رسولسه  
اوپيامی د يوه ممثل اولوښاري په حيث  
په راد يو پرامونو او د راد يواډوليزيونو  
کی برخه اخيسته خود هنري کار ساحه  
می يوازي په راد يو پوري محدوده پاته  
نشوه په تلويزیوني تمثيل او همدارنگه  
د سټو په مخ هم څرگند شوم.

— کوی انگيزي تاسو وهڅولسی چې  
تمثيل ته مخه کړي او هم ووايست  
چې په راد يواډوليزيون کی موه څچو  
تمثیلی پارچوکی برخه اخيستی ده.

له رحمت الله خوستی سره له لنډې  
بيژندنې وروسته می له نوموړي څخه  
غوښتل چې د خپلو هنري فعاليتونو  
په اړوند څه راته روايي خوښځنې له دي  
چې زه سوال تړي وکړم هغه پخپله  
له ما پوښتنه وکړه چې ته څنگه  
حاضر شوي زما د کار او هنر په باب له  
ماسره مرکه وکړي، لکه زما د هنري  
ژوند په باب تراوسه هېڅ جامه د اکاډر  
نه دي کسري.  
خبره می بيا وروښه کړه چې څنگه  
دي د اسی په جدي لهجه تپوس  
راڅخه وکړ، رحمت الله خوستی زياته  
کړه: پوښتنه می جدي نه وه بلکس  
زه تعجب کوم چې د خپل هنري —  
پيولس کلن ژوند په جريان کی د لومړي  
بعل لپاره له يوه خبريال سره مخامخ  
کينيم. له تلويزيون او راد يو څخه  
نيولی بيا د ورعبايو، جريد او مجلو  
له زورناليستانو او خبرنگارانو څخه جدي  
گيله لرم، لکه د ځينو هنرمندانو د ورو  
د رو تمثیلی پارچوله اجرا کولو وروسته  
د ورعبايو او مجلو مخونه په اصطلاح  
د هغوي د هنري کار په خاطر کينزي  
خوستا، سفاهه عينی هنرمندان کلونه



# د ماشومانو د لورې ولسپوهنه

داسې ښکاري چې ناروغ د درد په زور د ولسپوهنې کلک ايسار دې د ا تپونه يې رغيزې يې خود دې داسې پسي دردونه لري چې موز يې اندازه نه شو لگولاي ، فکر کړم چې زمونږ هڅې په بريالۍ نه شي . . . . .

نور نور ما حوصله پاي ته ورسېده د خانگي له مشر نه مې رخصت واخيست اوله کوتي نه ووتم .

بهر زمانه سترگې د يوه جوان تپي خيره انخوړېده چې د سر پېر وښتانه يې لور په لور شيندل شوي ، سترگې يې د وينو د جامونو په خپر سرې دې په سپېر شولې وې ويني وچې شوي ، پرله پسې زارې اوچيښې وې .

زه يو قاتل يم . . . . ما ووژني . . . . .

د هغه د ناروغۍ په هکله مې پورې خبرې اوږدې وې ، د پوهانو او داسې ښکارېده چې دنگه ونه يې پرله پسې اوناخايې بېنېسونه لمبوکې سوزېدلې .

د اعوان تپي يې لنډه موده مخکې له گټ شمېر نوو تپيانو سره يوځای د يوې ليرې سيمې څخه روغتون راوړې و .

دې تپي او نوو تپيانو پر توپير درلود ، نور په کراره براته وځوده ، ليونټوب هم کاوه ، خو هلې يې روغتون په چينو پک کړې وانه وار وار يې له خپل کت او خپلې کوتي څخه بهرته

د هغه د ناروغۍ په هکله مې پورې خبرې اوږدې وې ، د پوهانو او داسې ښکارېده چې دنگه ونه يې پرله پسې اوناخايې بېنېسونه لمبوکې سوزېدلې .

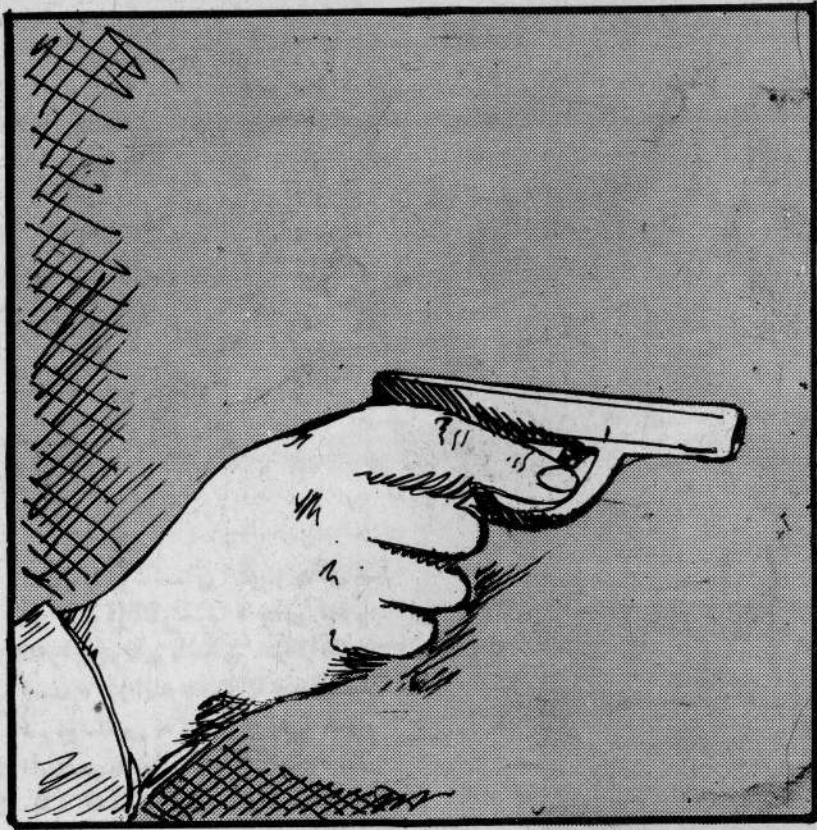
د اعوان تپي يې لنډه موده مخکې له گټ شمېر نوو تپيانو سره يوځای د يوې ليرې سيمې څخه روغتون راوړې و .

دې تپي او نوو تپيانو پر توپير درلود ، نور په کراره براته وځوده ، ليونټوب هم کاوه ، خو هلې يې روغتون په چينو پک کړې وانه وار وار يې له خپل کت او خپلې کوتي څخه بهرته

د هلينوزونه توپ کړې و .  
 نن هم پوره ناکراره و ټولو ويل چې د ه خپلې ټولې جامې خپلې وې او - هداچيني يې وهلس :  
 - ما وژنې . . . . . زه يو قاتل يم ؟  
 هغه وخت چې پرله د اکټران دده سرته ودرېدل ، يوه تپي بل تعويل :  
 - اوس نو پوره ليونټوب شوي دي ، خو ورهسې مخکې لانه و . . . . .  
 هغه بل سر وڅرخاوه او جواب يې ورکړ :  
 - هو . . . . دې په پيره مو انسي کي ليونټوب شو . . . . .  
 د خانگي مشر پوښتنه وکړه :  
 - . . . . . نوتا سوچان دده په تداوي کي ناکام بولسي .  
 د خانگي مشر يې سرې پکټر جواب ورکړ :  
 - موزه ، پيره هڅه وکړه خو دده تکليف خورازيات دي .  
 دې موزه ته هېڅ نه وايي . . . . . يا پته خوله بروت دي او يا په واز کومې په د هلينوزونکي چينې وې او همدارايې چي :  
 - زه يو قاتل يم . . . . ما وژنې او زياته يې کړه :  
 - موزه دلته په روغتون کي دده په شان د پ ناروغان لرو ، ټول تپيان دې خود دي . . . . د خانگي مشر ماتسه چي دده څنگه ته ولاړ يم مخ راواړاوه ، ماد سره خو هولو د سپين سرې پکټر خبرې تايد کړې او زياته مې

کړه .  
 د سپين سرې تپي خبرې کيسوته ورته وې ، يوازي په غوږ ونه ننوتسي ، ان د زړه مراندې ماسي خو هولي اود ماغزو په سلول - سلول مې ننوتسي .  
 دکه نوښه ورته خبرې شوم او غوږ ونه مې ورته خلک کړل :  
 ( ښکلې کلي په ښکلو هڅونو پوهېښلې واوشنې پراخه ورشوگانې يې مخي ته غوږ پدلي وې ، موزه په هر سهار د او بود مستو خبرو په شنهارکي دکار په لور خو سيد وانه خوښو کي په مسو مستي مستي نجونې اوښي رااوښي .  
 خوناخابه په خانپو سره ورانه شوه خانانو ويل ته سترگې برکي کړې او برېتونه يې سره تاوکړل ، دوي خپلسي پلي سمبال کړې اوناخابه په کلي تلدر راپرېوه .  
 په کلي ناپايه ناروغۍ راخوړه شوه کلي برابريه د و د لوو وشل شو ، په يوه کورکي - کورکي جوړ شول ، شنسه کښتونه رسول او په سلگونو روغخونه په سنگرونو بدل شول .  
 ورو د ورو د نيمن شوا په هره خوا د سرولسو تخمونه وکړل شول ، ورو ورو په کلي کي دننه تور پورني اوتسر کلي بهر د سرولسو وکړندي پورېدي ، سپين ز پورې تپي موزه ته خبر شواوښه خپلو خبرو ته يې دوام ورکړ :  
 ( د مرگ اود ژوند په دغه لويه کس پورې خبرې زمانه سترگو - سترگو کونې ، دده يوکسانو انخوړ زمانه په

د هن کي رڼا کونې او تنزي .  
 ښه روښانه ښکاري او عيني د پېر ښانه يوه پرک په خبر بلنې يې او پياوړتيا يې په دغه هېر وکي زمانه خاوه ملگري ، د کلي د اعوان ښوونکي ، مواد ، خبره ، پيره برجسته ده او هېڅ به مې هيره نه شي . . . . .  
 ماد هغه د ژوند داسې شپي وليکا چې هېچا ، ان دده پخپله هم ونه ليدې ، لنډې ، خو صېبي شپي ( . . . . نه هيريدونکي اوله ماسره تل پاييد ، ونکي شپي . . . . .  
 لکه چي په کلي اوښو ورشوگانسو باندې د اور باران راپرېوتلی و په هر لوري سرې لمبي لگېدلې وې او سپه په پوزو اولوگيو پک شوي و . . . . .  
 هڅکل ونې پرله پسې راوتوښدي او د زلمو دنگي ونې راماتيدې . . . . . په زړسو - لسرو لارو باندې خلک هر گور انسه بهيدل اوله زړه پد لوود اښوڅخه د وري اوخواري پورته کيدې . . . . .  
 ماښام مهال و خوشترگو لاخيارکو - لاي شواي ، مخامخ لمر لويد و د آسمان په لمنو باندې اوريل کړې واود لسه د اور خوړي - وري لمبي د ماښامني باد له خبرو سره لور په لور خو هولي - کيدې .



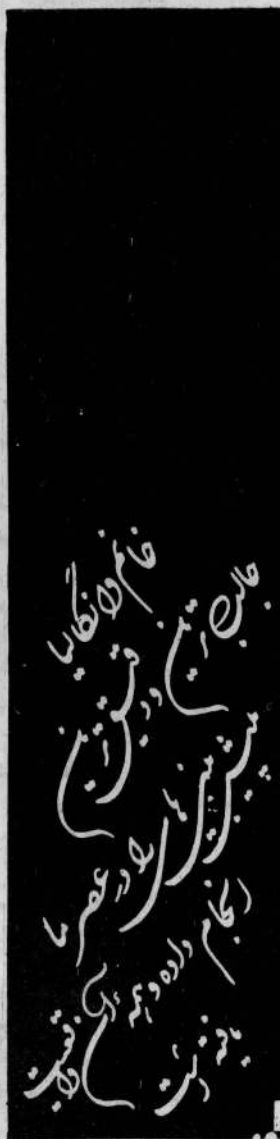
له ليري نه خوړي - وري پوزي اوريل کيدې ، د کلي سابه تپه درېدلې و او لمن يې په وينو سره شوي و . . . .  
 زه لږ و خو هيدم او حان مې گټه ته چمتو کړ ، په سختي باخېدم او کون کيښ روان شوم ، هره خوا اعوانې لښي پرې وې او سوز مې مې لوگيو تپولې .  
 کزوري زگړوي مې ترغوزه شو :  
 - . . . . .  
 ناخابه مې اعوان ښوونکي مراد وليد چي لورې او پاخيزې اوترويه - ترويه هغلي .  
 لکه چي په دې مخامخ در وړکي دده کور ، مالهک څه شي نه لېدل ، شنسي لوخري پورته کيدې او د اور وې نېسي سرې لمبي په هغه معاي لږ روښان ته شاني کړ .  
 داسې ښکارېده چي دده خپل کورته ورو اټکل او خوشي غوښي ناري يې وهلي ، نوا . . . . . په . . . . . اجم . . . . .  
 نورو په ما کي هم دنگه واک لسه وياښي ، ودرېدم او دده په ننداره - بوخت شم .  
 دې دخاوو يوه هغلي ته خو ه . . . . .  
 په پيره - پيره يې شا اوخوا وکړ او په پاتې په ( ٩١ ) مخ کي

ترجمه از : هارون یوسفی

# نابینایی که آیند را میبیند واز گذشته ها قصد میکند

پس از آن همواره به این زن نابینا  
میاندیشیدم . خیلی دلم میخواست  
ست او را از نزدیک ببینم .  
سال گذشته سفری به بلغاریا  
داشتم . از میخانه را خود در مورد  
وانگا پرسیدم . از وی قصه های  
جالب و پانوی نکردنی برایم گفت .  
قصه های را که با خودش به چشم  
دیده بود و یا از زبان دوستان  
و نزدیکان خود شنیده بود . از او  
خواهش کردم مرا نزد وانگه ببرد  
سرانجام به راه افتادیم . ده ها  
کیلومتر فاصله را از صوفیه با موتر  
پیمودیم . . . . . ولی آنسوس که وانگا  
همان روز به دفاتر بستی شده  
بود . و ما نتوانستیم او را از نزدیک  
ببینیم .  
مطلبی را که اکنون می نویسم فشرده  
مقاله ها و داستانهاست که درباره  
این زن نابینا یا خواننده ام و یا  
شنیده ام .

سه چهار در آن روز ناموسین اتفاق  
افتاد . وقتی که کودکان متوجه این  
سیاه و تاریکی در آسمان شدند و به  
فکر این که احتمالاً زلزله خواهد بارید  
زاله نهارید در عرض باد سرد و تند  
برگهای جوان درختان را بود و در  
بستر کوجه ها دیوارهای خاکسی  
ساخته کرد باد نزدیکتر و نزدیکتر  
شده رفت تا این که دخترک هفت ساله  
بی را با خود به هوا برداشت . در



در قلمرو تانکستان انگور و جنگل -  
های پر از انار سرخ و جایی که در  
کناران یونان باستان سرافراغ  
است و نزدیک چشمه های سفید  
در روستایی به نام "رویش" خاص  
نابینایی به نام "وانگا" زنده کسی  
میکند که آینده را میبیند و از گذشته  
ها قصه میکند .  
پس از این او را "وانگالیا" مینامیدند .  
ند و ولی با گذشت سالها حتی نام  
او فرسوده شد تا این که به "وانگا"  
مبدل گردید .  
در مورد این زن نابینای بلغاریا -  
بایی زیاد شنیده بودم . قصه های  
در مورد او انسان را به حیرت می  
ندازد و آدم یک بار دیگر متوجه  
میکرد که بشر تا هنوز نتوانسته است  
به اسرار بزرگ جهانیکه در آن نیست  
میباشد . پس هر دو  
دو سال پیش وقتی در "یورپه"  
واقع جمهوری لیتوانیای شوروی مجله  
معروف "اگهنگه" به دستم رسید  
و در آن مقاله بی وادرمورد "وانگا"  
خواندم همانشب تا صبح نتوانستم  
بخوابم . راست بگویم مترسیدم .  
این که از چس ترسیده بودم خودم  
هم نمیفهمیدم .  
تصادفاً سه روز پس از آن مجله  
"بلغاریا" چاپ صوفیه تو چشم  
را جلب کرد که در آن نیز صفاتی  
را ویژه این زن نابینا ساخته بودند



محبوب اینهاشته شده است .

گهورگی کاستانتینوف مدیر مسئول  
مجله " پلامه " چاپ بلغاریا  
میگوید :

" باری در یکی از عروس ها وانگا  
در وسط محفل عروسی عزم رفتن به  
خانه کرد . خواستم در ایور او را -  
جستجو کنم . در ایور را دو ساعت  
پیش در سرك دیده و او را به خوردن  
مشروب دعوت کرده بودم . ولی در ایور  
دعوتم را زد کرد و گفت که اصلا به  
مشروب عادت ندارد . وقتی خواستم  
به جستجوی در ایور بپردازم وانگا  
مرا مانع شد و گفت :

" جستجوی فایده است زیرا در ایور  
مست و لایمقل افتاده است ."  
نمره پلاک و اپارتامانی را که او سه  
افتاده بوده نیز برایم گفت . سر  
انجام به ادرین یاد شده رفتیم .  
در ایور واقعا در آن اپارتامان مست  
افتاده بود . و طوری که معلوم شد  
هنگامیکه در اطراف رستوران در گذشت  
و گذار بود . با دوست دوران سر -  
بازی خود که شاید بیشتر از بیست -  
سال همدیگر را ندیده بودند . بر -  
خورده و هر دو این تعادف نیک  
را جشن گرفتند ."

اگر چه این حکایت بیشتر به نکاهی  
شبهه است ولی بعضی از پیشگویی  
های وانگا انسان را شوک میدهد .  
به گفته خودش او شکست ناز بها  
را در جنگ دوم جهانی و حوادث -  
سال ۱۹۶۸ چکوسلواکیا را پیشبینی  
نموده بود .

او برای لودمیلا ژنکوف " دخستر  
منش سابق حزب کمونیست بلغاریا"  
حادثه و محققان ترافیکی را پیشگویی  
نموده بود که واقعا این حادثه چند  
روز پس از آن اتفاق افتاد و لودمیلا  
ژنکوف در اثر آن حادثه کشته شد .  
وانگا در سال ۱۹۲۰ برای میرزا  
تورسون زاده " شاعر و نویسنده -  
بزرگ شوروی " توصیه کرده بود تا  
از آتش دوری نماید . و به زودی در

بقیه در صفحه (۸۶)

کی میبرد و کی زنده میماند .  
و از همان وقت او به پیشگویی  
پرداخت .

وانگا در یکی از مصاحبه ها پیش -  
گفته است :

" من با مرده ها حرف میزنم و وقتی  
به حالت خلسه مبروم نخست این  
حالت را در زبانه احساس میکنم  
و بعد در مغز . پس از آن اصلا  
هیچ احساسی نمیکنم و همه چیز  
جدا از من میگردد و اما هرگاه مرده  
ها چیزی را ندانند . آن گاه صدایی  
از دور گاهی بلند و گاهی آهسته  
شنیده میشود . گویی در تلفون از  
فاصله خیلی دور صحبت میکنند ."  
و اما طی مدت بیش از چهل سال  
حکایات زیادی در مورد این زن -

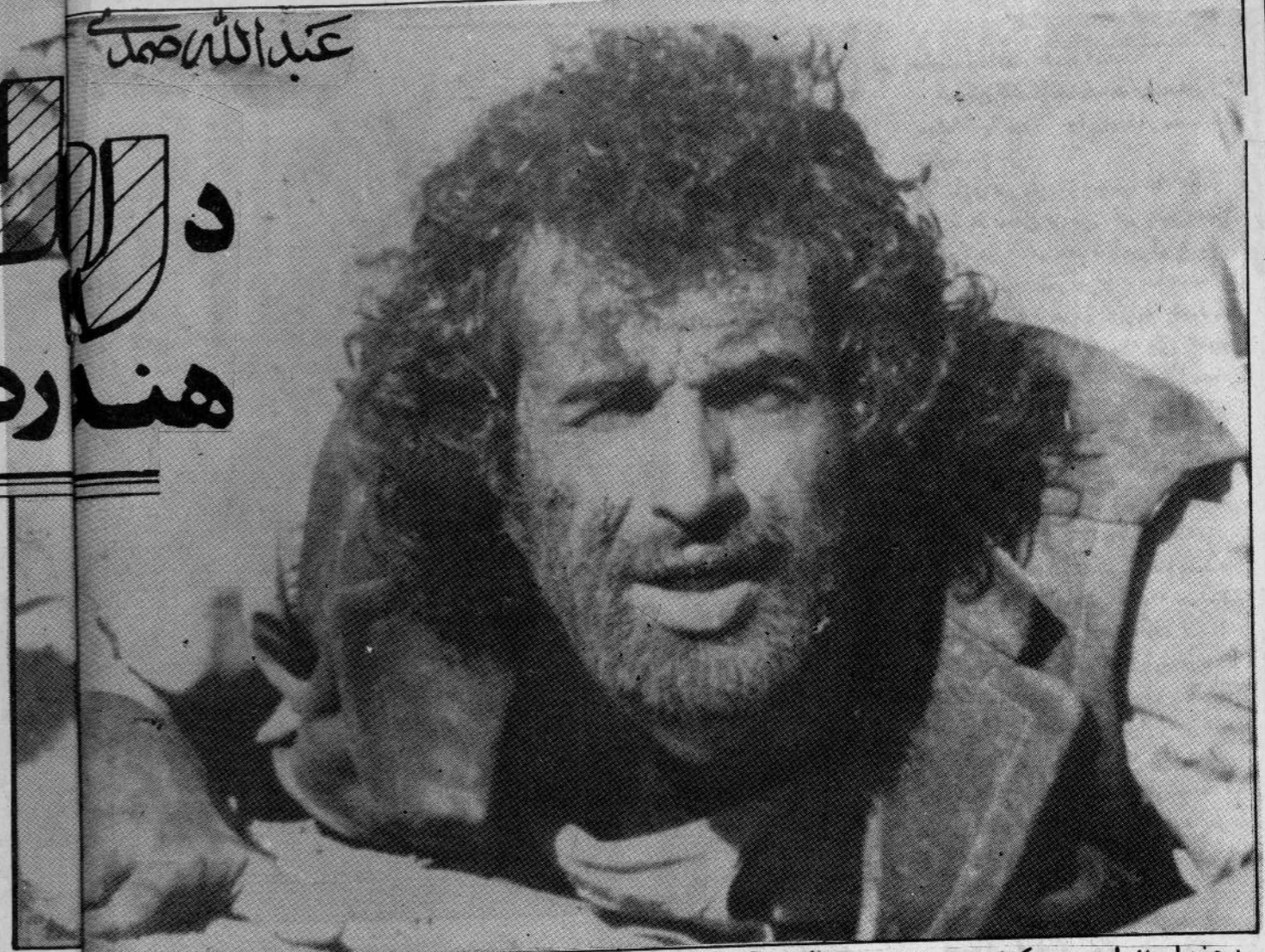
در بلند پها جایکه کرد باد در درون  
خود زوزه میکشید . دخترک احساس  
کرد که کسی به سرش دست کشید . -  
دخترک از هوش رفت . وقتی به هوش  
آمد در زمین بود و ولی همان  
قسمت از سر او درد میکرد که تاکنون  
وقتی به همان قسمت دست میزنی و  
درد میکند .

پس از آن " وانگا " به زودی نا  
بهناشد . و پدر و مادرش او را به  
مکتب نابینایان شامل کردند تا با  
شد چیزی بیاموزد .

بعد از ظهر روز پنجم اکتبر بود که  
در برابر " وانگا " مرد ناشناس -  
عضیم الجته بی ظا هر شد و گفت :  
- فردا جنگ عروس دوم آغاز خواهد  
شد و تو باید به مردم بگویی که

عبداللہ محمد

# د لږوټو او فلمونو په هنداره کی په زړه پوری خبره



مرکه کوټکی آچر



چې موزی یې گورو په هغوکی موز ولسو  
چې لوڅاري په بشپړه توگه د مهنوی  
و ستونو تابع کوي .  
- زما په نظر د وار ه ټاکونکی او هم  
اهمیت لري . خود ابايد ووايم چيسی  
اکاډمیکي زده کړې کولای شي د لو-  
څاري هنري ستونزې له منعه یوسي .  
- تاسی کله فلمونه هم جوړ کړيدي .  
- تراوسه یې په ذهن کې د اډول فکر  
نه دي رامنځ ته شوي بلکه د فلم جوړونه  
ساده او اسانه کارنه دي . د یو فلم  
جوړولو لپاره ترهرڅه د مخه ایز د و  
او پرله پسې اکاډمیکي زده کړو ته  
اړتیا ده . زه تراوسه پورې د هنرو -  
ستا نو په منع کې د لوڅاري په توگه  
پهژندل شوي يم نه دي فلم جوړونکی  
په نامه )  
- په سینما کې موله خپلوکارو څخه  
خوښواړضی یاست .  
پاتسې په ( ۳۰ ) مخ

ډیر دي لږوټو او فلمونو کې .  
- په کومو فلمونو کې موکارکې او تر  
کومې اندازې له خپل کارڅخه راخصی  
یاست .  
- په زیاتو تلویزیوني فلمونو کې چیس  
شمیر یې شلوی لندو او ایز د و فلمونو ته  
رسيزې ماکارکې دي د هغو نومونه دي :  
(اشک ولېخند ) ( مجرم ) ( پرانستی  
فیض ) ( خدایي خدمتگارا ) ( دري  
ماران ) ( توري خبري ) او شمیر نورو  
سینمايي فلمونو کې په هغوکی  
( لحظه ها ) او ارمان او نور راخصی  
ما برخه اخستی ده .  
زه په خپلو فلمی کړو وړو کې د ( لحظه  
ها ) په فلم کې چې لومړنی مطبوعاتي  
جایزه یې هم واخیسته لمان بریالی  
احساسوم  
- ستاسی په نظر په یوه فلم کې  
طبعی والی په استعداد پورې تړلی  
او که په زده کړه . بلکه زیاتره فلمونه

په بشپړه توگه ترسره کړي او هم باید  
پرله پسې تمرینونه په هدفه ټاکلی  
برخه کې ترسره کړي . که چیرې موز  
په خپله سینما کې د هغو هنرمندانو  
لپاره چې په تیاتر کې کار کوي د لاره  
اواره کړو چې سینما ته یې رامنځ ته  
دغه حال کې کېدای شي وواچو لکه  
هغو کسانو څخه به ډیره اونا ته  
لوڅاري راپورته شي .  
- تاسی تر کومې اندازې خپل رول  
او لمان د ډایرکټر په واک کې وړکوي .  
- که څه هم د تیاتر او سینما لوڅاري  
د کارگردان د خبرو او کړو وړو و تاسی  
دي خود ابايد وواچو د لوڅاري  
کار په هغه وخت بشپړوي چې یواضی  
د ډایرکټر په خبرو بسنه ونه کړي . هغه  
باید په خپل رول کې ټولنه له پاره  
ونه باسی . هغه باید په خپلو هنري  
کړو وړو کې هم هغه رښتینی احساس  
ته چې د یوې هنري بدیدي لپاره

لري خود ابايد وواچ چې هنري کارونه  
له یوه اوبل سره د مانا په لحاظ کسک  
ار پکی لري . که چیرې څوک وواچي  
چې سینمايي کارونه ترسره کړي ترهرڅه  
د مخه باید خپل کارونه د تیاتر له هنر  
څخه راپیل کړي . بلکه ترهغه وخته  
پورې چې د تیاتر په ساحه کې یو لو-  
څاري منظم کارونه کړي هغه جسامه  
یوه بشپړه ازاد لوڅاري چې د یوه ښه  
اکت او زست خاوند وي اوښتی شي .  
- هغه څوک چې په تیاتر کې کار کوي -  
هغه د سینما ډیره او بریالی لوڅاري  
هم کېدای شي .  
- پهنی ستاسی په نظر هغه څوک  
چې سینما ته رامنځ ته کوي هغه باید خپل  
کارونه له تیاتر څخه راپیل کړي .  
- هو . د سینما لوڅاري باید پو-  
وتلی مثل وي . هغه باید ترهرڅه  
د مخه د پالوگ او د جملو د ویلو ډول او  
په جسمی لحاظ د بدن د فر و حرکتونه

سینما ته په کیم ارمان سره رامنځ ته کړه .  
- هغه وخت چې د ښوونځي زده -  
کوونکی م په هغو ښوونځیو کې م د  
تفریح یواضی وسیله سینما ده . مانا ته  
هیله د لږوټو چې کاشکی زه هم یو وړ  
داسی لوڅاري شم خود سینما پر -  
دي برخ لمان وینم د هدفه دري مثل  
په ولسوره چې ( جو پنده یابند ماست )  
ما هم تصمیم ونیو چې په رښتینی توگه  
دغی خواته رامنځ ته کړم په ۱۳۰۳ کال کې  
مې دراد یو هنراواد بیاتو خانگی ته  
غوښتن لیک وړکړ اولته مې په خپلو  
هنري کارونو کې په تمثیل پیل وکړ دا  
دي دلته مې اولس کاله کار وکړ او اوس  
دادي په خپله هیله بریالی شوم او -  
سینما ته یې رامنځ ته شوي ده .  
- تاسی د تیاتر او سینما د شرایطو  
د اړیکو په باب څه فکر کوي .  
- تیاتر او سینما دوه لغتونه دي چې  
له ظاهري پلوه له یوه اوبل سره توپیر

د هغه له رنځ او درده ډکه خبره  
د ژوند له ډیر سختو شیبو او حالاتو  
څخه حکایت کوي . مگر له دې سره سره  
د هغه په خبره کې د صمیمیت او امید -  
واری او په راتلونکی باندې د باورینسی  
اوښتانی په بشپړه توگه څرگند یدی .  
هو . هغه زموږ د نظر او سرکې د پیژ-  
ندل شوي هنرمند او لوڅاري عبداللہ  
صدي دي چې د ژوند په پنځه د پړو  
کلنی باندې یې گام ایښی دي . د دغه  
هنرمند په باب باید وواچو چې دغه هنرمند  
په ۱۳۰۹ کال کې د ادبیاتو له یو -  
هنرمند څخه فارغ شوي د انگریزي زبانی  
په برخه کې یې زده کړې کړي دي -  
اوس د کابل ښار په یوه ښوونځي کې د -  
ښوونکی په توگه دنده ترسره کوي له هغه  
سره مو د هغه د هنري ډگر وړو په  
باب خبرې کړي دي چې دلته پسې  
لوسلو :  
- کولای شي وواچي چې تاسی

# هستن چکرورتی

## فای از دست خبیرنگاران!

ترجمه از هیالیا



متن چکرورتی را در دہلی نو  
ہنگامیکہ مصروف نو تنکہ فلم تازہ اش  
بہ نام "من - منکل" در موہن  
ستدیو دیدم . ہمنکہ بہ  
متوجہ شدہ ناگہان کار شو تنکہ  
را مدع نمودہ با شتاب نزدیکم آمد.  
ہنوز احوالہر سی مختصر ما پایسا  
نہافتہ بودہ کہ بالحن سرا پا گلہ  
آمیز و غمگنانہ مرا مخاطب ساختمہ  
گفت :

شرما "بسیار زیاد خوب شد کہ  
ترا دیدم . بیہن دوست ہتو وفا -  
دارترین ہمزاز و ہمبازی دوران -  
کودکم ہستی . میدانی نزدیکت سے  
دیوانہ شوم . ترا بہ حق دو مستی  
سو گندہ گفتنی ہا و شثایت ہای مرا  
ہرچہ زود تر در یک نشہبہ فابیل  
اعتبار و پر خوانندہ چاپ کن . آخہ  
شرما تو مفہمیں این مجلہ ہا و رسا -  
لہ ہای ہول پرست تجارتی نہ از تقد -  
س منسلک معبوعات و ژورنالہزم سو  
استفادہ و حشیانہ مینمایند . چسی  
لطنہ ہای خود غرضانہ و غیر محو -  
لانہ بی بہ شخصیت شماری از ہنر  
مندان وارد مس آورند . ایسن  
بوجارہ گان بخبر از ہمہ چیز ہ شب  
و روز مصروف اجرا کردن رول ہایشان  
در برابر کمرہ ہا میباشند و غالباً  
مانند من کمتر روز نامہ مجلہ رسالہ  
فلمی میخوانند وقتی از زبان دیگران  
تہمت و بہتان بزرگی را موشسو ند  
کہ بہ گونہ اعتراف و از زبان خود  
شان چاپ شدہ - چس حالتی برا -  
یشان دست خواہد داد ؟

ہمین حالتی کہ اکنون خودم دارم  
بہ آنصرف ( سمت چپ ستدیو ) نگاہ  
کن . آن سہ نفر رامینینی ہ خبر -  
نگاران رسالات منی استند ہر قدر  
اعرار کردند ہ بہ مساجہ حاضر  
نشدم یکی از آن ہا برایم گفت :

بقیہ سہ جہہ ( ۷۷ )

# مادهوری

## درواه

### سینما

ترجمه: سیگما

مادهوری یکت هنرمند بسیار  
 روی ۵ جول سال ۱۹۹۰ رادرنزل  
 خوشترطی مهبانی شانداري جشن  
 گرفت . این میزبان محبوب دواتو  
 پانشاري هاو دعوت های مهم دو -  
 ستان نلس و غیرنلس اشرانقدر  
 با مهبانان رسید که اگر مدخله -  
 سهارش گهی ( دایرکتر ) نمیدشاید  
 مادهوری به بهانه رفیع خستگی ه تا  
 دو ماه دیگر نیز به کار هوتنگه حاضر  
 نمشد .

او پس از پیروز مهبای اخیرش به  
 چنان ساده گی خواهنش دایرکترها  
 را ( جهت سهم گرفتن مادهوری -  
 منحوت همروین در فلم های شان )  
 رد میکند که برای همه قابل تعجب  
 است .

خبرنگار مجله " صفا " خانم  
 " شباب " به اجازه " همه مهبانان  
 مساحبه طنی و روپاروی با مادهوری  
 انجام داد که اینک تقدیم خواننده -  
 گان میگردد .

" چگونه به جهان فلم پاگداشتید ؟  
 - شاگرد صنف ششم مکتب بودم .  
 استادان ما مصروف تهیه یک پارچه  
 تشلی به خاطر تجلیل از روز آزادی  
 هند بودند ه و خواهر خوانده ام -  
 انامیکا نمیتوانست نقش خودش را -  
 درست بازی کند . ناگهان چشم

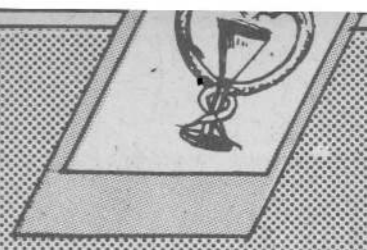


معلم " آرت " به من افتاد ه فریاد  
 زد : پس فردا جشن است و ماهنوز  
 صفر هشتم ه بیا به جای انامیکا  
 تمرین کن ورنه ابروی مکتب ما بر باد  
 می شود .

و من که از مدت ها قبل سخت سخت تحت  
 تاه شهر همی مالینی بودم با تقلید صد  
 فیصد از او نقش دخترک مبارز را بازی  
 کردم .

وقتی اعضای فامیلم در روز جشن  
 این پارچه تشلی را مشاهده کردند  
 با خونسردی گفتند : این کارها  
 مزاحم درس هایت میشود و مخصوصا  
 تو که باید داکتر طب شوی لازم نیست  
 وقت گران بهایت را به باد بدهی  
 و به اینگونه از جهان تشیل و هنر  
 فاحله گرفتم .

دو سال بعد مکتب ما رشته بندی  
 شد و من به دیپارتمنت نبات شناسی  
 رفتم روزی استاد نبات شناسی مرا به  
 یکتن از خبرنگاران که برای مساحبه با  
 متعلمین ستاز آمده بود معرفی کرد  
 پس از اینکه عکس های ما گرفته شد ه  
 عکاس رویه من کرده گفت : چند سال  
 پیشتر تودر پارچه تشلی " آزادی "  
 نقش یک دخترک مبارز را داشتی ه چرا  
 دیپارتمنت " آرت " را ادامه ندادی ؟  
 گفتم : میخواهم داکتر شوم . او گفت :  
 اگر خواسته باشی تراهه گروه راج شری  
 معرفی میتم تا در فلم ها برایت نقش -  
 داده شود . فردا عکاس بادوستانش  
 آمد ه پیرمردی از جمله آن ها  
 از من دعوت کرد که در فلمش به نام  
 " ابودھ " نقش یک دختر روستایی  
 گل فروش را بازی کنم ه که پذیرفتم .  
 من به ذهن خودم ( باز هم بتقلید از  
 همی ) هنر پیشه واقعی شده بودم .  
 واضحا بر داشت من نادرست بودم .  
 فلم ناکام شد ( و گروه راج شری هفت  
 لاکه روپیه خساره مند کردند ) . با  
 بقیه در صفحه ( ۷۶ )



مباحثه کننده کامله حبیب

# شفا گامی دانشان یک با کرمای دانشان داکتر



## آشنایی با داکتر گل محمد سوری و شیوه کار

### اوبه نام منوالوتراپی

عفاخانه نبود و سرك موتر روم نم نبود. و از همان لحظه درجه بی در -  
 ن من كوچك او آغاز به با زدن كرد.  
 از آن لحظه با عودن عهد بست كه  
 حتماً داکتر میشود. زیرا كه مشاهده  
 آن صحنه در اوتا نبر عمیق به جا  
 گذاشته بود و آن وقت كه آرزوی  
 تحقق یافت و داکتر شد و دیپلوم  
 به دست آورده در روستای خود  
 معاينه خانه باز کرد و تا امروز -  
 همانجا فعالیتش را ادامه میدهد.  
 محترم داکتر گل محمد سوری  
 در سال ۱۳۲۵ در روستای قلمس  
 بها در خان چارنی کابل در سرك  
 خانه نوازه نهقان تولد شد. تعلیمات  
 ابتدایی و متوسط را در لیس محمود  
 طریزی و بکلوریا را در لیس غیر شاه  
 سوری و تحصیلات لیسانس را در -  
 بو هندی طب کابل به سر رسانید.  
 صحبت با چنین داکتری که بیماران  
 راحت و اطمینان به زنده می میبخشد  
 جز آرزوهایم گردیده بود. لذا از او  
 وقت ملاقات گرفتم و به دیدن رفتم  
 در آغاز صحبت از او پرسیدم:  
 چی خوب است که شما طبیب استعد  
 ولی اگر طبیب نمی بودید کدام سلك

نامش را هر بیمار فریاد میزند  
 نام داکتر گل محمد سوری را که  
 دستش صحت میبخشد و شفا نشی  
 آرامش بعضی لحظه های دردناک  
 بیماران است. تاکنون عملیات  
 زیادی را موفقانه انجام داده  
 است.  
 او صبحها ناله بیمار را شنید  
 بیمار میشود. در طول روز با بیمار  
 است. به سلك خود عشق میورزد و  
 آن را بالاتر و مقدس تر از هر سلكی  
 میدانند. به حق که چنین هم است.  
 هنوز خیلی كوچك بود كه به سلك  
 طبابت علاقه مند گردید. در دوره -  
 مكتب در روستایی كه میزیست  
 عاهد صحنه بی بود كه زن حامله بی  
 را سوار بر مركب به شهر میبردند.  
 زیرا در آن روستا داکتر نبوده



را انتقاد میکرد بسد؟  
 - اگر طبیب نمی بودم، آرزو مند  
 دوم من به زراعت و مال داری بود.  
 اما در مورد طبیب شدنم در گام  
 نخست علاقه مندی خودم و از سوی  
 دیگره ترك ضرورت منطقه و سردم  
 محل مرا به آن واداشت كه طبیب  
 شوم و از جایی هم خوش چانس بودم  
 كه به وصف آن كه درجه ام در صنف  
 بسا رهبری بوده كورسهای مستعمل  
 و تری و دیگر كورسهای كه در آن -  
 وقت بدون نظرداغت خواهم نمودم  
 در آن عالم کرده بودند. از آنها  
 رهایی یافتم.  
 آیا در رفته تان گاهی به بیماری  
 بر غورده اید كه برای درمان نمودن  
 آن هنوز عاجز دیده با عید؟  
 - به ارتباط رفته سلكی تعصبي  
 نظریه عرابط زمان و مكان كسك  
 های ابتدایی و عاجل وجدی را در -  
 زمینه به انجام رسانیده ام و اما  
 گاهی بیمارانی هم پیدا شده اند كه  
 درجه كسك به آنان من چه كه  
 هر كس دیگره درمانده و عاجز بوده -  
 است. اما با آن هم تاجایی كه  
 امکان داغته است كسك کرده و بیمار  
 را از چنگال سرك رها ساخته ایم.  
 در مورد منوالوتراپی با تداوی  
 با دستهی نظرداغت رسید؟  
 - منوالوتراپی با تداوی بسا -  
 بسته البته از ابتدای خلقت بسر  
 وجود داغته تداوی با دست از -  
 نوازه کردن و ما از دادن نواهی  
 دردناك عضویت توسط خود بیمار  
 و با نزدیکان وی و با افراد واعفا  
 آگاه از زمان های کهن روح -  
 داغته تا این كه بر تمام جهان و  
 مناطق به شکل حرفه بدرآمده و  
 سقیه در صنفه ( ۸۴ )

# یک روز

## باتو

## با مادرم

نکر کن  
من اگر -  
گل صد برگ تراوشی را  
به آید آدم  
و یاد را  
در کوبه های گن سر  
زیر خاکستر -  
ها پوری و نریا  
خواب دادم  
تو بر پانگ بسز  
نی گوم  
در کد امین آهنگ  
و در چه لجه  
برای تو  
شاید کوتاهترین جمله باشم  
(آنکه بود و نیست...)  
آری  
من برای تو  
شاید در همین جمله کوتاه شوم  
امانه  
من برای تو  
ازین نقطه  
آغاز میشوم  
من با تو  
فاصله بی را  
باوردارم  
نه نصلی را  
بسته کسی من به عاشقانه ترین راز  
به صادقانه ترین پیوند -  
به تو  
صغیر سبز باورمست که -  
از شوره زار نرسک  
کوه ها فاصله دارد

من  
برای تو  
شاید صری -  
سنگ گشته بسودم  
آنروزها که تو  
در حرم دود و خاکستر آتش  
در انتظار سلام من نشسته بودی  
با هیچ بوسه بی به دیدارت نرسیدم -  
و تو

پنداشتی؟  
آود مرداب هوسها  
سری شویدی...  
گفتی باخود!  
دل مرد  
دل گنجشک نه باید باشد  
پیوندش  
باخانه با مادر  
پیوندی کوتاه  
و هنگامی که -  
مادریان  
زخمهایی تازه جوش کرده اند را  
می بوسید

توبه چشمانم کرده ام  
خبره ماندی و رفتی  
مادر!  
بده دست را  
وانگشاه  
دک آبله های خشک را بوسیدی  
و گفتی:  
مادر!  
برایم دعا که  
که تا بهار زنده مانم  
باز گرد گل های بخونی باخوبه را  
تازه خواهم ساخت  
و دستهای هرگز  
آبله نخواهند بست

او را بگذار...  
باخودش باهوش...  
\*\*\*

اما:  
من بی تو -  
و بی مادرم  
هیچ نصلی را باور نکردم ام  
و اگر بهاری را  
فارغ از آتش و دود  
بست سر کرده ام  
از هرگونه دهن برنگ  
سراغ بوی حرفهای جامه های شمارا  
ریخته ام  
و با هر صافه بی  
اگر گردیده ام و سرگردانی شمارا  
در پای دیوارهای بی بام  
گر بسته ام

زخم های من  
درد نی نیستند  
و درد های من  
در شمار سرانگشتان  
کوتاه نخواهند شد  
من  
د پواکه نیستم  
اگر عاشق نه بوده ام، شاعر ام  
بی بی درد -  
بی عشق -  
بی احساس  
چس گونه زنده بوده ام!

\*\*\*  
سر نوشت  
گله بانیت که آدمها را  
هر سو و هر جا که دلش خواست  
می کشاند، می چرانند  
و یا  
به گزگ اجل میبخشد

\*\*\*  
باری با من بیدار  
آدم -  
همیشه آدم نیست  
گاهی سنگ است  
و گاهی پنبه در کف باد حوادت  
انگار  
توان بودی و  
من این  
تو رجای استادی  
ورا اگر بساد  
از شاخه ام برسد  
بر چنگل سبز باور جمیدم  
تانشانی باشم -  
از بوته ام

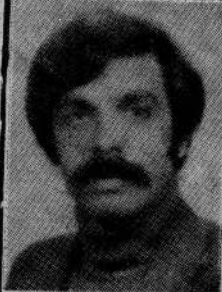
\*\*\*  
عزیز سالها و سال من!  
مگو  
(برای من - برای مادرم  
دل سوئی نه مانده است))  
ولی سالها برای تو - برای مادرم  
سوغته

و تا همین تهیدن برایش  
تمام نگشته است  
تورگم عشق عزیزان خواهد بود  
من  
یک روز با تو با مادرم  
- دورگی های بخونی  
همه ناگفتی ها را  
یک یک باز خواهم گفتم...

عشق همیشه



# تعمیری از زرفنا



کتابخانه مجاری  
با تمجید و ستایش سپید

بر برهمنه که بسید

کتابخانه مجاری

با نغز چشمانت

برغیر از ترنج شام نماز

کتابخانه مجاری

با شکوه سلامت

بجای ترنج تعمیر

و دیدار

با تمجید و محاسن

بجای ترنج سید

کتابخانه مجاری

برخوبه بر نغمه زده روز

کتابخانه مجاری

شاد ترنج تعمیر

در آستانه آینه

و روز

کتابخانه مجاری

در مکتب کشف

کتابخانه مجاری  
بر شش دعا و کتاب و ناخ

کتابخانه مجاری

با دلزه مار لا شود و عشق

بر دروازه مار خسته اشهر

کتابخانه مجاری

با قلب کوچک غمگینت

بر باد ترنج تا دیر

کتابخانه مجاری

بر دلمه و کدیر

کتابخانه مجاری

بجای ترنج محراب

در کمانه مار دود

کتابخانه مجاری

بر شش مار زخمی در اشهر

عبدالله

# دخوانی کلونه

زما د مینې ښکلی ښکلی بانی  
 چې د سپرلی ښکلا پرې ښه ښکارېده  
 په مرمونولې چو خوب ته یې سرته نیتاوه  
 د پښتنې عظمت نشه یې  
 پرته خټه کې وه  
 دغه فرود یې د بهر یې بېرونو  
 مات نه شو کړای  
 کړه صدقه یې له زلفانو  
 د دعوانې کلونه  
 خودغه تورماران یې  
 کله د فاري امله نه شول  
 چای د پانورول ل  
 په شپه کې ونه لیدل  
 په دعوانې مینې  
 د جاخماري نازینې سترگې  
 باندې نمجنې نه شوې  
 خود دعوانې کلونو  
 د چانازکو پښو ته  
 یا سته فرشونه جهړ کړل

قتیل خوزد بانی  
 کابل ۲۰ اره ۱۳۶۷

## علت!

گوري زمونږه د زغورنې ونه  
 چې په یې موز د پخوسپور په بستولاسونو  
 د لمر له تاوساتلو  
 وې په ولاړه به شکلن او جند بوونکی د ا له کی  
 چې مود ونود ریاب  
 خړوبه نکر له هم

رامسې چې وگورود اخیلی ونی  
 چې د انیونو او شراپو او د بلگونشو  
 بدلی کړې نه وې  
 په ژوند وژونکون هرو  
 محکمه زمونږه د زغورنې ونه  
 زهر یې د رخ تودیسې

رامسې پیدا کړ وهغه خوک چې اجوې ونی ته  
 د هرد مرگه اوږې  
 او مونږ له سپرې او ښکلا خلاصوې

اخ ا تاسې سپرېشې راشی  
 دا خو ولاړه ده په پاکه او تمینه خاوره  
 نیلې یې هم تینگی دې  
 زمونږه ونی هم لارونې دې ښکله شوې ندې  
 او د ښنون هروم نده اغیزه ښندلی  
 خو د لته هرې خواته  
 د ضررنا کوموز کانونلخوا

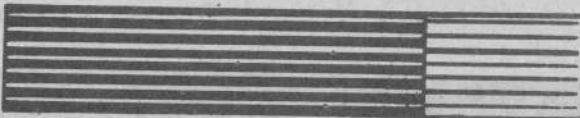
ژورگور ونه اوسوې جوړ شوې  
 او د اخوا محکمه زمونږ ونی د د ریاب په شانې  
 مې د گور و له ملعه  
 د د ښمانونې ته

۱۳۶۸-۱۱-۲۸  
 م ابراهیم شینواری

## وزمه!

په هغه د رخ باندې باران ورسېد  
 چې د وږمې لمر ا باران باران شوه  
 خو چېس غوښتې ترې په پلوسې لور  
 دې د شنبم په گود د رخ وپنځوله  
 راغله د اړنکو د موسم برسات ته  
 خدا په ژوند ون یې د کلونو د موند رگرمې  
 کابل ۱۸ ار ۲۷

خالق رشید



محمد علي توکل وورد  
شوشه سرونه



# رافله

به خوب ويده يم ، نيجه شيه وه جي مي سرته رافله  
رافله زما به لوري رافله ، كه نظر ته رافله

ماخويولي سترگي برانستي جي وي ويغيم  
رافله راور اندي شوله ، نيجه مي هميگرته رافله

هس پوناخا به راولار شوم ، عايي كي كينا ستمه  
گرانه به زور ، وود گرهيد له ، دزير ه سرته رافله

ما د بنويه خوكودي ته هرگلي ووايمه  
دزير گي ووي ورت بهيرته كر ، جي درته رافله

هغه له مالز گيله منه ، لڙ خيه فوندي وه  
خود لاسامي كر له بلكه مي خبرته رافله

به قلمرو باند ي دزير ه جي حكرانه شوله  
دزير ه بهتل كي مي عايي ونيو ، بهابهرته رافله

جي سهيني ليجي مي سردي نيزي دي زما سرته كر لي  
هاسري منگولي مي بسترعني بهرته كر لسي

كابل ۲۹ ر ۱۳۶۱

# نوني

# تانه سري

به سپين مخ مي توڙي زلفي راخوري وي  
د وار ه سترگي مي له خونه تكي سري وي

به خندا اوپه هوس به لاره تلله  
دزير ه تل كي ورسره خوزي اسري وي

داپه عيان اوپه جهان نه وه خبره  
تومين زير ه مي چابيري سري لمبي وي

د دعواني فروركي پوپه وه نشه تلله  
خپري شوي مي د حسن پلوشس وي

له به بلكه ، نه آسمان ته عوانه پرگه  
د رسره د تاند وهيلوتلوس وي

تر گلاب لانايمه ، تر و تازه وه  
د وار ه شولدي مي مرجان نه هم لاسري وي

به وده مي انتظار كرم ، كم مهال ته  
وايي ماته د مين زير ه اشاري وي

هر ساعت ، هره شيهه مي لاره خارم  
جي مي زير ه راعني وري هغه فوارم

كابل ۱۳ ر ۱۳۶۱

لڙمه لن ليلاته بهنامونه ، نوي ، نوي  
د نوي كال تيريك او سلامونه نوي ، نوي

د مينی 'ميشوب نه' زه به خوله خپري نه كرم  
قلم باند ي ليكم دزير ه دردونه ، نوي ، نوي

ويده احساس مي بلكه بهاله خويه باخيد لي  
ويش شوي ، كر ي هوس او ، ارمانونه ، نوي ، نوي

د گڼ و اسيد ونيو ، تاند وهيلو به درشل كي  
زماخ ته پرايه ، د عشق كارونه ، نوي ، نوي

يونيم محلي مي ويلم جي مي زير ه كي مودام گريس  
لڙم هم هني صنم ته ، زدم گامونه ، نوي ، نوي

آستان كي مي وديوم ، ورت راز د مين واپس  
جي راكاندي د سرولبو جامونه ، نوي ، نوي

فجن زير ه به مي خونيش ، جم او جوش د نوبهار ته  
سهري راول ، فاتول ، ريد ي گلونه ، نوي ، نوي

زه مخ كي ورت زدم د عقيدت تازه گلونه  
رشتيا توگي مي ، كرم عرضونه لسوي ، نوي

كابل ۱۳ ر ۱۳۶۱

\*  
\*  
\*  
\*  
\*  
\*  
\*  
\*  
\*  
\*

\*  
\*  
\*  
\*  
\*  
\*  
\*  
\*  
\*

# ساخت

# یک

# احساس

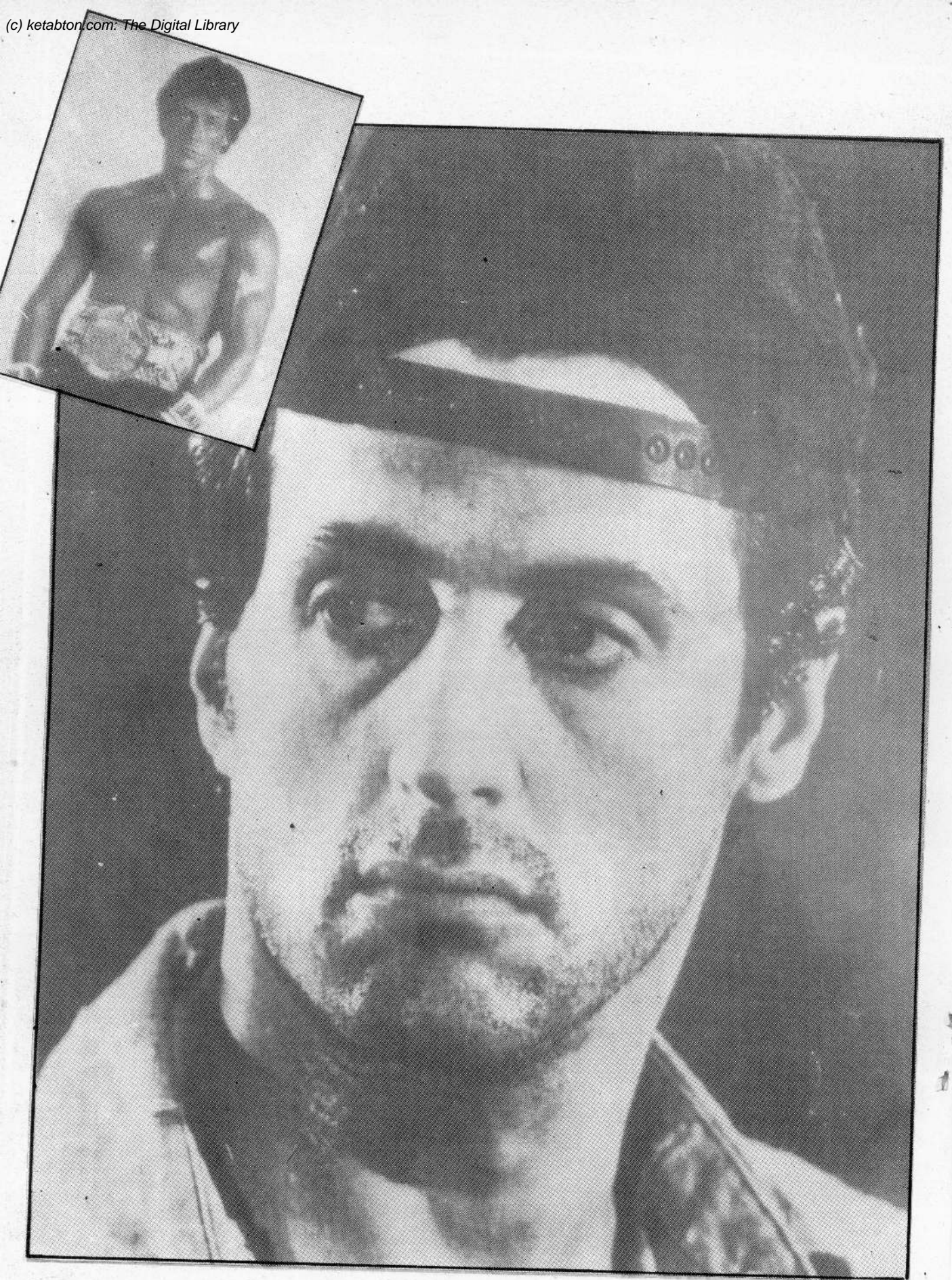
# از او

## سلوینستارستیلو

ترجمه از جمشید (( سلطانی ))

مشکلات افراز و استقبال نبود و با -  
 مشکلات او به مبارزه برخاسته -  
 وقتی با مادرش به فلادلفیا رفت -  
 مادرش (که با مرد دیگری ازدواج نموده  
 بود) به ایجاد "سالم" پرورش اندام  
 اقدام کرد و از همان زمان سلیو  
 دریافت که با پرورش اندامش میتواند  
 بخشی از کمبود نارسایی هایش را  
 بگذارد و به طور مشخص به صورت -  
 انفرادی "پرورش اندام" روی آورد  
 و در پهلوی آن تمرینات بوکس را  
 دنبال میکرد و از اثر تلاش به سمت  
 کاپیتانی تیم "فوتبال امریکایی"  
 مکتبش برگزیده شد و جهت مبارزه با  
 ناتوانی ها و صوب دوران طفولیتش  
 بعضی تاریخ مشخص لسانی را  
 پیش گرفت و تا خجسته تکلم بتواند  
 و بدین ترتیب توانست تا خود را نو  
 جوان انگشت نما بسازد - سپس با  
 عقد قرار داد با یک لکس امریکا -  
 بی در سوس در سالهای ۱۹۶۵  
 و ۱۹۶۷ جهت تمرین قسم بوکس  
 آن مکتب عازم اروپا شد در عوض  
 آن مکتب پول تحصیلش را مهرداخت  
 این نخستین قرار داد حرفه بی او  
 بود - در سوس او به حیت باد میگرد  
 شهزاده پاول میرشاه اینتویا وظیفه  
 گرفت و گاهگاهی هم در پارچه تیا -  
 تری "ارتور ملر" به نام "سیرک"  
 یک مامور مسافرتی را میگرد "بعد از ختم  
 قرار دادش با مکتب امریکایی دو سال دیگر  
 در شهرهای کلان و پاریس فرانسه مورد  
 بازدید داشت قرار گرفت بدو رسال  
 بقیه در صفحه (۵۴)

به تاریخ ۶ جولای ۱۹۶۶ در یک  
 محله فقیر نشین شهر نیویارک تولد  
 شده است و پدرش سلمان مادی -  
 ایتالوی الاصل و مادرش رقاصه یک  
 کابزه بود - او طفولیت آرام و سخا -  
 و صندی نداشته است :  
 مع یک طفل جذاب و بهاش نبود م  
 قالبها رنجور و درد مند میبودم -  
 عادت نداشتم با سایر اطفال بازی -  
 کس همیشه به تنهایی و در یک عالم  
 از تخیلات زنده گی میکردم -  
 افراز پر ابله های او از زمان تولد  
 وقتی که نرس قالبه بی تجربه از اثر  
 بی مهارتی باعث شد تا سمت چپ  
 صورتش ضربه دیده و بی حس و تقریبا  
 فلج گردد که مایل بودن گوشه ها ی  
 چشم و لبهایش به پایین بود این  
 حقیقت است و باعث شده تا در تکلم  
 مشکلاتی اقتباس نماید و بعضی از  
 کلمات را درست تلفظ نتواند - او  
 طفلی بوده در روی گرا و مرموز و غیر  
 قابل تفویض با دیگران - اطفال  
 همیشه به خاطر نامش "سلوینستار"  
 که در فلم های کارتنی نام پیشک  
 مضحکی بود که عقب کتری ها میدوید  
 و به خاطر جسم کوچک و کم رشد  
 او مسخره اش میکردند و در زنده گی  
 فامیلی هم از اقبال چندانی برخوردار  
 دار نبود و زیر هنوز ۱۲ سال -  
 داشت که پدر و مادرش از هم جدا  
 شدند - او زنده گیش را با -

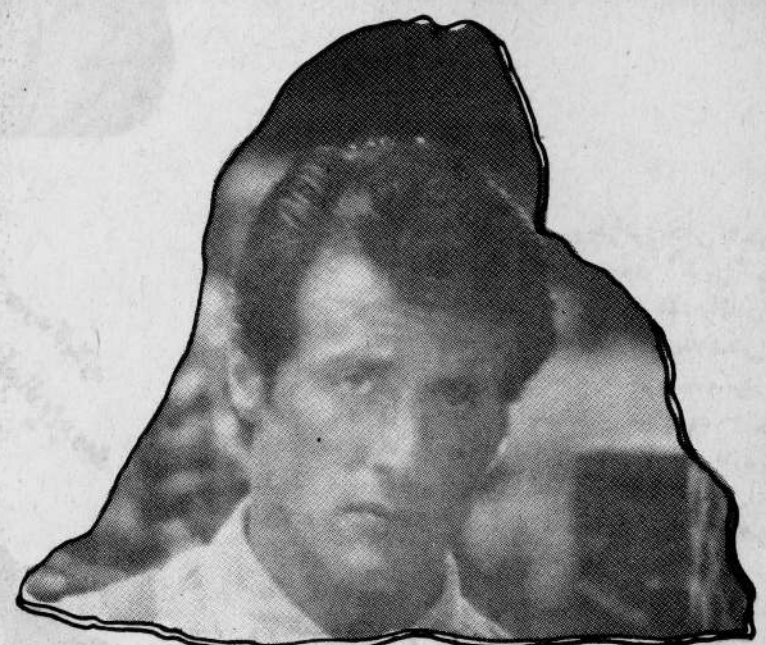






# هشتاد سینمای جهان است

# دامبو ثروتمندترین هنرپیشه دهه



" شاهین های شب " ۱۹۸۰ او -  
 نقش پولیس را دارد که به طهر  
 تعدادی با یک تروپست ه مقابل  
 میشود در ۱۹۸۱ در فیلم " پیر  
 وزی برای ما " نقش یک فوتبالست  
 اردو بازی را دارد و در فیلم " فاتح  
 ۱۹۸۴ ه او نقش یک راننده تکسی  
 را بازی میکند البته با او ویلیس پا  
 رتین نیز نقش دارد ه نقش در فیلم  
 " کبرا " ۱۹۸۶ تفریبا ه  
 نقش او در فیلم شاهین های شب  
 است

تقسیم کرد . نخست فیلم های که در او  
 نهاد تریه نمایش اندام فضلاتی و قوی  
 قهرمان فیلم توجه صورت گرفته چون  
 فیلم دوکی ه فیلم دوم دوکی و به نام  
 انتقال ۱۹۷۱ فیلم سوم دوکی به نام  
 چشم پلنگه ۱۹۸۲ و دوکی چهارم  
 ۱۹۸۵ را به نام ۱۹۸۲ را به نام  
 ۱۹۸۵ و فیلم بازو های آهنین ۱۹۸۷  
 که صحنه های هیجانی داشته و قهر  
 مان را با قوت فوق العاده به نمایش  
 میگرد . و دوم فیلم های که داستانی  
 بوده و به دور یک فرد مشخص نمی چرخ  
 خند .  
 در سال ۱۹۷۸ در فیلم " میخانه  
 جهنم " او محله فقیر نشین نیویارک  
 را در چهارم سه برادر که در جهان  
 فار ه سهورت وزد و خورد ها بزرگ  
 میشوند به تصویر میگرد . در فیلم -

آهنین " سیملون قهرمان ۱۳ فیلم  
 بوده است که در همین زمان دایرکت  
 فیلم های " دوکی " ۲ و ۳ و ۴ و -  
 بخش پنجم انرا به عهده داشته است  
 که در بخش پنج نقش نداشته اما در  
 نوشتن فیلمنامه کارگردانی و تولید ان  
 نقش مهمی داشته است .  
 منسا هم گولان ه کارگردان فیلم  
 ها میگوید :  
 " کارگردان شخص احمق خواهد  
 بود که اگر مشوره های سیتلون را در  
 جریان تهیه فیلم هیچ بهیندازد ه او  
 بیشتر و بهتر از همه کمره را میشناسد  
 زیرا بای مختلف و خوب اخذ تصاویر  
 را زود در میابد . من تا حال هیچ  
 گاهی یک هنر پیشه را با در ایست  
 و شناخت او از سینما ندیده ام ."  
 فیلم های او را میتوان به دو بخش

در فیلم من خواستم تا مسئول  
 های شیت و شجاعت را برای انانسی  
 که بالای خود شان اطمینان ندارند  
 و امکانات شکست شانرا از پیروزی -  
 شان بیشتر میدانند چنانچه اینها  
 برای من این مهم نیست که همیشه  
 باید موفق و پیروز بود بل مهم این  
 است که همیشه ایستادگی و استواری  
 و پایداری از خود تیار داد ."  
 هر کارگردانی باید ریافت این -  
 فلسفه ه به دنبال هنر پیشه گانسی  
 چون : چیمزگان ه بیان اوتمسال  
 یا بودت دینوله میرفت اما سیتلون  
 هیچ کس را به جز خود تر نشناخته  
 نقش مرکزی نمیدانست :  
 " من از مدتها قبل می دانستم  
 که یگانه وسیله تحقق خوابهایم انرا -  
 بدن نقش خودم در فلسفه خودم -  
 است " و به این سبب او پیشها -  
 دی خرید ۷۵۰۰۰۰ پند ۱۰۰۰۰۰  
 و ۱۵۰۰۰۰۰ دالری را رد کرد تا  
 سرانجام کارگردانی نقش مرکزی  
 را به او واگذارد ه اما در مقابل  
 برایش ول کس میداد و اما در حد  
 او خاد خالص گنایی فیلم را نسیز  
 برایش رده داده اند فلم تنها از نیا -  
 یس در ایالات متحده آمریکا پنیاو  
 شش میلیون دالر ریافت کرد و سه -  
 چند این رقم را در خارج از مرز  
 های ایالات متحده به دست آورد  
 و بدین ترتیب سیتلون پول هنگفتی  
 را که در تاریخ سینما بی نظیر بود  
 به دست آورد . برای کارگردان فیلم  
 لقب بهترین کارگردان و برای فلسف  
 لقب بهترین فلم داده شد .  
 از فیلم " دوکی " تا فلم " بازو های

هنر پیشه تازه کارتر از خود ویلی قوی  
 هیکل و عضلاتی تر از خود بود :  
 آر فولد عنوان نگار که تا این زمان  
 چندین بار مقام " آقای جهان " را  
 در پیروز حصالات کسب نموده بود . -  
 اما این ستاره برای به اوج رسیده تا  
 سال ۱۹۸۱ در فیلم " کورن وحشی " -  
 انتظار کشید ه اما سیتلون تولسد  
 شهرت و افتخار را در سال ۱۹۷۶  
 با فلم " دوکی " جشن گرفت . قهر  
 مان فلم مرد فقیر است که به مبارزه  
 با سر نوشتش بر میخیزد . واقعات  
 فلم نه ممیزه و نه قصه بهر مان است  
 بل مجموعه بی از جوان های فر یکس  
 قهرمان فلم است که فلم های دیگر  
 " دوکی " و " دامبو " و فلم بازو -  
 های آهنین " منسا " اداه داستان  
 این فلم است .  
 اثر پینده " دوکی " خورسقلون -  
 است او که تاهاگر سر سخت سابقا -  
 ت بویک است در سال ۱۹۷۵ شاهد  
 مبارزه کاسوس کلن که بعد از ملنا  
 شدن اسم محمد علی کلن را به خود  
 گرفت با یک گفام جهان مشتتزی برای  
 دفاع از عنوان قهرمانی جهانیش  
 بود در مسابقه " چک ویسیر " بویک  
 ناهنناخته شده بطور غیر متوجه و در از  
 انتظار همه ۱۵ روند در مقابل ضر -  
 بات سنگین مشت های محمد علی کلن  
 مقاومت آورد . او اگر چه شکست خورد  
 اما مقاومت او در برابر بزرگترین مرد  
 تاریخ بویک پیروزی بزرگ به شمار -  
 میرفت یادیدن این مسابقه برای  
 سیتلون محوره خلق " دوکی " سه  
 داد . و در سه و نیم روز فلسفه  
 انرا ضبط :

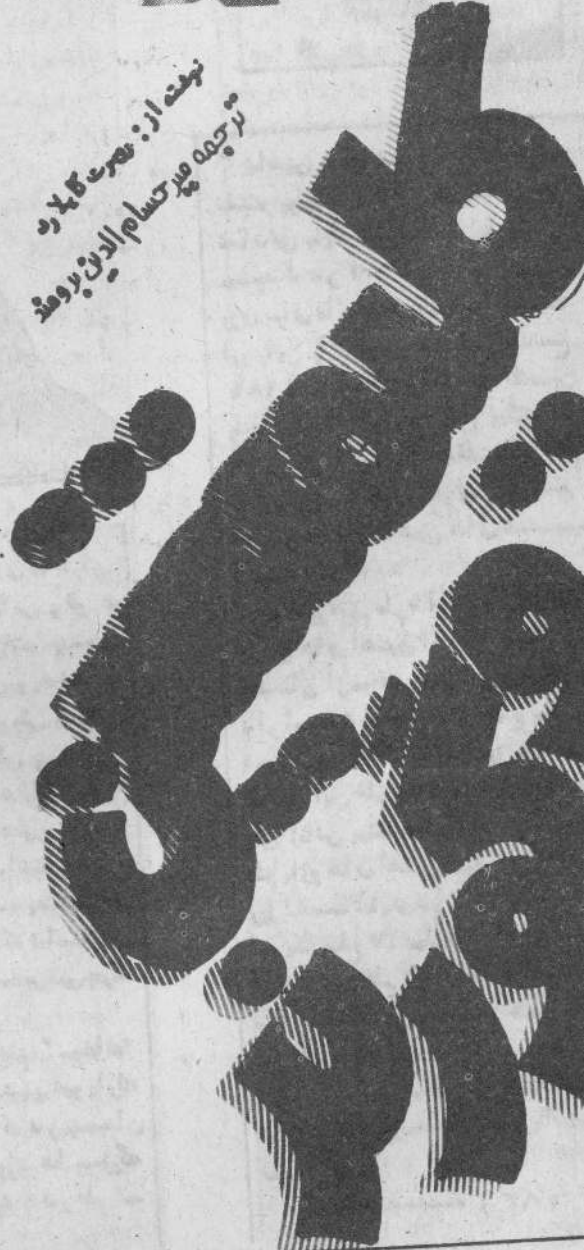
۱۹۶۰ دوباره به ایالات متحده امر -  
 برگشت و به صورت بویک به هنر  
 آورد و از همان انجا ربه امر -  
 س پارچه های هنری پر داخت  
 زنده گی او برای امرار حیات -  
 پیروز به اجرای کارهای بسیار معلول  
 این کارگر باغ وحش و تروشنده ه -  
 نای سینما و ۰۰۰۰ شده است  
 رای پذیرفته شدن در جهان  
 ر پیشه گان سینما و تئاتر شکلات  
 سازی را تحصیل شده است :  
 " من در حدود پنج هزار اشخاص  
 برای پذیرفته شهری نمودم " اسما  
 هر حالت تشریفات بویک و پیروز  
 ام را فراموش نمیگرد چنان چه در  
 ل ۱۹۷۰ نخستین بار با  
 ام زیبا و فضلاتی به او نقش در  
 فلم دادند فلم " عیار ایتالی " در  
 ۱۹۷۰ و تاس تئاتری " نتیجه همه  
 برکت تشریفات او در سالون پیروز  
 نام بوده است یکی از کارگردانان  
 زیاره او گفته بود :  
 او نه تنها نقش را موظفانه اجرا  
 د ه بل اندام فضلاتی و مناسب  
 ی نقش نیز دارد ."  
 فلم های بعدی او نیز به نحوی از  
 نحا با اندام فضلاتی و خصوصیات  
 به گی قوی و توان پیش ارتباط ط  
 ارد که ظالما " نقش یک مرد قاتل  
 انگستر ایتالیایی را به عهده دا -  
 ه است .  
 شکست لم انگیز او در سال ۱۹۷۵  
 بی بود که او کاندید رول یک قهر  
 پیروز اندام بود فلم از چر سیاه  
 بیات و ضایعات زیبای انسا  
 ه هفتاد وار شاهد انتساب یک



نهیته از: حضرت گلبارد  
پیرچینه میرحسام الدین پروین

در یکی از شام های توفانی و بارانی خزان سوارکاری چارنعل کثافت از جاده اصلی به سوی "دب" میرانند. دهن اسپر ملو از کف خون آلود بود بیه علت راندن اسپر به وسیله صاحبش که درخواست پیش از تاریک شدن هوا به هدف برسد. توان اسپر به نقطه فرجامش رسیده بود. پا - های سوارکار که موزه های بلندی پوشیده بود. به راز آبله بود. هنگامیکه مرد در آبادی و به اولین منزل در راه رسید تاریکی شب همه جا پهن شده بود. از اثر بارش ابرهای تیره و بر سرک سیلاب جاری گشت. آدم تصور میشود باد نسکین بحور را استنشام میکند. در آن خلوت شب و سرکها خالی از عابریین بود. چونکه سگه آن جا قبل از تیرخان و منقلب شدن هوا. به منازل شان خیزده بودند. توفان شدید پنجره های منازل را همچنانند در جوار بند رکجهست و در کنار کانال و سوارکار از اسپر فرود آمد. سه کشتی باد بانی در لنگرگاه و لنگر انداخته بود بکتمداد ملاحان لب بحر دیده میشدند.

- سوارکار فریاد زد :
- نمیشود به مهمانخانه ساحلی جزیره پاگذاشت ؟
- یکی از ملاحان پاسخ داد :
- آن جا مهمانخانه ساحلی یونارد هنوز باز است. آن روشنایی را منگرمید ؟
- ساحبان مغازه ها و دکانهایی که در اطراف جزیره به چشم می آمدند همسرف بستن دکان هایشان بودند. تازه وارد سدا زد :
- میخواهم به مهمانخانه ساحلی نزد جهان یونارد بروم . مردی پیش آمد و گفت :
- من یونارد استم . مگر شما یک شیطان استید که در - چنین آب و هوا قصد سوارکاری و هوا خوری نموده اید ؟
- مرد بهنگانه در حالیکه قهقهه اسپر را به سوی خود میکشید گفت :
- شما از اسپر من خوب مواظبت کنید . این را گفته و بسه اتافی داخل شد .





روی یکی از میزهای چوبی یک برآغ تیلی قرار داشت که  
 اتاق پیشخدمت را تا اندازه بی روشن نگذاشته بود. در  
 اجاق آتش روشن بود و شعله های سرخ رنگ در چارگوشه  
 اتاق حرارت پخش میکرد. مرد بیگانه بالا پوشش را که از  
 آن آب میچکید. از تنش بهرین نموده و خود کنار اتسی  
 جا گرفت. یک ران خوک بزرگ در میان دود اجاق در حال  
 کباب شدن بود. مرد کاو شکرانه به اصرار اتاق نظر اندا-  
 خت چوکی ها و میزهای چوبی آن جا زیاد بودند. روی  
 یک میز مدل های گشتی های باد بانی که از چوب ترا-  
 شده شده بود. قرار داشت.

مرد بعد آب لباسهایش را نکنداد. به نظر بسیاری  
 آدم ها سفر کردن در چنین آب و هوا شوخی می آمد  
 پیشخدمت گفت:

جناب! اسپ شما قابل احترام میباشد. . . . .  
 حیوان نمیه جان شده . . . . .

وقتی یونارد بدون مواظبت از مهمان. از اتاق بهرین  
 معرفت. سوار کارنر یاد زد:

— هر [ ] من گرسنه و تشنه ام. برایم گوشت و نان  
 و یک کوزه می بیاور!

مخواهم کاکامی را که مرد با رسوخست و همیشه میخواره بود  
 و کار خوبی نمیکرده است که زیاد مینوشد. در آن کتب .

یونارد خیالاتی و غمگین زیر لب تکرار کرد:  
 کاکایت و کاکایت . . . . . [ ] کاکایت چیست؟

— وی رازود خواهد شناخت .  
 یونارد که مرد کوتاه قد و فوی بوده و چشمان کوچک  
 و مژوری داشت و گنجگوانه جلو آمد. در یک طرف صورتش  
 جای یک زخم کلان دیده میشد.

یونارد پرسید:  
 — چگونه پیل . یونکر دو پارگویت . پدرم دی فاود روگویز  
 مادرم بیلا بن و کاکام بیلا بن دی این نام بون نام داشتند  
 این تذکره به سان یک جرعه بر صورت جیان یونارد دمید .  
 چگونه بخندید و گفت:

— میبینم که شما کاکامی را فراموش نکرده اید .  
 — فراموشی من بیلا بن دی این نام بون را فراموش کنم؟  
 پوتس بلهش برادر زاده بیلا بن در زیر یک سقف با من  
 زنده گی میکرد. چی افتخاری بزرگتر از این. اما شما گری-  
 سته و تشنه استهد آقا [ ] لعنفا! یک لحظه حوصله داشته  
 باشید تا . . . . .

— اما یک کوزه شراب به بل و کوزه بیاورید [ ]  
 یونارد گفت:

— من نمیتوانم برادر زاده بیلا بن را که در نواحی گرمسیر-  
 ا حراف بحره سرمیبرد رها کرده و مطابق مولش عمل نکنم  
 حیف که لباسهایتان تراست . . . . .

— خیره به فکر لباسهای من نباشید. شراب بیاورید شراب  
 آقای یونارد و چیزی هم برای خوردن .  
 یونارد به سوی دروازه شتافت. بعد صدا زد:

کلیمنتین کلیمنتین . . . . .

یک باره صدایی آن جا پیچید:

می آیم . می آیم

یونارد دوباره به اتاق برگشت و توضیح داد:  
 دخترم پس از مرگ مادرش از من با همه خوبی و تسوا  
 مواظبت میکند. وقتی یونارد دید که مهمانش در کسا  
 موپل ایستاده و موپل تراشیده از چوب انار گل را در دست  
 دارد. گفت:

— یک یاد کار ما تنگوی یونکر. یک سال پیش ما منحص  
 اولین سفیدها در جزیره مادینونا که بوسی ها آنرا مارتونگ  
 می مینامند. لنگرانداختیم .

مادر برابر یک بحر فرار داشتیم: درختان انار که  
 در اطراف بحر رویده بود. دهن اثنا دروازه باز شد  
 و دختر جوانی که زیبایی چشمگیری و صورت جذابی دا-  
 شت به داخل اتاق آمد.

چگونه بدون درنگ گفت:  
 کلیمنتین. برای ما دو کوزه از آن شراب روشن و یک ران  
 خوک بیاور [ ] چگونه پیل دو پارگویت برادر زاده بیلا بن  
 دی این نام بون مهمان عزیز من است. شتاب کن دختر  
 خودم. و بپندار. برای آقا یک بستر در بهترین اتاق  
 مهمانخانه هموار کن [ ]

یونارد به چگونه پیل رو نموده. پرسید:  
 — چی وقت به سفر ادامه میدهد چگونه پیل?  
 چگونه پیل در حالیکه با محبت تمام به سوی آن خوبرو چشم دو  
 خته بود. گفت:

همین فردا .  
 — فردا؟ اسپتان از حرکت مانده چگونه پیل. متاسفانه  
 نمیتوانم اسپ دیگری برایتان تدارک ببینم. ا قلم نامساعد  
 و سرک لا پتاهیمست . . . . .

چگونه پیل نتوانست نگاه هایش را از کلیمنتین برکشد.  
 گوسوان زیبا بر گونه بیضه بی شکلش افتاده بود. میانه  
 جذاب. سینه های برجسته و گردن سفید او چگونه پیل را  
 بلا تر دید جادو کرده بود.

کلیمنتین نیز تابه عید کرد:  
 پدرم راست میگوید . . . . . شاید یک روز دیگر نیز ایسر  
 جا بماند .

یونارد فریاد برآورد:  
 زود باش کلیمنتین. شتاب کن [ ]

دختر زیبا به اصرار نگرست و بدون درنگ از اتا  
 بهرین رفت. چگونه پیل با نگاه هایش آن یک جفت چشمان  
 سحرآمیز را مشتاقانه دنبال میکرد. کلیمنتین یک کسوز  
 شراب. مقداری گوشت و یک قوس نان آورد.

آنگاه جیان یونارد به دخترش کلیمنتین گفت:  
 اکنون ما را تنها بگذار. ما باید یک صحبت داریم  
 کلیمنتین دروازه را کاملا نیست و در دهلیز ایستاد  
 و از وسط دروازه خیره خیره به مرد بیگانه نگاه کرد. کلیمنتین

بسیار در صفحه ( ۷۱ )

# با حافظه...

مفسر از صفحه ( ۲۵ )  
فکر میکنم کسی که میگوید به مصراع رسیده ام آن وقت زوالش خواهد بود چون همین فرود بهجا نقطه پایان کار است.

\* از تجربه چند سال کار نطاقی خوش بگویند که چس چیز ربطه میان بیننده و گوینده تلویزیون را که باید برای موثرت پرده ارتباط وجود داشته باشد اخلال میکند. مثلا گاهی بیننده در برابر تلویزیون نشسته است اما زمانی متوجه میشود که حواش جای دیگری رفته است.

من منظور حرفهای تان را فهمیدم سرودهای در مورد نقش و آرایش نطاقان ایجاد شده است در واقعیت من این طور فکر میکنم که به تمام دنیا تلویزیون وسیله مسمی و مضر است و خواندن متن یک شو ( نمایش ) نیز دارد. اگر یک خانم یا آقا با سرو صورت منظم روی صفحه تلویزیون اشکار میشود آدم فکر میکند خوشتر میتواند بشنود و ببیند. وقتی یک خانم نا منظم و ریشان ظاهر میشود. بیننده را مسکن است شوش بسازد. وقتی به معناسی آدم موی سرش میگویند با سرود و تب باید بروم. این حرمت نگاه داشتن طرف است. در برابر تلویزیون زاز کوچک تا بزرگ همه میشنوند و معمولا خبرها را کسانی گوش میکنند که یک سطح قرار دارند. برای پان آن را باید محترم شمرده پانه. فکر میکنم تراس با اراسته گی در برابر آنها هر شد و خبر راه آگاهی نشان

\* خوب من باشم دارا است کسی بنده ها به طور عمومی موافقم. من میکنم موارد دیگری هم است که طه را اخلال میکند. در تلویزیون بی جهان همیشه در همه موارد بی بسیار عادی و لحن غیر جسدی دارد.

من فکر میکنم مردم با سلیقه بودن هستند. مثلا من خانم کهزاد به نام و خانواده خود انتخاب مردم برای نام خانم کهزاد.

میشناختند. اما ذکبه کهزاد کیست. ذکبه کهزاد چهره صمیمی در برابر مردم است. من مردم را دوست دارم. نمیتوان با اکت و حرکت تعنسی به قلب مردم نزدیک شد از همین خاطر من کنسور را ترک نکردم. اگر شما آگاهی داشته باشید. سال گذشته به هند وستان سفر کردم. یک ماه در سفر بودم. دق کننده بود. در آن جا من ذکبه کهزاد نبودم. با آن که انسانها سرا در آن جا هم با دیده محبت دیدند اما وطن را بیشتر دوست دارم و به مردم صمیمیت بیشتر روا میدارم. من هیچ جا راه خاک بس کوچکی های کابل برابر نمیدانم من بسیار کسها را میبینم که تبسم و صمیمیت تعنسی میکنند.

\* یعنی این که در رابطه با بیننده و گوینده عدم صمیمیت میتواند اخلال کننده و مزاحم باشد. خوب شما به حیث یک نطاق در افکار مردم و گاه هم در امواج شایعات با تعریف های مختلف قرار میگیرد. میتوانی بگویند که شایعات داغ سال گذشته در مورد شما چه بوده است؟

درین مورد خیلی فشرده میگویم: کسی که همیشه ناز و نیازش مردم خود را دیده. اما نمیتواند گاهی قهرانان را هم تحمل کند. خوب شایعاتی ایجاد میشود. خوب باید در هر حال این بسته به علاقه و توجه مردم نسبت به من است. اما آن چه مربوط به حرف های همکارانم است. کلاه های آنها را هیچگاه به ادرس خود نگرفتم. در مورد حرف های خوب و بد در مورد خود قضاوت را به مردم میگذارم. حتی شما از داغتمن شایعه هم حرف نمیزنید؟

شایعه بی در مورد جدا شدن من از شوهر بود. تولد طفل اخرم به این شایعه پاسخ داد. برخی از شایعه ها ناشی از حسادت و رقابت است. گاهی توانایی تحمل نبرد افراد کم است. گاهی میگویند ذکبه بسیار پولدار است و لباس های قیچی میشود. در حالیکه من لباسهایم را از تکه های بسیار ساده آماده می کنم. من یک لباس را سه تا چهار بار میسوزم. تیپ های مختلف میپوشم و فکر میکنم علاقه مندی چیزی و سلیقه چیز دیگر است.

\* وضع گوینده گی در راد پوو تلویزیون مایه گونه است. چسسی پیشنهاد های در زمینه دارید؟

فکر میکنم گوینده شدن آسان است اما گوینده ماندن دشوار است. روزها که هیچ مصیاری وجود ندارد. هرکس روی شناختن می آید و زود ی ناید پد میگردد. گاهی برود یو سران حیران میماند که از میان این همه گوینده گان کسی را انتخاب کند. نمیدانم سطح آگاهی تعلیمی پایین آمده. مطالعه نمی کنند با چس سوسه. نطاقان غالبا پایین است و این امر مشکلات زیاد به بار آورده است. اما به هر حال ما نطاقان خوب هم داریم که در شرایط دشوار کنونی کارشان را ادامه میدهند و به نظر انان کارشایسته ای انجام میدهند. مثلا صد بقیه ظفر جلیله. سینه بکاش. امه و دیگران که در سطح خیلی خوب قرار دارند.

\* اینها در کار خود کسانی را بروزش کرده آید. من اصلا آن قدر خود را محسوس نمیدم هم یکی چیزی بیاموزانم. من خودم هنوز می آموزم.

\* خوب کسی درباره زنده کسی شخصی خود. گپ بزنید. شما با هنرمندی زنده گی مشترک دارید. چس چیز های در زنده گی تان وجود دارد. روابط چس گونه است؟

من در پانزده ساله گی با کهزاد ازدواج کردم فعلا چار فرزند دارم. کهزاد بسیار آرام خوب و پد به ال برای من است. تادستی که اطفال ما کم بودند گاهی من به عنوان مدل کهزاد در نقاشی قرار میگیرم و سورت تره هارم میکرد. حالا او کار را خیلی با توجه دنبال میکند. برنامه هایم را بسیار دقیق میبیند و کوچکترین اشتباه مرا انتقاد میکند. رهنمایم میکند از او سخت راضی استم.

شما درباره به حافظه سپردن متن توانایی ویژه ای دارید. چس رازی درین زمینه وجود دارد. یک نعمت خداداد است که حافظه خیلی قوی دارم. بسیاری وقت بدون متن نقطه نظر های تهیه کنند برنامه را در ذهنم جمع می کنم و همان طور میتوانم که منظور بوده است. بعضا میگفتند ذکبه متن را بیشتر حفظ میکند اما وقتی در سروس خبرها بعضی از خبرها را از یاد خواندم. باور کردند که حافظه خوب دارم. من حتی تا یک ماه متن برنامه ها را به حافظه میداشتم باشم. گاهی واقع شده که هیچ حافظه ام یاری نداده است.

باری در شفاخانه جمعیت بودم. برنامه بی ثبت میکردند که در مورد جاقور بود من بالباس سیاه خواب در پشت برنامه همکاری نمودم و انرا خواندم تصادفا برنامه خراب ثبت شده بود. متن آن نیز کم شده بود. به من مراجعه کردند و من باشنیدن همان برنامه خراب شده بارد یگر برنامه را از یاد خواندم به خاطر آن که بر از اصطلاحات طبی بود. مورد تعجب اکثران گردید. برای شب سال نو کهزاد برای متن رانوشته بود. در حالیکه طفلم را شرف میدادم یک بار آن را مرور کردم کهزاد گفت بگذار آن را وقت د. دیگری حفظ کن. ان را گذاشته و همه متن را برای کهزاد از یاد تکرار کردم. راستی شما از سال نو گفتید چرا برنامه های تلویزیونی شب سال نو دلچسب نیست مخصوصا در چند سال اخیر.

به خاطر این که ذوق یک اداره در تهیه ان در نظر گرفته میشود. من پیشنهادی داشتم که در برنامه های آینده باید اداره هنسرو ادبیات در بخش نمایشنامه های اداره بین المللی در بخش دیگران اداره برنامه های سینمایی در مورد تهیه فلم های کوتاه با اداره موسیقی در بخش خود و همینطور هر اداره برای شب سال نو چیزی فکر کنند و سبسی مشترکا انرا توجیه نمایند تا ذوق همه گانی در تهیه ان رعایت گردد و مطمئنا ذوق مردم نیز در نظر گرفته شود.

درباره شایعات بیامون خود چه میگویند؟  
به امید روزی است که نظریات دوستان در مورد صمیمانه باشد همانطور که من قلب پاک دارم آنان نیز قلب پاک داشته باشند.  
و در مورد سیارون چس میگویند؟  
سیارون جمله بسیار وزن و خوب است. اما یک حرف به طور عمومی دارم و تنه های سیارون منظم نیست نباید برخورد. های شخصی در مطبوعات افتاده شود و به اصطلاح هر کس جمله را بر اساس سلیقه خود مصروف سازد. بعضی گپ های بسیار بیشر یا افتاده و مبتذل جایز در مجلات وزن نیست. اکثر مسکن است کسی را کم تا اینکه انتقاد و خرابکاری کنم. بعضا نشریه ها بخاطر شهرت خود. شهرت طرف را لطمه میزند. باید شوخی ها به حیثیت طرف لطمه نزنند.  
بلی حرف های شجاعی است و یا همین حرف شما صحبت را تمام مینمایم. خدا حافظ.

# صدایش...

بقیه از صفحه ( ۷۵ )

میکندند انانی که ببل میزنند و صدک بی میکنند کمی زبوی مرده و گوره ناخوش استند عکاسه عکس بر داری میکنم.

(نیکبرادر قا تل میبند کها گرم کرده سالم مانده با عدد ۰۰۰ با زده روز گذشته بولیس حق دارد کمی ما بوس با عدد و با پنا نظر را سزای ملاو همون.

اسلامی را برسی نتیجه بودن یا زشدن قبره با عتقه با عدد ۰۰۰ و قبر با زسی غوده آفتاب به نرون قبر میتابد. سوراخ های موشها را هم نور میبندد و قبر جسد را با اما نت نگهدا عتقه نبودن خون بر جسد از زیاد خراب عدنی جلود گیری کرده است. و اما موشهای موزی و گوشها و گرده های زن را جورده اند.

جد به طب عدلی مروده نتایج معاینات، همان است که در اعترافات بود. در بهار تمننت بولیس. نمی از افراد خود را بعنازا بین استفتاح و تعطیل میکند. آنسان آن عب مروند بعنا نه هایمان و مدیق به محکم کثا نده میشود. در گوچه بی زدوسه تثبیت میشود که مقا در بزیا دی از بولهای صدیق که اما نت در نزد زنی بوده از میان ( با سره ) های زهد پیدا عده است. روزهای بعد بروین به جرم. عستن جسد عهید و ندادن اطلاع به بولیس در بیدل یک انگه قرحی. ال سکوت به زندان میافتد. سراغ را در زندان زنا نه میکنم در آن جا. سخت به عذاب است؟ وجدان و قانون تا آرا مرا ساخته است. و شاید هم در خوا بر جسد حلال عده همچس تا آرا مترقی ساخته است. او تا حال به با بقیه چنین جرمی اعتراف نکرده

به جز همین که گبر آمده؟ اورا قا محکوم میکنند و حکم قانون را نمی دانست اورا بولیس محکوم میکند و او بولیس را نمیشناخت. اورا به هدایت مفا موی کرده و بول ندا عت.

به چشمهای مهیبند و از چشمهای ترغ میریزد. انگار من بی برسی و با قاضی با عه بلند حیر میزنده بر بیان بحران فقری ما دل است.

به خود حق میدم که برای دل بسوزانم و زهرانی بولیس هستم. حقو قدان ونی با زبرسی و وقت عکس یکجایی قاتل و مقتول را نشانم. میبندم و توگویی نس. دیگری برای انکتر دیگری مید هد و او آماده رد کردنی است و ازود غلطی را اصلاح کرده میگو ( بلی می اس شاه خانم مرده. آورده عتتم. )

حسرتا که جنایتکاره همی هد ستخود را می آفریند و جنایات همزاد خود را. باید بروین نس خواست ترین واقعه اصلت ترین جنایت مال بیست و سه سال همی است. اصلت ترین جنایت همی از دواج کولین لالی این روو ها عده بود.

اصلت ترین و اولترین است. بگذار برمودل های بعدی عکس کیفیت و کمیت عوض شوند و اما اصله همان است که برای بعد ها منبع قهریه شده. بی اصلت ترین جنایت پهلوان صدیق، اولی جنایت بود. جنایت اولی ( ازدواج احمدقانه ) بزرگتر و قوی از جنایت اخری ( قتل ) ملکیت آن. این جنایت ( ازدواج ) است که هر د بی بر باد باد.

پهلوان صدیق به با سخ برسد به این گفته بسنده کرده که: «حلا لغر کردم» ( و نوا سه از زمان از می بر سیده بود که: «با با جان مرغه حلال میکنی گ نداره؟ » )

# سیناتورهای طلایی

\* ای کاگردستان هم مثل دشمنان  
تابت قدم و پیکرنگ میبودند  
(گلادستون)

\* \* \*  
\* در زیر آسمان کبود هر چیز ممکن  
است حتی قلبه را حتی برد روغ  
(اناتول ترانتوما)

\* \* \*  
\* ان که برویال ندارد و برنده نیست  
نیاید بر برتگاه ها اشیا ن بسازد  
(نپچه)

\* \* \*  
\* اندیشیدن آسان است وصل کردن  
دشوار اما دشوارترین کارها وصل  
کردن به ان چیزهاییست که میاند  
پشیم  
(گوشه)

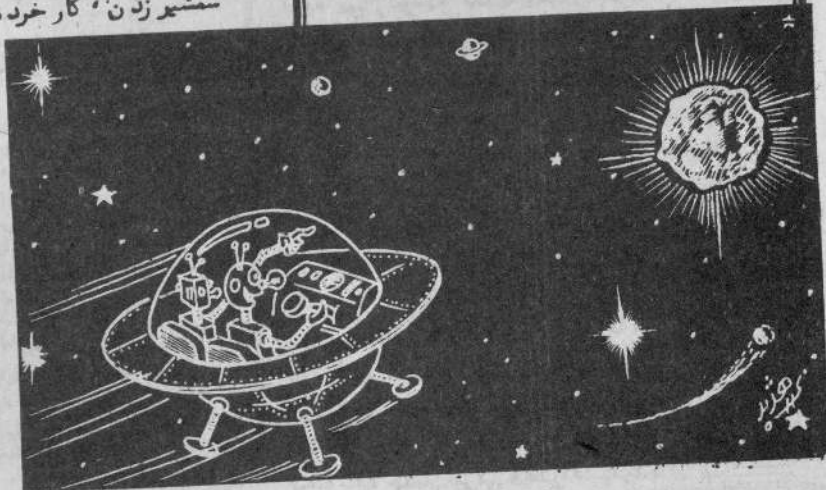
## ضرب المثلها

- انت عقل تعلق است آفت مروت دروغ
- احتیاط نصفش ثواب است و نصفش گناه
- بامردم دانا از در حمله درآمدن آب درهون ساییدن است
- برای کسی بمر که برایت تب کند
- بنجه باشیر دادن و پامشت بسه
- شمشیر زدن کار خردمند ان نیست

# از لبخند تا زهرخند

## گزیلین آموختن

گویند مراجوزاد مادر  
رحل به مزه کشیدن اموخت  
ساجق بنهاد درد هانم  
تارسم ووه جویدن اموخت  
هر روز به راه مد برستی  
از راست به چپ دیدن اموخت  
باتنبلی ونگردن کار  
بر روی تشک لمیدن اموخت  
بابای من از غضب جو گویم  
زد نی زده گویندن اموخت  
دروقت بگو مگوز شاخسی  
بر شاخ دگر بریدن اموخت  
این عادت من زعادت اوست  
گرشور خود همی کشم پوست  
(توسندوک))



تحت نظر  
ظاهر ایوبی  
نامہ

## پیکر محصر

فرد جان یک سال است که در  
بوهنتون درس میخواند در طی یک  
سال آن قدر نامه از موفقیت ها  
پیش فرستاده است که اگر همه آن هارا  
جمع کنی میشود گفت تا درجه  
برونیسری هم رسیده با هر  
نامه بی ضمن خبر موفقیت پس از  
جانم دو - سه مطالبه پول هم  
مینمود به هر صورت به موضوعات  
تمام نامه هایشما و شما را غرض نیست  
فقط فقط یک نامه انرا با هم میخوانیم  
(بدر نهایت عزیزالقدم بعد از  
سلام دستهایت را از در میوسم با  
سرانرازی مژه میدم که دیروز سا  
زارمشقت در جانم رسیده نصیب  
موفقیت به دست آوردم)

بدرنازنین! اگر زحمت نمیشود کمی  
پول هم ارسال دارید که برای نامسل  
بدم در دسترسیم تحمیلی ضرورت  
ام اما نه ... بدرجان ...  
... من بسیار گستاخ وی شرم  
بچ برایم نفرستید درست یادم  
ست چند روز پیش بود که برایم پول  
ارسال داشتید خیر برایم نفرستید  
نم بود نامه را پاره کنم اما ... چون  
این جانوشته بودم و زحمت چهار  
اقته ام به هدر میرود نه برایم پول  
ان نکند هر چند که ضرورت هم دارم  
باید باید نامه را هوش کنم اما چنگم که  
را بست نموده ام وید بختی دیگر  
که حالا نامه به دست بسترمان -  
شد در فرجام از الله پاک میخواهم  
نامه ام را بسته رسانم کند ...  
در انتظار نفرستادن پول  
فرزند شما فرید

یک ماه بعد پوسته رسان نامه مقبول  
رجانش را به وید رلیقه تسلیم نمود  
بینش:

((... بسر عزیزم بعد از سلام و  
البرسی برایت مژده میدم که  
وید متعال امید و آرزویت را بر آورده  
ست بسته رسان نامه تو را هم کرده  
ست مانرسید ...))  
به سلامت باشی (( بدر تو ))

# انعکاس

ارضالی: پ. ح.

بعد از حمله فاشیست ها در یک  
از روستاها . دو نفر در روستان صحرایی  
وقتی دانستند که فاشیست ها به  
مردمان روستا راه خون و خاک ک  
نهند و اکنون به آن ها نزدیک  
میشوند مشوره کردند که باید در  
چاه پنهان شوند . وقتی فاشیست  
به آن محل رسیدند و کسی را نیان  
تصمیم گرفتند همه جا را تالاشی ک  
یک نفر فاشیست بالای سپاه چاه  
هر قدر خیره شد چیزی ندید .  
صدازد :

اوه . اوه . اوه !

آن دو رفیق برای این که او را  
داده باشند با همین سبک وصوت  
داخل چاه صدا برآوردند که گو  
انعکاس است .

اوه . اوه . اوه :

فاشیست :

معلوم میشود اینجا کسی است

از پایین :

معلوم میشود اینجا کسی است

فاشیست :

بهرین بیاید :

از پایین :

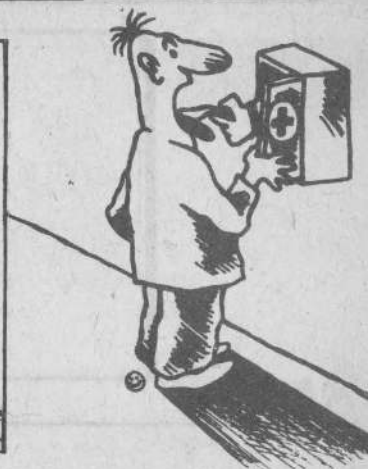
بهرین بیاید :

فاشیست :

مکن ناز نمیکن بیاندازم

از پایین :

مکن این پستی را نکن



# اطلاعات و تصورات

راکه سالم مانده بود . نجات  
داده و به سفینه ما رسانید  
تمام این ماجرا صرف در عرض  
ساعت اتفاق افتاد . بعد از  
معاینه متخصص مربوطه روشن  
شده که از تصادف نیک دستگاه  
جمع آوری اطلاعات آدمیک  
مصنوعی هم کاملاً صحیح و  
سالم باقی مانده است . -  
قوماندهان سفینه دستور داد  
تا کسوت اطلاعات جمع آوری  
شده را در ویدو بگذارند .  
متن آتی روی صحنه ویدئو  
ظاهر شد :

- نود و نه درصد سواره را  
ابحار احتوا نموده است ؟  
بقیه در صفحه ( ۸۳ )

سفینه کیهانی وارد مدار  
مورد نظیر گردید و یک کپسول  
حامل دآدمیک مصنوعی را  
به سوی سواره مورد نظر  
فرستاد . تا شرایط و شوه زنده  
کسی باشند کان آن را مورد  
مطالعه قرار دهد . کپسول  
هنگام فرود با حادثه غیر  
مترقبه رو برو شد و تصادم -  
نمود . دستگاه فرستنده یکی  
از آدمیکهای مصنوعی که سالم  
مانده بود و امواج آن به  
سفینه ما میرسید پیوسته  
کمک تقاضا میکرد . گروه نجات  
فورا به عملیات پرداخت .  
کپسول دوم به طرف سواره -  
حرکت کرد و آدمیک مصنوعی

# نفرت

گفتش در دست میدارم  
به خود بالید و فکر کرد که او را و  
میدارم .  
منکه حرفم را ناتمام گذاشته بود  
آن را تکمیل کرده گفتم :  
دوست میدارم نفرت را  
که در برابر تو اوج میگردد .

ناد به امین

# اعتراف

ای انگور شیرین اوخته بر بلند ترین  
شاخ از تو  
توتوش نیستی  
دست من کوتاه است .  
بهرون بزواک

# چند

# طرح ادبی

# خند گلنما

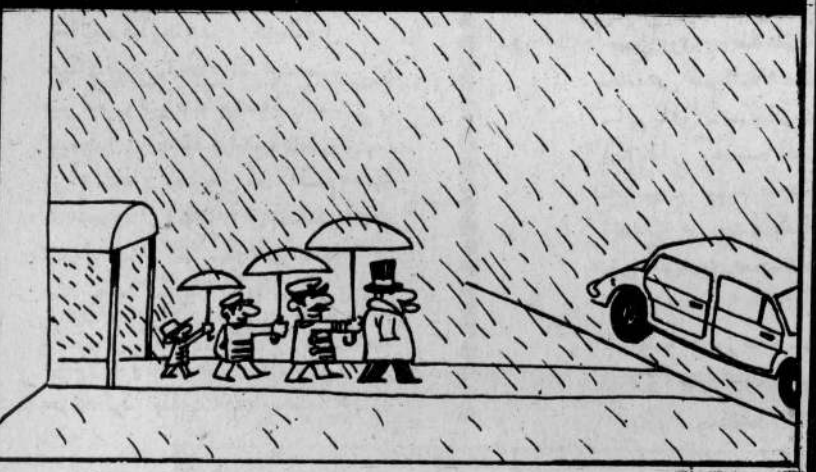


## بوت

من میخواسته يك جوړه پسره  
 اما هر كه ريكوشيد مطالب  
 يا پشروي نيمانه .  
 يا نازده جوړه را امتحان كرد  
 :  
 رانجام يوزي راكه برابر بايم  
 يا نتم . اين بوه را بزم درياكه  
 يد .  
 نده گف :  
 ستاه ميگيد خانم ، اين بوه  
 بزم خرد تا اسه .

## روانشناسي

من ماسه خورده بودم و قدر زي  
 چكسده بود مرد روانشناسي  
 :  
 خورده مي ؟  
 : كه پتره گف قبل از اينكه  
 من دانسته بودم گف :  
 كيا ؟  
 از چوكه نشه امريه گف  
 راسه .



## بچه حريمي

خانواده تقسيم ميگردد تا اينكه يك پاره  
 نسبتا بزرگ را برود .  
 جان با تعجب پرسيد :  
 - مادر ، اين كيك با اين بزرگي را  
 براي پدر برسي ؟  
 خانم كه از حال و احوال نوزند آگاه  
 بود پاسخ داد :  
 - نه عزيزم براي تو برسي !  
 - براي من ، با همين خوردي ؟ !

حوص : اطفال در خوردن حرمي  
 خودم اين منظره را با چشم ديديم .  
 خانمي يك كيك را ميبرد و به افراد

## رباطیکاری مقلس خوشحال

چونمورماید آنه کم کسی دارد / شهید مقلس خواندی بنارکتی

گفتم صناهیاه که تریان نویست / از مصرف معناسی برالززه کرت

درشام سیه برقی خم چاره نکرد / شهاب سرکوجه که پند عدم

پاک نم تکه برمی آواره نکسرد / بی پنج هزاری تکه ام پارفتگرد

لاری از غیرخانه



## از گشنگوی و اوستا کاتنگی

من هیچوقت به تکسی سوار نمیشوم  
چرا، حتما میخواهی صرفه جویی  
کسی!

نخیر، به خاطر صرفه جویی نیست  
تکسی سواری برای صحت مفراست  
زیوا اگر بستم را طرف راننده کم  
دور میخورد و اگر روزه بهشود بنشینم  
وگشتن (تکسی میتر) را بهنم پسرای  
قلم ضرر دارد

## اعلان

جوان (۲۵) ساله بی که یاد سواری  
نام خود را نوشته کرده میتواند وفارغ -  
التحصیل نمایی یکی از بوهنسی های  
شبانه است از انعدم اشنایی با  
نوشته لوحه سرویس در یکی از -  
ایستگاه ها مفقود گردیده است  
پابنده لطفا اوزابه اداره سواد  
آموزی تسلیم داده، دو قلم تباشیر  
رنگ شیبینی بگرد

## سکته

اگر کارگران کارخانجات که برای  
خانمها لوازم آرایش میسازند  
اعتصاب کنند مطمئن باشید که همه  
بی مرد ها از ترس روحش سکته  
خواهند کرد

## فکاهی

یک خانم بسیار پیر که کسی احساس  
ناراحتی میکرد نزد دکتر رفت  
دکتر و  
ناراحت نباشید شما کاملاً صحیح  
دارید و پوره صد سال زنده می خوا-  
هد کرد  
بیمار:  
اماد اگر من همین حالا پوره  
صد ساله استم  
دکتر:  
می بینید من اشتباه نکرده ام



ژواک

# طیفون کا

دې بنا د وي سر شو،  
موز د تاريخ سره ناشلېدونکې  
ار پکې لرو. د همدغه پيوند پر  
اساس دده د کرکټ په برخه کې  
توضیح لازم بولو. همکې د تاريخ  
همدغه پيوند په اساس کله کله  
د يوې دورې د کرکټ نښې نښان  
په بله تاريخي دوره کې هم  
ښکاره کوي. هم، خود شکل او  
هيت په لحاظ يې د پورې کما  
معلوماتي شې چې د بلې دورې  
نموني ميراث فوندي دي.  
ويځنې ( طيفون کاکاخوکه و  
هنه ( هغه پلن فېس سر ي  
خلوړ پايښه خولې پر سر ي د  
ياخلوړ لوتگي پالنگوتې افوست  
دوه درې بالاپونه، د يوې پې  
د وچپلو سره پر سر راتاوکړي  
يوه بازار څخه هغه بل بازار  
د يوې چټې (چټې يوسونې  
بازارو) څخه بلې چټې ته  
طيفون په دغه دېل لباس وښودل  
اوخيال يانکړې کاره چې زده  
سره لوم او خوتنې لاس.  
دده سره داخيال اوکړم  
چې دا د دوسرو لوم زما  
فوق العاده والي لوي د لاس  
دي.



انسان د دې اعتماد لري چې  
د حيواناتو او نباتاتو نسلونه او تخونه  
اصلاح کړي. خود خپلو اعمالو په  
اصلاح کې دغه اعتماد معکوسه  
بڼه لري.

\*\*\*

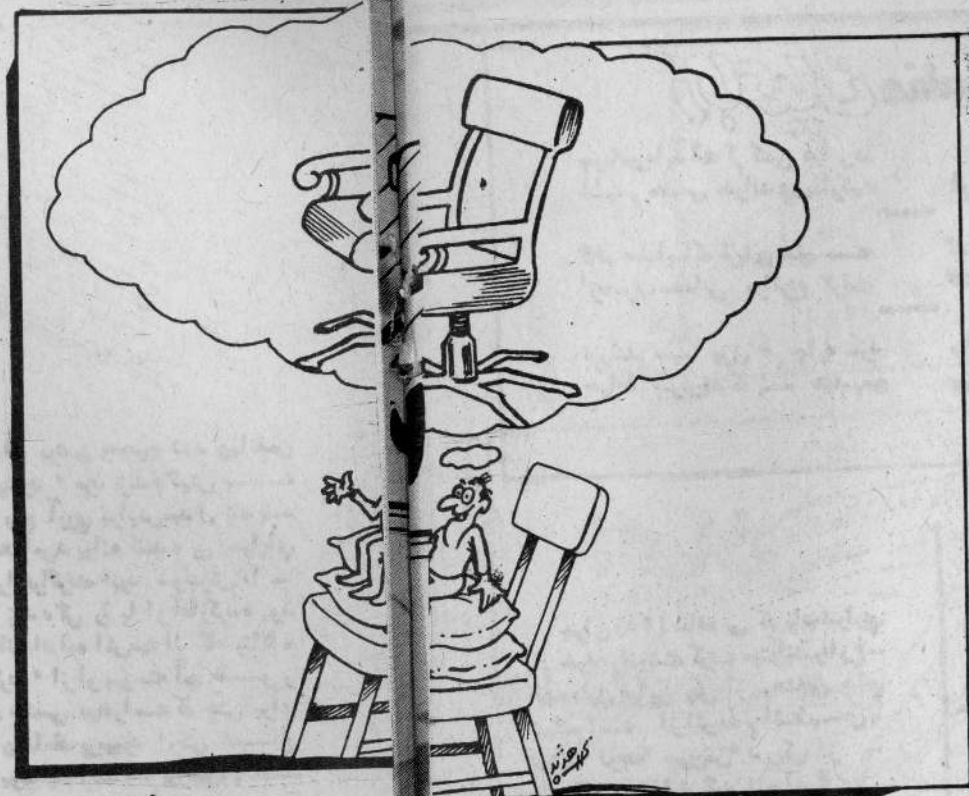
بخوا په هواخواري د معتبرانو  
وه. خواوس د پيوند لور والي له  
کېله نریمان هوا خوړي.

# بدبوته ولی بدبوايي

بدبوي ((رشوت)) له بدې وهلو  
څخه اخستل شوې دي. په بدو وهل  
د فلا او پتيد ومانالري. هغه وخت  
چې بدې پټې او په فلا په بدو وهل  
کيدې نو پورته نيم ورسره جوړ و. خو  
اوس چې بدې په ښکاره او برالاختل  
کيزې بايد پوهان د دغه نيم په  
بدلولوکې يې توبيره پاتې نه شي.

# هغه اودغه

که چيرته تېگي او خاوري خوړل  
کيداي. نو د هغې خاورينه کوره به  
ترومز اوتاسونه واي را رسيدلي.



# دخپلې خوښې کار

سامانونو د لاداشي کولو مخنيوي دي  
وتس. له دې پرېکړې سره جوړکس  
اداري اوس کارونه په تېه ودرېدل.  
اوه رسې وخت کې د ((خپلې خوښې))  
کارونه پيل شول.  
اوس راسې چې په دې دوه کلونو کې  
د خپلې خوښې کارونو تشې په باب  
د رياست د منفي اتحاد يې دکار او  
نعماليت د نيت دکتاب خوښي له نظره  
توي کسرو.

دوه کاله مخکې زمونږ د رياست  
امرينو او د رياست د منفي اتحاد يې  
مسئولينو د دغه سامانونو د خوښې  
ساتلو په خاطر د تحويلخاني جوړولو  
په اړتيا باندې خوځومله گوي فوندي  
وکړي. اوه بيا کې پرېکړه وشوه چې  
يوه کوټه دې د رياست په انگر کې د  
تحويلخاني له پاره د خپلې خوښې  
کارونو په کولو سره جوړه او د دغه

# خبرې او بېرې

د ښاغولي جوب اوډلي سر ي خوښي  
د اټکله چې فکرکوي. گوندي د دې  
خبروته يې غوږ نيولي دي.  
که سر ي وغواړي چې په يو کارکس  
بنسټه له خپل هوډ او نظر څخه  
واړ وي. نو څه ته پورې کار دي.  
ښه لاره يې داده چې سر ي  
بنسټ سره په هماغه کارکې په پور  
نظر شي.  
ايا ويلي شې چې بنسټه له واده -

مخکې اوږدو ته څه شې غواړي.  
له واده مخکې سره اوله واده وروسته  
توله دنيا.  
او په باي کې دا راته روايه چې:  
بنسټ ولى د پورې ژاولې ژوي.  
د اټکله چې په ژاولوياندي د زېږ او  
ژامې د بنه نعماليت تعين کوي. خو  
د پورې خبرونه وخت کې د ستر پيا  
احساس ونه کړي.



# مطبوعاتى کنفرانس

د هغه مطبوعاتى کنفرانس په ترڅ کې  
چې تيره اونۍ د ترکاری په مارکيټ  
کې د بيو د لور والي په باب جوړ شوې  
زموږ شله خبريال په خپله له ترڅ څخه  
پولې پوښتنې وکړې چې موز د ښجاره  
په هټې کې د تشو توکيو د نشتوالي او  
هدا راز د سماي د نه درلودلو له کبله  
موز يوازې د دغه مطبوعاتى کنفرانس د  
يوې پوښتنې جواب پيلولوت وړاندي  
کوي. ترڅ زموږ د خبريال د يوې پوښتنې  
په جواب کې وويل:

داسه ده چې موز په دې وروسته  
کلونو کې دخلکو جيوڼه تشکر کې خود  
دې په څنگ کې د ادم د يادولوږ ده  
چې د طنز ليکونکو په نيم مود يو شمير  
نورو جيوڼو وړه کړې دي. زموږ  
د موجوديت له برکته اوس ټول هغه  
خوک چې په قلم باندې دکافذ مخ  
تورولى شي. طنز ليکونکې دي. که  
زموږ دغه لور والي نه واي نو طنز به  
هېڅ کله د ترقي او پرمختگ د ورسره  
لور و مد ارجو ته واي رسيدلاي.



پشت: صباح الدين رحفي

# سلسله كشتار سوخته

در امتداد بود و همچین شد و بانفس  
 هایش میشود، مرد زنده گمش به  
 هیولای رنج آوری برایش بدل شده -  
 بود، هر آمد یوانه کننده بی سرایبی  
 زلیخا را فراگرفته بود شوهرش را -  
 مردانه زنده گی را با او آغاز کرده بود  
 و نامردانه ادامه اش میداد گاه و ناگاه  
 لکش میکرد، از او بیوست آن طور  
 ارضای جنسی میخواسته که حتی برای  
 روسپیان نامقدور میبود، وقتی شاخ  
 گلی از بوی جدا شده، بر زمین میفتند  
 بی بر میبود و هر بی برگش تسلیم نسیم و با  
 توفانی شده به سر نوشت موهومی را می  
 میگردند، زلیخا از سستی نفرت و -  
 دیوانه وار راه فرار از خانه، سراپا نفرت  
 شوهرش را پیش میگرد، او از همان  
 بوی بیست که بارها شاخ گلی را به  
 آب داده، از همان شاخه گلبرگیمه  
 که به دست توفان زنده گی چرخا  
 و سرگردان میبود، عجب شهامتی  
 دختر دل به توفان سپرد و فرار کرد  
 فرارش، شهامتش بود چی شهامت  
 بد فرجایی، درد و سیه های قانوی  
 گاهش از این جا آغاز میشود و اما در  
 دوسیه زیست نامه اش گاهش در این  
 روز آغاز نشده، گناه همراه خودش  
 زاده شده بوده، او گناه را با خود از  
 زاد روزش آورده بود - گناهیکه این  
 گناه (فرار) بر طومار آن زاده شد  
 اوچه اشتباهی بود که به دنیا آمد  
 در خانواده، متعصب و فقیری به دنیا  
 آمد در نوجوانی، پدر را در جنگ  
 سیاسی، از دست داد، بعد برادرش  
 ترک د پارکته و چندی بعد در -  
 نا بالسی محکم به همبستری با مرد -  
 بزرگ بینی شد و اکنون جبران همه را -  
 در فرار میجوید، بعد از آن روز، او -  
 همیشه در فرار زنده گی به سر برد، از  
 روزی که خواست فرار را امتحان کند و نتا  
 کون خود را در معرض امتحان فرار

است و شاید به همین دلیل مفسول  
 جلوه میکند، رنگ زرد رخسارش به  
 خوبی کماله روسپیان را در او میباید  
 در گفتارش خلاف معمول، از چرسی  
 بودیش کثرت نشانی میدهد امینود، برای  
 بار پنجم به زندان افتاده - دوسیه  
 اش نساد - اخلاقی است، چرا نباید  
 از او نوشت، او سهولت از بی میلی  
 هزاران دختر زند در زنده گی که  
 دوران طفولیت را محکم به ازدواج -  
 (آرمانی) والدین شده اند، چسی  
 آرمانی، چی وحشت آور تمیمی که  
 مادر برای زلیخای سیزده ساله گرفته  
 و او را که هنوز دور از آموش مادر خواهد بود  
 را فرار گرفته بود، به گره نکاح مردی  
 بیست و زلیخا در اولین روزهای ماهی  
 همبستری با مرد زنده گی، خود در -  
 فریب یک درد و جذاب میباید، قلب  
 طفلانه، دختر چنین له و کوب و دشنام  
 شنید، به سینه دق الباب میکند -  
 انگار میخواهد بروی بیاید مثل زنانه و  
 طفلانه زلیخا او را از آینه، بسیار دور  
 میبازد، از آینه، بسیار نزدیک و در  
 مقابل هرواقعه بیخاوتش میبازد، هر  
 روز و هر شب در زنده گی گمش یک

هر کس مانند من، گامرا (گناه)  
 اند و اما هرگز ندیدم که گناه مجازات  
 بود، این گناهکار است که به خاطر  
 نداشتن در گناه، مجازات میشود  
 همیشه به محکمه کشانده میشود -  
 همیشه زندانها میبیند و همیشه ادا  
 میبود و همیشه این خط - خط گناه -  
 به یکواختی معاوضه روز و شب -  
 بود دارد، آنابیکه در گناه بود  
 سه دراز تر و فکر تویتری دارند -  
 همان از محکمه و قانون زندان میباند  
 بی باز است، در این بازار، گناه  
 همه، رایگان است با همه رایگان -  
 نشی، میخواهد با مضمته، وجود -  
 شد باشد، و گناه تا آن گاه فقط  
 امتعه، رایگان است که به دست  
 می نیامده باشد، وقتی کسی این  
 همه را میگیرد، گناه را گرفته، گناه  
 بود، گناهکار شده و به زندان کشانده  
 بود -  
 زلیخا با جهانی از گناهانش فقط  
 با روزندانی شد، قیانه اش ساده



میابد . زلیخانخواست در بهار آزادی  
زنده می . چون سگی از جیبی به  
جیبی واژدستی به دستی برسد و اما  
در این بازار نمیشود که نه خریدار شود  
نه فروشند و نه جیبی .

نرسید ، دختر جوان و مقبول که هر شام  
بعد از بد رکردن چمن سفید از وظیفه  
پرستاری فارغ میشد ، به خانه مختصر  
خود به علاقه رومیرو ، زلیخا را بعد از  
فرار به خانه خود پناه داده بود . نه  
زلیخا ، نه خواهر خوانده اش (نرسید)  
از آینده ، هیچ تصویری نداشتند .  
زنده می آرام و به گفت زلیخا ، زنده می  
بی جنگ در این خانه ، صرکوتاهی  
داشت . همسر زلیخا به ساده می از  
گنجشک فرار کرده ، از قش ، دست  
پرودار نبود . به پولیس از فرار زنده نکاح  
شده اش اطلاع داد و افزود که مقداری  
از پولش را نیز زنده می داشته است .

سه ماه ، صرکوتی ، برای آرام زنده ،  
این دست سه ماه اول آزادی زلیخا  
در گوشه فرار کرد ماش بود . پولیس -  
مطابق سفارش همسر شرمی ، در پی  
گرفتاری زلیخا - زن نوجوان - برآمد .  
او را که تازه نفسی به راحتی میکشد ،  
مقدب دیوار های زندان میاندازند -  
زندانیان این خانه فراریان مدرسه -  
تجربه ، جنایتها ، رمان همیشه  
دنیاله داریکه اینک دختر خانم نوبیا -  
لنی یکی از کرکترهای پیشراشکل میداد .  
برای زلیخا در وجود یک بجا زانگاه به  
نظر رسید . اما او زود دریافت که  
این جا برای آغاز زلیخا بودن در -  
بزههاست . این جا آثار انتقامش از  
خودش ، از زنده گیش و از تند پرورش است  
او زود دریافت که در زندان تنها نیست  
برای هر زندانی - بار اول بود در -  
زندانی ، این محیط یک حاشیه است و  
اما حاشیه همیشه حاشیه نمیداند ، کم و  
ناپاب است آنانیکه در دوباره آزاد شده  
نیز از حاشیه بیرون بروند که زلیخای  
نوجوان نتوانست در حاشیه بماند ، بها  
آنکه بی گناه و صغیر بود . اما اتهام  
دزدی بعد از اتهام فرار از منزل  
شوهرش ، بر همه خود داریش لگد  
کوبید .

نجیبه خانم بزرگ سرشناس روسیها ن  
شهرمات . او خانم بزرگ روسیها ن  
است که خانه بی را برای مواید زسا د  
پولی در کارته بیوان کراپه میدهد .  
در آن خانه او از مرد های شتابزده و  
شعور کشته ، در بدل پول بند برایی  
میکند ، و گنیزگان فاحشه مشرب را به

خدا متشان میگارد . او همیشه بها  
ضمانت ، آزاد میشود . و این بار ، زنده -  
انی شدن همزمان بود با گرفتاری -  
زلیخا . . . .

نجیبه - مری که همیشه گرمینه است و  
همیشه بی قناعت - از چهره گرد و  
جلد شفاف و سوس نوجوان زلیخا  
خوشش می آید . شاید بارها فرمایش  
های در مورد همبستری با چنین دختر  
خاصی برایش آرازه شده باشد ، و اینک  
تازه اوست می شود که چنین فرمایش را  
هم تدارک ببیند .

رویا به دام دیده ، در اولین روزهای زند -  
انی شدن زلیخا ، خود را با دلسوزی  
مادرانه به او نزد یک میکند . این  
نزدیکی طی چند روزه نتیجه قناعت  
بخش میرسد :

- زلیخا جان ! ببین اینچه یکبار که  
آدم بندی شد ، دگر باید از نیک نامی  
دست بشوی ، حالی که تو هر قدر خود  
پاک جلوه بستی ، کسی حاضر به مویسی  
باتو نیست هیچوقت ، کسی ترا به  
حیث یک زنه پاک قبول نمیکند ، بی .  
نه از خانه پدری ، نه از خانه  
شوهرت کسی حتی به پای بازی پیش تو  
نمیاورد . اگه آزاد شوی ، کجا میری .  
(خاله نجیبه ، خانه مادر میسر)  
هر وقت آزاد شدم . . . .

- بی زلیخا به از تو که گرم و  
سرد روزگار زیاد چشمی ، باز میری  
ده همچنان بی که توه به زوبه شوئی  
دادن ، باز به کام کسی دگر . . . .  
- نی نی به دگر از مویسی میترسم  
و به خانه شوئی خود هم نهم تونظر  
بستی خاله نجیبه چطور کم .

چشمهای خاله نجیبه مویسی بها  
شدن این تضرع زلیخا ، جرقه نا -  
گهانی دیده باشد تغییر کرد جوابی را  
که در دل میرواند به او گفت :

- توبه خانه به رفت زنده می میکی  
شاید به می زود به امره ضمانت کسی  
که آزاد شوم ، ترا هم آزاد میکنم .  
و زلیخا به ساده می قبول کرد ، و اما  
آیا خاله نجیبه راست میگفت ، او واقعا  
توان رها ساختن زلیخا را داشت .

بلی نجیبه ، از شمار همان دکانداران  
بازار هستیست که پول را وزن میکنند و  
آدم را حساب میکنند .

در جمع مشتریان او ، تنها و تنها  
انسانهای بی صلاحیت و هادی نیستند  
در این جماعت ، آدمهای بزرگواری -  
معتبر و باصلاحیتی نیز هستند که  
با لقا بل ، نجیبه به آنان خدمت میکند

و به زودی نجیبه به ضمانت یکی از این  
مشتریان معتبرش آزاد میشود و هنگام  
خدا حافظی به زلیخا ، آزاد ساختنش  
را وظیفه خود و انمود نموده ، برایش  
میگوید :

- در فلان روز دنیاله آمده ترا  
از زندان بیرون میبرم ، بی اطمینانی ،  
چس توانی که در این معامله گره ها  
نهفته است . این ها با قانون از -  
بودن حرف میگویند تا از باختن بدو هر  
باخت ، بد بزرگتری دارند و چنان بود  
که نجیبه در این بار زندانی شد کس



شکار تازه بی به دست آورد . او زلیخا  
را به دست آورد . اینان صید نیستند ،  
صید استند که خود شکار میکنند ، حتی  
میل شکار در اینان به حدیست که در  
دام زندان نیز شکار میکنند و گاه گاهی  
موفقانه از دام رها میشوند و با خود  
نعلش یک شکار را نیز به فریاد همیشه  
مرگ میبرند .

در روز بانزد هم توقیف زلیخا ، میکسوب  
رها پیش تحت ضمانت آقای ( . . . . . )  
به زندان آمد ، بانزده روز اسارت در  
زنده می یک زن جوان ، یک عراسه  
برای دوباره شدن و برای برهاده شدن  
و زلیخا دوباره نشد ، برهاده شد ، او  
نهاد زندانی میشد و اما در بیخ در این  
شهر آدمهای بی شناسنامه  
و تذکره مانند زلیخا نیز هستند که قانسود  
نمیواند از صغیر بودن یا کبیر بود .  
شان دستاویزی به دست دهد ، بالا  
زلیخا همسرش نعمت مرتضی زنده -  
زندانش افگندند ، در زندانیک درواز

بقیه در صفحه ( ۷۴ )



تجربه ستان

# سمت دهی حرکات ستون فقرات مسأله دشوار در بدن ماست

میدهد. علاوه بر حرکت  
را تنظیم می نماید و در  
رصدن داخلی پاسداری و  
نظمت میکند.  
ظام اسحاق سختی اند که  
کات بندی اسکلتی بدن را  
بل میدهند. در بدن -  
(۲۰) عظم وجود دارد.  
یکه دو عظم با یکدیگر وصل  
نند، آنرا فصل می نامند.  
بل در داخل محفظه های  
ارتباطی جا بها شده که  
میوند. ها معروف است که  
عظم را با عظم دیگر پیوند  
هد.  
ایچ لیز یا چرب (مایع -  
ی) در پیوند ها جادار  
صلکک رادر هنگام حرکت  
ش میوند.

جلد شامل بزرگترین عضو  
بدن است و از چندین قشر  
تشکیل یافته که بالا ترین قشر  
آن کاملاً سطح خارجی بدن را  
پوشانده است.  
جلد اکثر فعالیتها را مهم بدن  
را هم از تنظیم درجه حس را  
و بر طرف ساختن مواد زائد  
برای محافظت اعضای حیاتی  
اجراء میکند. حس لامسه نیز  
در همین جلد جا دارد.  
یک عضله عبارتست از هزاران  
رشته های منفرد و فشاها که  
آنها را احاطه کرده است.  
شش صد عضله در سه شکل یک  
شبه معلق ارتباطات عصب  
با عضله رادر داخل بدن تشکیل  
میدهد. این عضلات هنگامیکه  
جهاز عصبی انتقالات انگیزه ها  
را از دماغ اخذ کند منقبض

و متسع میشوند. طوریکه قبلاً  
تذکر دادیم ه قلب عضله است  
بایک تپ مشخص. تپ دوم  
این عضله فرارادی ه فعالیت  
عضلات داخلی را تنظیم می نما  
ید. عضلات اسکلتی که تپ  
سوم اند ه تحت فرمان دماغ  
شموری اند. اینها بواسطه  
تپ متراکم در رشته ی که  
بنام پی ها یاد میگردند پی  
استخوانها وصل شده اند.  
عضلات اسکلتی عظام رادر پا -  
سخ به رفلکس و فرمانده های  
ارادی که از دماغ صادر میشوند  
حرکت میدهند. این عضلات  
در جریان فعالیت فز یکسی  
از جمله اجزاء عده و اساسی  
محسوب میگردند. هرگاه -  
منظماً مورد استفاده قرار -  
نگیرند احتمالاً نرمه سخت

و شل میشوند.  
جهاز هضمی نیز بصورت کل  
در عملیات موثر شدن لازمی  
پنداشته میشود.  
در عملیه هضم مواد غذایی  
خرد ساخته میشوند و به انرژی  
و مواد دیگر بخاطر جذب -  
بعدی حجرات بدن تبدیل  
میگردند. ناحیه معدی -  
معایسی (مجرای غذایی) ه  
جگر ه با نقراس و کیسه صفرا  
اجزای هضمی را تشکیل مید -  
هند که این وظیفه را اجراء می  
کنند.  
مجرای غذایی عبارتست از  
نفر میان خالی که در حدود  
(۳۰) فیت طول دارد و از  
دهن تا مقعد امتداد دارد.  
غذا از طریق دهن که اینزایم  
های بزاقی عمل هضم را آغاز  
میکند، داخل میشود.  
همینکه غذا را میجوید  
انزایم پتالین با آب دهان -  
یکجا میشود و به خورد ساختن  
مواد غذایی می پردازد.  
غذا بعداً قورت میشود و از  
طریق مری راهش را به سوی  
معد می پیماید. قذوات -  
تولید کننده معدی تعدادی  
از انزایم ها را که مهمترین  
آنها هایدروکلوریک اسید  
است ترشح میدهد. این  
انزایم ها قبل از اینکه این  
غذای قسماً هضم شده داخل  
اثنا عشر ه این نخستین  
ناحیه امعاء کوچک میرود.  
هضم آنرا تسریع می سازد  
در اینجا هترشحات قوی  
انزایم جگر ه پانقراس و کیسه  
صفرا با غذا مخلوط میشود تا  
عمل هضم تکمیل گردد. مخلوط  
شدن این مواد محصولات نفی  
هضم را جهت جذب بواسطه  
جریان خون و انتقال به حجرات  
بدن آماده میسازد. مواد پختا  
قیاننده هضم ناشده به امعاء  
بزرگ منتقل میگردند تا از طریق  
مقعد اطراح شود.

# فصل چهارم میخانیک بدن

## این روش اهمیت ویژه‌ای دارد

پوز یا حالت را میتوان به مثابه موقعیتی تعریف کرد که در آن بدن در حالت ایستادگی نشسته و دراز کشیده یا حرکت باقی می ماند و حفظ میگردد .

پوز صحیح برای تمرین کننده یوگا مفهوم پس بزرگی دارد . بدن آن سیستم های بدن نمیتوانند درست فعالیت نمایند و یا انرژی را نمیتوان مساوی و یانه در سر تا رسیدن تو زمین کرد . حالت متوازن برای اجرا ی درست تمام حرکات ضروری پنداشته میشود و به تحریک بیشتر در مفاصل و پیوندها می ها و عضلات می انجامد و این بدن را قادر میسازد تا تنفس کامل بگردد زیرا اکثر پست عضلات جبهه تنفسی به ناحیه های علیا و سفلی ستون فقرات ارتباط دارد .

برای شاکرد تازه یوگا شاید حفظ توازن توصیه شده در جریان اجرای تمرینات کار مشکلی باشد . اگر چنین حالتی بشما رخ بدهد ، مأموس نشوید . این واقعتی را درک کنید که پوز خراب پدیده یسک روزه نیست ، بلکه معمولاً نتیجه سالها عادت خراب است . احتمال دارد همیشه در چوکی تان لم کرده یا با شانه ها و سر پیش افتاده ایستاده شده باشید . اگر میخواهید ناراحتی های پوز بدن را اصلاح کنید صرف یاد رک این واقعتی که عادت های نامطلوبی دارید

در نمی از این مبارزه بپسوز شده اید . هنگامیکه بدانید آنچه را که شما انجام میدهید نادرست است و دیگر صرف زمان و تمرین بکار است تا پوز درست ثابت و متحرک داشته باشید .

سهت دهی حرکات ستون فقرات مسا له دشوار میخانیک بدن است . چه بدن در حالت استراحت یا حرکت باشد . سهت دهی حرکات ستون فقرات امریست لازمی و اجباری . ستون فقرات ما ختمان موثر سودمند و قابل اتحنا است . کم در بردا ست وزن بدن کیک میکند و کنترل اکثر حرکات تنه را بدوش دارد . هم چنین بعلت صفحات غضروفی منبج رشته ای و مایع مغزی ستون فقرات که بین دو فقره متصل " صفحه مانع اصطکاک " را تشکیل میدهد و تعداد قابل ملاحظه را جذب می نماید هر چند وارد آوردن فشار زیاد و غیر ضروری بر کمر ما ترا آسیب پذیر میسازد . عامل عمده که موجب آسیب فقرات میگردد سهت دهی نادرست حرکات بدن در جریان فعالیت های روز میره است . اکثر حالت های آسیب پذیر

حمر امن توان با بکار بردن چندین قاعده اساسی مواظبت کمر دفع کرد :

( ۱ ) پوز درست را هنگام نشستن ایستاده شدن - قدم زدن و دیدن در نظر داشته باشید . کمر تا نورا راست بگردد . شانه ها و زانو های تا نورا سمت بگردد .

سهت تان باید با حالت راحت راست باشد . معده و ناحیه های مفاصل ران و سرین را به حالت جمع بگردد . زنج و سر تا نورا راست بگردد .

( ۲ ) وقتیکه شی را بر میدارید نزدیک آن ایستاده شویسد از ناحیه مفاصل ران و زانو ها به پیش خم شوید در حالیکه کمر را درست نگه میدارید . شی مورد نظر را محکم بگردد و آنرا تا حد ممکن بطرف خود کش کنید . برای تحمل حرکات برداشتن شی و بخصوص اشهای سنگین از عضلات ساق استفاده کنید . این روش بخصوص برای ورزشکاران وزن بردار از اهمیت ویژه ی برخوردار است .

( ۳ ) وقتیکه میخواهید چیزی بر سید یادست تا نورا دراز کنید و بازوان تا نورا از حد نورمال حرکت آن باز نکنید .

( ۴ ) وقتیکه بروی زنبه ی با لا

مشوید پاها را روی پله های زعبه طوری بگذارید تا وزن تان کاملاً بالای پای تان تقسیم گردد . گامهای محکم استوار و آهسته بردارید . همیشه از یک پله به پله دیگر بالا مبروید بظهور جلو گیری از تصادف پد زانو های تا نورا کسی خم کنید .

( ۵ ) وقتیکه در جریان انجام فعالیت های ورزشی زیاد میدید وید یا خیز میزنید و کفش های بسویشد که برای جذب شوک اضافی و اصطکاک مساعد باشد

( ۶ ) کفش های کوبی بکنند توازن بدن را تخریب میدهند . از آنها کمتر استفاده کنید .

( ۷ ) پا بسویش تا نورا محتاطانه انتخاب کنید . از پا بسویش های که برای تان مشکل خلق میکند استفاده نکنید . کفش های که خیلی باریک یا کوتاه است می تواند پوایلم های را برای پا ها و ساق ها و ک خلق کند .

( ۸ ) هنگامیکه وزن سنگینی را نند بسته ی از کتب با چند پسر خریده انتقال میدید و برای حفظ تعادل وزن آن دورت از بار خم شوید . وزن را بصورت متوازن بهر دو طرف بدن تقسیم کنید . با متناوب بار را از یک جناح به جناح دیگر تبدیل کنید .

( ۹ ) هنگامیکه کدام شی را تله

سقه در صفحه ( ۳ )

# فاشیت :

- فاشیت :
- بیرون بیاید
- زیابین :
- بیرون بیاید
- فاشیت :
- ممکن نازنجکی بیاید از
- زیابین :
- ممکن این پستی رانگی

# درولونو

## او . . .

درد بود - تلونیزون اورد تیاتر  
 به اندول به سینما کی له خیلو کارونو  
 خسه راضی بی به سینمای کر ویر وکی می  
 هنرد وستانو او سینما گرانو زیات تشو پی  
 کری می او زیاد هلو و هلو ستایه بی  
 کری ده . د هنرمند دیر بالیتوب د بر  
 هم رازی به دی کن دی چی نند ارجی  
 بی تایید کری اوستایه بی و کری  
 زه خنبه سینمای هخونه د محترم واحد  
 نظری او احد ژوند چی زمیز تکسره  
 ستانستان دی د کوشش حصول بولم  
 - شه ستونزی ستاسی به سینمای  
 کاروکی شته اوله هضوی خسه دوتلو  
 لپاره کوی لاری چاری به کوی کوی  
 - زیابو اعنی ستونزه داده چی زه  
 معیوب بی او زیاتره کارگردانان ماته  
 یا د بیسی د نپگر تپابه سبب بول نه  
 و کوی به دی هیله چی مقامات ماته  
 د یوه سفر زمینه برابره کری خود هغه  
 به ترخ کی د خیلی بیسی درمل هم  
 و کرم او به لاپری سوره سینمای کارونه  
 تر سوره کسرم  
 - یو محه د خیل اعانی ژوند به باب  
 هم زنا و اجوی  
 - به ۱۲۶۶ کال کی مو واده کری  
 بیرمن می لوستی ده د کور کارونه او د  
 اشومان روزنه به شه توگه ترسره کوی  
 وه زمان لرم چی دیوه نیم بیسی  
 صد پرویز او د بیلی نیم بی احد راسین  
 یی له خیل اعانگری ژوند خسه  
 یو خوشاله اراضی بیسم  
 ستاسی له مرکب خسه مننه

# صیام وصحت

و صحت بخشیدن و تصفیه آن از ترس  
 سبب آهنگی و تسهیل خروج سنگها -  
 ی کوچک ازین طریق میگردد .  
 ۶) روزه داشتن بر اساس تحقیقات  
 تازه در عرصه خون شناسی مناسب  
 ترین متود تداوی و تنظیم مقدار  
 کولسترول در خون است زیرا از یاد  
 آن اثرات ناگوار بر قلب و عریانها  
 دارد و مثلاً باعث تحریک حملات  
 شدید تصلب عریانها " اtherosclerosis -  
 و سایر بیماریهای دماغی " میآید -  
 نی " میگردد و مانند ترهیز که -  
 مرگه ناگهانی دارد .

۷) طبق کشفیات جدید هتایه  
 شده است که روزه داشتن یک عامل  
 انکارناپذیر برای تقویت حافظه، تقوی  
 بت سیستم عصبی و تزیاید قابلیت فکر کز  
 فکری میباشد .

داکتران داخله اعلام داشته اند که  
 اثرات ماه مبارک رمضان بالای سیستم  
 عصبی مرکزی و نقش زدا ینده " صعب  
 از مواد زاید و هضم مافرازات -  
 خطرناک را دارد . تجربه نشان داد  
 که در پایان ماه مبارک رمضان رشته  
 های عصبی ثابت و مستحکم گردیده  
 و قابلیت مجادله و رویا رویی با هر  
 پراپلی را دارا می شود .

۸) نقش ماه مبارک رمضان در رفع  
 امراض جلدی نیز ثابت شده است  
 از آن جا بی که تعدادی از آفات -  
 جلدی با عامل غذایی رابطه مستقیم  
 دارد و لذا روزه گرفتن مخصوصاً  
 در حوادث "الزئیک " حساسیت " منشر  
 و مثبت واقع شده است .

این که بهترین عامل فرموده ماند:  
 افطار نماید و صحری صرف نکند زیرا  
 در آن ها نعمت های زیادی شامل  
 است . بدون شك هدف و منظور وی  
 ( محمدص ) از کلمه " نعمت " طیف  
 و صمی از مزا یاست .

دین نوشته تلاش به عمل آورد -  
 شده است تا بر غی نگاه در روتو  
 احکام قرآنی و احادیث نبوی موروثوجه  
 قرار میگردد .

• علوم طبیعی ثابت نموده است  
 که مقدار بز یاد اوزون ( O<sub>3</sub> ) که  
 در اتمسفر به حد اعظم وجود دارد  
 در هنگام سپیده دم به حد نهایی  
 خود رسیده و آهسته آهسته با طلوع  
 آفتاب از مقدار آن کاسته شده میرود .  
 از این سیستم صعی را کک نموده و  
 سیستم دماغی و عضلانی را بهتر -  
 فعال می سازد .

• ماهی ثابت نموده است که  
 کور تیزون در وقت صبح به ( 7.32/100<sup>3</sup> )  
 ( مایکرو گرام ) که حد اعظم آنست  
 میرسد . پس این ماده تا شام به حد  
 اصغری خود تقلیل یافت به هفت مایکرو  
 گرام فی صد سانتی متر مکعب خون  
 ( 7.19 gm / 100cc ) میرسد .

کور تیزون استعداد فزایی بدن را  
 تزیاید بخشیده باعث فعال ساختن  
 استقلاب ( میتابولیزم ) بدن منحت  
 المجموع میگردد .

کور تیزون باعث کی بلند بودن مقدار  
 شکر در خون شده سبب بلند بودن  
 انرژی بدن میشود .

• بعد از رعدن هنگام صحری هم  
 چنان باعث ازین رختن یکتصده  
 تشو شات کلموی میگردد .

• دین او اخر ثابت ساخته اند که  
 مقدار بز یاد کولسترول خونها " ها -  
 بهر کلبتر میآید " با بعد از ساختن مضاب  
 هنگام صحری که شیوه تداوی طبیعی  
 تعدادی از اختلالات " شحمی " -  
 نارمل می شود .

## از " رساله الجهاد "

نشریه فرهنگ اسلامی چاپ لیبیا  
 شماره فوق العاده هویزه ماه مبارک -  
 رمضان .

بقیه از صفحه (۵۲)

نتوانست بفهمد که آن دو چی میگویند ؟

اما دریافت که جگوز بسمار قانع کننده صحبت میکرد . جگوز با کام های استوار در اتاق ته و بالا معرفت . کلمنتین برای این که در نزدیک دروازه ظالکمر نشود از پله های زیننه بالا رفت . جگوز درین میان با پسر کلمنتین در مورد پسر های مهم صحبت نموده بود . در مورد استادان ماهر کشتی سازی فرانسه . در مورد کشتی ها و این که چی گونه آشکارا علیه شاه مقاومت میکردند . آنان نیروی دریایی را برتر دانستند . به خاطر تسلط بر کشتی های عضو بحری و دسترسی و تسلط بر بحر میغانند . بدند و مونا رسی ( حلق المغانس ) در بار را بردود پس شمرند و بی جهت نبود که شاه دو کار شناس کشتی سازی معروف را در زندان افکنده بود . جهان یونارد از زبان برگشتش در جزیره ماد پنهان یگه به بحر رفته بود میخانه اندر در آن جزایر قشنگه مایه مسرت ملا جان و دختران زیبا شده بود .

کلمنتین هنوز بیدار بود . تصویر سوار کار بیخانه ذهنش را رها نمیکرد . وقتی چشمانش را میبست و در جستجوی خواب میشد . چیز ضحکی در برابر دیده گانش جان میگردت قشنگی خیره کننده . زلفان زیبا و آهنگ گرم صدای زیباترین دختر پاریس . او نگاه های مشتاق و غیر خجالستورده کلمنتین را به یاد می آورد . جگوز آرزو میکرد دیوار همسا فرو ریزد و او به کلمنتین برسد . وقتی هر دو مرد از زیننه ها به بالا رفتند و او خاموش گزید . او ترق و ترق پنجره ها و ناله و فریاد باد را شنید .

کلمنتین صدای شرنکه شرنکه شمه را شنید . بعداً خاموش حکم فرماید . لختی بعد کلمنتین را خواب برده بود و ابداً بیدار نشده که دروازه چی گونه باز شد . جگوز خود را بر روی کلمنتین خم کرد تا او را ببوسد . کلمنتین فریاد زد . جگوز با شتاب دستش را بر لبان کلمنتین گذاشت و نجوا کمان گفت :

چرا ؟

تو تان در بیرون هیا هو داشت . اما با وجود صدای تو تان . با قهراد کلمنتین پدرش از خواب بیدار شد . کلمنتین با دود ستی به سمت جگوز مقاومت کتان فشار داد .

کلمنتین به مشکل نفس میکشید . جگوز ادامه داد : بیدار این که مرا کنار بستر خود یافتید . میخشید که بسی اجازه داخل شدم . نکت تک زدم اما جوابی نخرتم . در خواب بودید . چرا ؟ شما مزاحمت کردید .

نکتید . چرا نسبت به من از خود ترس تیارز ندا دید ؟ کلمنتین با نا راجحی گفت : چشم عقیده ی من است . از این جا بروید درنه پدرم را . صدا میزنم .

جگوز بدون این که این حرفها دروی اثر بیخشد . آرام نشست و به فکر افتاد :

ین دختر ساقی و درین مهمانخانه . ساحلی . مگر ترا اختلال حواس داشته و وجودش بر مرتعش باشد ؟ باخود گفت : شاید پدرش قصداً از اتان او یاد کرده باشد و این تذکر را برای هر مهمان نروتنند بدهد . جگوز خودش را بار دیگر نزدیک او خم کرد و گفت : صدای تان را بلند نکند . پدر تان شاید وقت ننوده باشد .

هر گاه شما را این جا بپند حتماً میکشد . چرا ؟ من ( و این ) میخواهم .

آنان جوانان غیر مجرب و افرادی را که به قانون پایندی تام داشتند در میخانه دعوت نمیدادند و فرق نشاء میسا . ختند . بعد به تبادل اسناد و امضای آن متوسل میشدند . جهان یونارد به کپتان قبلی که جایگاه ( ساختن کشتی ) که در نزدیک مهمانخانه ساحلی قرار داشت و ظالماً بصر و ف میبود و افتخار میکرد . قشنگی کلمنتین همه مهمانان را فریخته و مجذوب ساخته بود . جگوز پس از صحبت زیاد جاش را خالی ساخت و گفت : وقت آن فرا رسیده تا به بستر رفت .

یونارد چراغ تیلی را از بالای میز برداشت تا مهمانش راه زیننه را روشن بپند . آنان آهسته گذاشتند تا کلمنتین که در آن وقت عیب خوابیده بود . بیدار نشود .

یونارد وقتی از برابر اتاقش میگذشت . گفت : این اتاق من است و آن اتاق دخترم . جگوز چراغ را گرفت و به اتاق رفت . بستر هموار از مهمان پذیرایی مزبور . جگوز خودش را دله و مانده . نیمیافت . باد پنجره ها را موجپناند . باران بر بام و سرک حبل مزور . جگوز فکرش یک سره متوجه کلمنتین شده بود .

آیا او راستی خوابیده ؟ با خود گفت :

جای تاه سف است که دختر فشنکی به سان کلمنتین در چنین محوصه بی مجبور به زنده کی کردن است . دختر فشنکی که دیگر در سراسر پاریس نظر مردم را به خود کشیده است .

# تولونه په زړه پوري

## د يوشمير پخوانيو مذهبونو په باب لنډ معلومات

۱- بودايي مذهب يا بوديزم: د دغه مذهب بنسټ ايښودونکی بودا د بودا اصلي نوم ((کوټاما سيد هاربا)) و. بودا له ميلاد څخه مخکې په شپږمه پېړۍ کې د هند د نېپې وچې د ((سا-کيا ها)) په سيمه کې زېږېدې. پلار يې پاچا اود ساکيا مشر او پورې هم د شاهانو له پلته څخه وه.

۲- بودايي مذهب پخوانی په هندو چين، جاپان، سيلون، تايلنډ، برما، کوریا او د هند په زياتو برخو کې شته. بودايي مذهب د پنځو مهمو فرماونو لرونکی و چې په لاندې ډول يې یادونه کوو:

- فلامه کوي.
- درواغه وايي.
- زياته کوي.
- هېڅکله جان نه نشه کوي.
- ځواک نه وړي.

۳- هندو ښځې: هندو ښځې يوه له ډېرو پخوانيو مذهبونو څخه دي. د دغه مذهب پخوانی په بېلا بېلو خدايانو عقیده لري. مقدس کتاب يې د برهمنانو د ((وداها)) په نامه کتاب دی. د دغه دين پخوانی په سپام، جنوبي اتریا، هند او ښوونو هېوادونو کې ژوند کوي. دغه دين مختلفې څانگې لري چې هره څانگه يې د سان لپاره د بېل مذهب لرونکی ده.

۴- زردشت: زردشت پازرتشه زموږ د لومړني هېواد په بلخ کې دخپل دين تبليغ پيل کړ او بېلابېل اوږد تونونه (افسکي) يې جوړ کړل چې تر ټولو مشهوره يې د نوبهار بلخ او تون و. ويل کېږي چې زردشتي دين د گنګتاسب د پاچاهي په دوره کې منع ته راغی او زياتو سيمو يې پر اړخه پورته شول. دغه دين پر ديو لاندنيو اصولو ولاړ و؛ لیک کړاړ، نیک رفتار او نیک بندار.

د زردشت د مېرمنې په باب داسې روايت شته چې هغه د تورانيانو له خوا په خپل مېدم کې په داسې حال کې چې په عبادت اولمانعه بوخت و ووژل شو.

په بلخ کې اوس هم د زردشتي عبادت نمازونه او د اورونو نېسي نېسي تر سره کېږي.

۵- جيني: کله چې بودا دخپل دين په تبليغ او رواجولو بوخت و د ((موکا)) په نامه سيمه کې يوشمير د ((ماهاويرا)) نومېده. راپورته شواو د نوي دين تبليغ يې پيل کړ.

## د نړۍ يوشمير مشهورې ښځې

### ماری انټوانټ

ماری انټوانټ د فرانسې ملکه اود شپاړسم لويې مېرمن وه. هغه ښکلې، مېاشه او مان غوښتنې ښمه وه. کله چې د انقلاب غېږود - سلطنت ماتي ولې زولې او خلکو د ډولې غوښتنه کوله، هغې وويل: چې خلک چې ډولې نلري نو شمير - پاتې دي وځوري.

هغه وخت چې شپاړسم لويې ملکه انټوانټ د خلکو له ورسېرې وښتهدل له پاړس نه بهر خلکو ونيول او پورته يې باره تر اوښتل او پدې ډول په ۱۷۸۹ کال کې زندان ته ولېږل شول. لومړي شپاړسم لويې اوږدې ماري انټوانټ اعدام شول.

### زانډارک

زانډارک بايخله اوږد سان د يوه ساده مېرمن - زانډارک وه. هغې دخپل هېواد د استقلال او ازادې په خاطر د انگليسانو پر ضد قيام وکړ او د فرانسې د نجات په لاره کې يې ستړې هلې ځلې وکړې. زانډارک د ډېرو قهرمانو وروسته د انگليسانو لخوا د گوراوالحاد په جرم په اور کې ژوند يې وسوزول شوه.

### کاترين

کاترين د روسيې پاچا او ملکه وه. هغې دخپل سلطنت په وخت کې له ډېرو مشهورو کسانو سره عشق اړيکې درلودې چې له هغې جملې څخه يوه مېرمن ياد شوه. د ډولنډ د هغه وخت له پاچاه سره د کاترين عشق اړيکې هومره پياوړې وو چې له يوازې د پاړسيان بلکې حتی مادي خلک هم بري خپرو. خو کاترين هېڅکله هم لدې مسا له څخه نه ويره او تشوېش نه درلود.

## داوبوماران د مارانو خورا عجيب ډول

د دغه ډول مارانو بدن او رنگه د داسې خصوصيت لرونکی دی چې يوازې په اوږو کې کولای شي په ډېره خوشحالي او آرامي ژوند وکړي چې په وچه کې ورته کم امکان لري.

د سنگاپور يوشمير اوسېدونکي چې د مارانو په راټولولو او ښکار کولو بوخت دي له ډېرو ساده وسايلو څخه استفاده کوي او په ډېره اسانۍ سره د بحر او بو د بند او بند په وخت کې د اوبوماران راټولوي. د اوبومارانو خواره بڼه دغه ډول کوچنی کبان، مارا هسي او نور کوچني بحري موجودات تشکيلوي.

د اوبومارانو ډول هومره دقت او لويې جسامت لرونکی دی چې کله د بحر د غاړې لويې ډبرې له پوهلي څخه بل ځاي ته ښوولای شي کله چې دغه ماران د لمر څخه د استفادې هوس وکړي نو له اوبو څخه راوړي او د بحر د غاړې پر لويو استروې پرو په مستي پيل کوي او ډېر داسې ليدل شوي چې يوازې د يوه لويه ډبره پرېل مخ را واري.

څرنگه چې داوبوماران د بحرونو له تود واو بو سره عادت لري نشي کولای په ساره محيط او پاسرو او بوکي ژوند وکړي. کله چې د هواد سپر والي له کبله د بحر اوبه هم سړې شي د اوبوماران د دې لپاره چې بخانونه تاوده وساتي په ډېره چټکيا به او بوکي حرکت کوي او هر بل سل او يو سل او شپاړس ميله واټن طی کوي ترڅو پدې ډول له پخني څخه جان وژوي.

د اوبومارانو لویکي يواځې جوړ بڼه لري. پدې ډول چې دلکې وروستې برخه يې لويه او پلنه ده او تقريباً د بهرې د ((بارو)) شکل لري او دا د دې لپاره چې هغوي وکولای شي په سرعت سره په اوږو کې حرکت وکړي او ښکار چاري برخه بوزي.

داوبوماران د مارانو پوهانگري - ډول دي چې په اوږو کې دننه ژوند کوي او پر لږ داسې پېښيزي چې په خپله خوښه له اوبو څخه راوړي. دغه ډول ماران چې د هند د نېپې وچې په سيند ونيو او د بحر په غاړې واوهند او رنگه د اسيا د جنوب ختيځ په هېوادونو او د افریقا په سيند ونيو کې ژوند کوي، پر خطرناکه ماران بلل کېږي. هغوي د لږې سره سره چې خپل ژوند په اوبو کې تېروي خود يوه پوهانگري ډول زهر و درلودونکی دی چې که چيرې د انسان وجود ته دننه وزي انسان له منعه وړ يې او وژني يې.

مارا پېژندونکی د اوبومارانو په هکله عقیده لري چې دغه ډول ماران د زيات زغم لرونکی دی او زړه عصباني کيږي او د اعصابو د قوت له کبله په ډېره کټگوري کې شامل دي. دغه ډول ماران تر هغه وخته پورې چې د کم انسان يا حيوان له خوا صدمه ونه وني وي هغوي پورې نه کوي خو که چيرې هغوي ته کومه صدمه ورسېږي او يا درک کړي چې ژوند يې په خطر کې دی نو صدمه لاسه په ټول قوت سره په ډېره قهر او غضب حمله کوي او خپل د بدن له منعه وړي او يا صدمه ورسوي.

په هند کې محض خلک دغه ډول - ماران راټولوي اوله زهر څخه يې گټه اخلي خو هغوي دخپلو تجربو له مخې پوهيږي چې په کم وخت کې په دغه کار لاس پورې کړي او ماران ونيسي. هغوي دې ته ترجيح ورکوي چې د مارانو د نيولو او راټولولو لپاره له هغه وخت څخه استفاده وکړي کم چې د دغو مارانو دارامتيا او نه عصبانيت وخت وي. او هغه رنگه دغه کسان پوهيږي چې ماران د نيولو په وخت کې له کومه لخوا په ټينگه کړي ترڅو د مارانو د پېچا - نيت وړ ونه گرځي.

اش بر روی همه متخلفین تانور با یک قفل بسته شده است بسترها بدون -  
تکلیک بعلو به بعلو یکی زنده -  
دیگر بوی ممتاز ، دیگر بوی آمل  
و دیگر بوی روسی می باشد . و در این  
با سرایت به ساده می ازین به آن واز  
آن به این ممکن است . . . . . و زلیخا  
بهنگاه زندانی شد و گناهکاران زندان را  
شند .

زن کالای بسته بندی شده اش را گرفته  
پازندان و زندانیان خدا حافظ گشت -  
آن جا در بیرون دروازه ولایت کابل  
نجیبه در موتری منتظر شکارش بود که به  
پای خود جانیش روانه بود نجیبه لباس  
های اضافی زن را آن طرف پرستاب  
کرد و گفت :

- ای چیزها حالی برتو دادی ، باید  
از بی برتو کالای نویسم ، کالای قیاسی  
زلیخا با بیفتاوتی که انگار دیگر همیشه  
چیزش را دست دردست تقدیر میبرد  
باشد ، داخل موتر شده ، روانه خانه  
نجیبه شد . . . . . خانه نجیبه نه . . . .  
روسیخانه ، نجیبه . . . . . در آن جا در  
باشگاه گدی های نجیبه همیشه بترم  
میبرد ، بنم کراپه گبری لیلما با ملحقه  
بایشترین با گلچهره ویا . . . . . و اما  
امروز بنم رنگه دیگری دارد این بار به  
استقبال یکی شدن زلیخای مقبول با  
این ها ، بنم برگردار شده ، اینجا  
ضمانت کننده های نجیبه و زلیخانیز  
دعوت شده اند . آنها نه تنها  
پرداخت جنس میخواهند بل شاید  
مشاقی دیدن اولین لکه های روسی  
مردی در زلیخا استند . اشتیاقی که  
خانه بی را ، فردی را . . . . . لکه دار  
بیمارزد ، و زلیخا در اول بار داخل  
شد نش به این محله چیزهای برادید که  
در زندان در موردش شنیده بود ، همان  
رقصهای بی هنرانه ، همان دودهای  
سگرت و چرسو . . . . . همان بوتل های  
پروخالی شراب و همان بی حیایی های  
زنان ، همان خنده های وحشیانه ،  
همان دست ها ، همان جیب ها و  
همان صداها و فریادها و همان گریه  
ها . . . . . پراگراف دیگر زنده گی زلیخا  
این جا آغاز میشود در این جا سگرت  
کشیدن را امتحان کرد و چرسی شدن  
را آموخت در این جا آرام کننده نجیبه  
بیموکنه کار است . . . . . او خوب میداند  
که قبل از همبستر ساختن زلیخا با  
مشری او را چس طوری باید بی حیا و  
بی هراس ساخت ، اعتماد وسیله -

بزرگمست برای به بنجه انداختن آمد معا  
و آن طوری که خبر . . . . . ! پیش از این  
که به نمایش و بدارند ، باید آنها را  
محتاط قند کنند . همانطور زلیخا را  
به جرس و الکل فوطه دادند و بگردر  
هر بار سر بلند کردن اختاپوس های  
گشته کام اعتیاد . به اشاره نجیبه  
دوباره معتقد فرقتش میکردند . زلیخا  
دست آورد بست از زندان - زندان  
محل مساعدی بود که دست بر سادگر  
نجیبه به شاخ و برگ زنده گی زلیخا  
بپیچد و او را به پرستاب نابودی انگذد . . .  
اکنون دیگر ، آموزش میدهد زلیخا . -  
دستخوش هر کسی میشود که پول را به  
دست نجیبه میسپرد . زمانی بود که  
زلیخا در جستجوی راهی ، به زندان  
افتاد و در پنج که امروز حتی سرگردان به  
جستجوی خود است او حالا دیگر  
خود را نمیتواند بیابد ، او حالا دیگر  
یکی از نازدانه ترین گدی های خاله  
نجیبه است . در این خانه یک مرد هم  
خداست آناسی را انجام میدهند  
- شری محمد - او وظیفه دارد روزانه  
از میان انبوه مردان ، به کسانی راه -  
مفصل نجیبه را نشان بدهد . او کسلی  
زلیخا ، لیلما ، گلچهره ، پشتون و . . . . .  
را در جیب حمل میکند و در کچه و بازار  
بانشان دادن آن به مردان با الکلوس  
و شهوتزده انتخاب شان را بریزد -  
میکند ویا آنان را به این خانه انتقال  
میدهند .

پلی ( بد بختانه او در نهایت نامردی  
و زوال ، یک مرد است . . . . . روسی  
تراز هر روسی و دلالت از هر دلالی .  
روزها مثل هفته ها ماه ها میگذرد و  
سه سال چنین سپری میشود . زلیخا  
هر شب و روز در حالیکه هنوز از کالس  
یک همافوش تن نیاسوده ، محکوم  
به همافوشی دیگر میشود ، همانطور  
که شاید نجیبه از شمار یک مشت پول  
خلاص نشده به مشت دیگری دست  
میباید ، نجیبه در محل دهنزنگ خانه  
پروای زنده گی خود ساخته در آن جا  
آدم شرفیست ، در آن جا هرگز کسی  
نمیداند که قیافه دوش بلند و زنگ  
است و اما در خانه کارش در روسیخانه  
کارته پروانش - این جا او همیشه در  
لبا مو قیافه حقیقیش ظاهر میشود .  
این جا مارکت عاید انبش است مارکتی  
که در آن هیچ چیز فروش نیست همه  
چیز کرایست . نجیبه به حساب ساعت  
و دقیقه از مشتیش پول میخواهد او  
خوب محاسبه کرده که روسی هلی

دستورده اش در هر ساعت چس قدر  
استهلاک میشوند ، چس قدر پول  
باید بگیرند ، اتانها هم همینطور  
بسترها هم . . . . .  
نجیبه هرگز نمیتفت که مواد مخدر را از  
کجا به دخترها ( ۱ ) می آورد و اما  
هرگز کمبود و کمرسی این مواد را به  
روسیانیش از نظر دور نداشت ، سه  
سال برای یک تکرار شبا روزی عصر  
طولیمت و زلیخا همیشه تکرار میشد .  
همان خنده و گریه همان همافوشی  
های بی مزه . همان دود های چرسو  
همان مزه های تلخ شراب و همان بستر  
و همان نجیبه رخانه اش و اما در این  
تکرار ، روزی فرارسید آن روز دوسیه  
جدیدی از فحاشی ، در ارشیف شعب  
پولیس افزود گردید این اولین دوسیه  
بی بود که زلیخا را به جرم فساد  
اخلاقی به زندان انگذد . او این بار  
گناهکار به زندان آورده شده بود و از  
طرف هم حالا دیگر مجبور نبود که به  
هر همافوشی بی تسلیم شود . او در  
زندان ( اولین مدرسه آموزش روسی  
شدنش ) فقط رنج بی چرسی را با  
خود داشت . در این جا او با قیافه  
های قدیم و قیافه های نو روبه رو شد  
د یوار ها و کلکین ها و بازارها کم  
تخمیر کرده بودند . دهلز همان  
د هلیزی بود که زمانی وقتیکه هنوز  
جوان کامل نبود به تمت شوهرش به  
آن کشانیده شده بود .

نجیبه ، مهره ، اساسی عاید اتسی  
خود را از دست داده بود ، مارهای  
نفسش هر آن بیج خورده ، اراسترو  
خواب را از او روده بودند . او گانه  
با یواز زلیخا بود - زلیخایی که بعد از  
روسی شدن ، جوان شده بود - این  
بار ازاد ساختن زلیخا ، اندکس  
د شوار بود . زیرا ، چهل روز از زلیخا  
در بند گذشتند و اما چهل روز بعد ، باز  
هم نجیبه ضمانتت را سروسامان بخشید  
نجیبه او را آزاد نمیکرد ، بل سرایه  
در حال از دست دادنش را نجیبه  
میداد ، زلیخا تلخدای بی کشتی بی  
بود که خواه و نخواه نجیبه را باید به  
منزل برساند و نجیبه نه به خاطر عاطفه  
بل به خاطر رسیدن به منزل مقصود .  
این همه دلموزی ( ۱ ) را به زلیخا  
رسید داشت . راه زلیخا از سلولهای  
زندان دوباره به همان فساد خانه باز  
شد . او دوباره بنم آرای بنم برهادی  
در خانه ، نجیبه شد . گوی حالا دیگر  
زلیخا مسیر معینی را در یک دایره طی

میکرد که قسمتی از آن زندان و بقیه همه خط دایره را نصاد خانه نجیبه احتوا کرده بود .

زلیخا بعد از تعطیل چهل روز ، دوباره در همان تکرار تکرار خانه مصروف شد . زلیخا حالات دیگری تمام معنا و یاد داشتن تمام تجربه ها ، روسی تمام میاری شده است . حالا دیگر او هرگز به آینده نیاندیشد ، قرض های تابلت ضد حامله داری را منظم و بیهم صرف میکند ، و این باعث ضعف ارتگانیزمش شده روزه روز از ورزش میگذرد . روزها و شبها هیکل لخت و شفافش باز چه دست های چرک و دستهای نسته میشود ، و چنین روالی در نصاد خانه خاله نجیبه یک سال و نیم دیگر ادامه مییابد . طی این زمان ، نجیبه تبالا تدارک دیده که اگر خطری متوجه زلیخا پیش میشود ، باید دوباره مرفوع گردد و چنین است که این بار بازم زلیخا حین همافوشن بسیار پردی یک بار دیگر زندانی میشود . اما این دور زندانی شدنش دو شب بیشتر طول نمیگردد .

ضمانت خط محتمری ، پیش از انجام تحقیقات ، زلیخا را از زندان نجات میدهد . زنده می شرم آورد زلیخا همچنان به دور همان دایره نصاد خانه بندد خانه در تکرار میباید . حالا دیگر در این خانه به شمار روسیایان افزوده میگردد ، چه عده بی اندو - سویان نسبت بروز امراض جنسی و با پیروشن وی بازار شدن ، باید از نصاد خانه رانده میشوند ، حال آنکه بیروسی ها به ابتکار نجیبه و پیشنها د مشتریان گروهی از رقاصه هانیب - سز استخدام شدند که نسین و خواهرش اولین بازیگران بزهای میاضی این خانه بودند .

زلیخا پس از فراغت دو شبه بندی گری ، دوباره هفت ماه را خدمت نمود . حالا نجیبه زلیخا ، لیلما و گلچهره را در اتاق های مردان مجرد و سیخانه دو کانهها نیز به کرایه میداد . باری زلیخا تغییرات ارتگانیکی را در خود احساس میکند . او خاموشی است انگار وجودان یک مادر را به عاریت گرفته باشد . به کسی چیزی نمیگوید ، هفت به هفت و ماه به ماه شکش جاتر میشود . او آبستن شد در روح بر لکه زلیخا این بار جرعه عاطفه برق میزند . نمیخواهد طفلش را از دست دهد . وقتی مالکش (نجیبه) متوجه میشود ، بسیار ناوقت است . هیچ طبعی در این موقعیت توان سقوط

طفل را ندارد . نجیبه با خشم و غضب سراغ همه امکانات را گرفته به دکتران ارتباطش مراجعه میکند . اما پس از - معاینه زلیخا ، یک جواب رامیشود : ((وضع حمل پیشرفته است)) خطر حتی تا سرحد مرگ مادرش بعد از عملیات متصور است .

جی ناگهانی تلخی ، نجیبه با همه فزنی که در برابر زلیخا درخسود احساس کرده بود . به زنده ماندنش سخت نیاز داشت . او هرگز نمیتوانست از مدرک مهم پولیس چشم پویشند . اما طبیعتیست که کم کم توجه نجیبه از خوابهای زلیخا برای دیگران قابل شنیدن میشود او در خواب های پیش آینده را میبیند و این از شمار بار های نخست است . دل روسیانه اش آرزوی داشتن طفلی را میکند . او شاید سخوات در آخرین لحظات عمرش - قصه زنده گش را به فرزندش کسره آن را چنین عنوان دهد : ((بزرگترین درس))

باری در بزرگانه میخانه ها احوالی میرسد که زلیخا دختر زاییده است . هم مسلکان زلیخا یادین کودک - بیشتر علاقه مند بر ستاری میشوند . شاید هر کدام شان سخوات که از همسری ، چنین فرزندی داشته باشد . آن ها همه خسته و کسل از روسیگری بیزارند . اما در رخ که بناها گمان ندارند ، در رخ که اعتیاد کارشان را زار ساخته و اما با همه نا حقی آنان حق دارند خیال آن مریوط به خود را داشته باشند . حق دارند در آن خیالات فریفته ترسین دقایق را نفس بکشند . کودک از افوش این روسی به آفوش آن روسی که بالا میشود . در جمع همه روسی ها تصمیم بر آن میشود که کودک حرامی را نام فرشته بگذارند و فرشته همیشه به لوی بیشر مادرش یا خواب یابید اراست ، به لوی بستر که روزانه و شبان مرد های جاق ، مرد های لافر ، مرد های پاک ، مرد های چرک ، مرد های بیومرد های جوان با مادرش میخوانند ، با مادر معتادش ، با مادر بی شوهرش ، آن گا هیکه مادرش در میان بازی بازوهای مرد ها ته و بالا میچسبند . فرشته حتی شوخو استن راندارد و اگر گرسنه است ، میگرد و خواب میبرد و آن گاه که مادرش از همافوشن فراغت مختصری میگرد به طفل حرامش شیر میدهد

و . . . کودکان جی قدر معصومند . فرشته با هزار تخاص و سیاس ، همان سیاهن پستانها پیرا به جوشیدن میگرد که تا چند لحظه پیش در بین انگشتان یکی از مردان بوالهوس و مرمز آلود خمیر میشده و قطره هایی از شیر پرشتهای داغ او میلغزیده است . کودک بسیار خوردن این شیر ، هفت ماه شده بود که باری همراه مادر به زندان افتاد . این بار نجیبه با یکی از معامله گرانش در عالم نشاء و جنه زدن بالای پول قیمت زلیخا در داخل تکسی بر خورد نموده ، جنگ و سروصدا بالا گرفت . قبل از تثبیت پولیس ، نجیبه فرار نمود و زلیخای نشاء به زندان افتاد بعد از آن کودکش را هم نزد او آوردند . اکنون که نجیبه ظاهراً یک فراریست ، حتی به بازی زلیخا نمی آید و زلیخا و فرشته تا حال که سه ماه میگذرد ، زندانی هستند . . . .

و این نویسنده این زنده گینامه ، زلیخا را در برابر میبینم . او خود ، زندان است او خود ، محاط است ، او خود - یک برای هر مرد بوالهوس است ، مگر زندان ، این سخوات راندارد و - فرشته . . . کی میدانه که فرشته جی احوالی خواهد شد و شاید هم مقدس فرشته بی . . . زلیخا برای آن داشت های فکرش میگوید که حتی تصورش را کرده ، میخوام که پدر فرشته کی خواهد بود ، زمان با افزودن تراز - بیجهت و شجاع مرد ، همبستر شده ام ، یکی از این ها پدر فرشته من است . . . زلیخا از خانه بی به زندان آمده که بارها دوسه ها از آن خانه آمازند و اندیک باره بسته شده اند . . . . طلیحه بشتن ، لیلما ، گلچهره و ده هاتسی در بگزارخانه ، نجیبه به زندان افتاده اند و دوباره بعد از آزادی در همانخانه به زنده گنی ادامه داده اند . زندان بی خانه و فراری روانه شده از خانه از راه این منازل - این خانه های نجیبه ها داخل زندان می آیند ، با این تفاوت که در آن جا - زندانیان شان به نجایم دعوتشان میکنند و در آن جا آن ها تمام کسالت ایام نحاش را تمطیل میکنند و دوسه ها دارند . شاید زلیخا در هیچ زندانی فرار - چنین زندانی قصه اش را به من نمیگفت و فرشته فرشته دوماه نیز از فرهاد شروع شده :

((ای آدمها)) اگر توانایی دارید بنفید صفحه ( ۷۸ )





تقیه از صفحه ( ۴۳ )

# مدهوری در

ناامیدی فراوان دو باره به صنف نهات شناسی برگشتم و عهد کردم که دیگر پا از صنف بیرون نگذارم . اما جالب است که در همان لحظات بود که برای من یک چانس کوچک ( شرکت در یک فیلم هندی ) پدید آمد .

شو تنگه فیلم در کشور بود . اتفاقاً از غلغله ناامیدی های من آفتاب - بهاری طلوع کرده . من با سبهاش گهی معرفی شدم . سبهاش مرا به قلعه خوشبختی ها رهنمایی کرد . من همه هستی ام را مدیون سبهاش - صاحب می و افس

از آنو هاشی که پیرامون شما بود - میخانه بخش میشود . یکی هم " حسادت " خطرناک شماست آیا ثابت کرده میتوانی که حسود نیستی ؟

- " مادهوری " باشنودن این سوال مدتی مکث کرد و سپس شمرده شمرده گفت :

چرا ثابت کنم ؟ به عقیده من رشک بردن یک فریزه طبیعی انسان است . به خصوص در محیط پول و شهرت . تصور کرده میتوانی چنان هنر پوشه موجود باشد که نسبت به کسی حسادت نه ورزد ؟ اگر انکار نسام مرتکب دو خطا میشوم : حسادت - و دروغ . اما خواهش میکنم به ادامه

دندند و راه های تازه تری را جستجو نمودند . مثلاً اسپ های نهانی شده خود را به کوهپارها رها نموده و در عوض اسپ های وحشی را که گرفتار - نموده بودند با همان مارک ثبت است حیوانات باغ وحش خود می نمودند .

در سال ۱۹۸۰ دولت امریکا در اثر تقاضاهای مکرر ساینست ها دامپرواز ایگو لو زیست ها و زوزولوس ها و با در نظر داشت ده ها هزار نامه از جانب مردم قاطعانه دستور داد تا زندان های وحشی و باغ وحش های منوعه هر چه زود تر کشف و به مقامات مسؤول معرفی گردند . در آخر پس بخش " قانون حمایت " افزوده شد : در برابر اسپ های وحشی باید به مشابه یک میراث زنده برخورد صورت گیرد . زیرا این ها نه تنها - حق زنده گی دارند بلکه از لحاظ زیبایی شناسی نیز قابل توجه جدی اند . تحقیق و اذیت آن ها جرم محسوب شده و به مجرمین مجازات سنگین داده خواهد شد .

• هوپ را بدین در کتاب دیگری به نام " آخرین اسپ های وحشی " - نگاشته است :

" در برابر این امانت نجیب طبیعت باید مانند " چوک اوتر " برخورد هندی صورت بگیرد .

" چوک اوتر " رام کننده عجیب حیوانات وحشی همدست هندی - الاصل تبعه امریکا که در باغ وحش خود به اجازه دولت امریکا در طی بهست سال اخیر " ۳۴۰۰۰ اسپ وحشی را جمع نموده است .

او در مصاحبه خود با مجله تایم در باره اینکه چگونه اسپ ها را - میتوان بدوین کوچکترین آسیب زنده بدست آورده جواب داد :

من به کمک جال های مخصوص کتند و پرا شوت از هوا پیمای بالای اسپ ها فرو می آمم سپس توسط ماشینی کوچک " شاک برقی " که اندکتر پس آمس به این حیوانات دو سه داشتهگی وارد نمی آورده برای لحظاتی نسی آنها را بمبوش می سازم .

# تجارت طایفی

تیرساننده شده و به کمک کفند های مستحکم تاپلوتی که یک انجام او به چنگک های عقیمی موثر های بزرگ وصل بود از پا در آورده میدند . این مینود نیز در اثر تقلا های زیاد - اسپها ، شجر می شد به پاره گسی قسمت های از ضلالت ران ه سینه و گردن شان . چندین فیلم سینمایی نیز از این صحنه ها تهیه شده است ( خانم ویلا ما جانستون مینویسد :

سر انجام مردم در باره وضوح آشفته " معصوم های طلا می " بی تفاوت مانده نتوانسته با ارسال ده ها هزار نامه به دولت ه خواستگار وضع قانون در باره این قسارت های نا بخشودنی شکار جهان شدند . در " ۱۹۶۰ " قانون " حمایت از اسپ های وحشی " به رشته تحریر در آمد و در آن گفته شد :

هرگونه اذیت نمودن اسپ های وحشی " ترساننده " به دام انداختن ه زخمی کردن و یا کشتن - مطلقاً ممنوع است . مخلفین السی ۲۰۰۰۰۰ دالر جریمه خواهند شد . اما این قانون اصلاً ناعنیده مانده آنان جریمه های خفیف را می بردا - خفتند و پول به مراتب بیشتری را از طریق به نمایش گذاشتن ه فیلم برداریها و خرید و فروش اسپ ها به دست می آوردند .

در ( ۱۹۷۰ ) قانون جدیدی از طرف " اداره خدمات و جنگلهائی " وضع گردید که مبنای جریمه های نقدی را بالا برده و علاوه بر آن برای مجرمین مدت های مختلفه حبس در نظر گرفته شد .

بعد از انفاذ قانون جدید شکار - جهان به شبهه های پنهانی مفرجیل

جواب من بنویسد که ماد هوری میگوید  
 با هیچکس رقابت ندارم . من راهم را  
 میروم ، دیگران راهشان را میروند ،  
 چه کسی خوب به منزل میرسد ؟  
 صرف زمان میتواند به این پرسش  
 پاسخ دهد .  
 \* همینکه شو تنگ فلم تان پایان من  
 یا بد ، یا انهل کپور دیده میشود  
 آیا . . . .

— خواهش میکنم " شایب جان " حتی  
 به لحن شوخی نمیخواهم نم کلمه علیه  
 انهل کپور بشنوم او پس از سبهاش —  
 صاحب برای من چنان قدر و منزلتی  
 دارد که اگر در بستر مرگ هم افتاده  
 باشم و او وارد شود ، به احترام  
 شخصیت اش بایست راست بایستم .  
 انهل ظرف طبع و خندان و گاهی  
 عصبانی مزاج است ولی با همت و پر-  
 غرور .

\* زیبا ترین فلم شما کدام است و چه  
 ویژه گها دارد ؟  
 — زیبا ترین فلم من تا هنوز ساخته  
 نشده است . دستاورد های فلمی ام  
 برای من حیثیت پله های زینت را دارد  
 نه بام را . مرا موفقیت های محسوس  
 میسازد نه مغرور . بهر صورت زیبا —  
 ترین فلم من ، آخرین فلم خواهد  
 بود .

\* آیا این شایعه حقیقت دارد که شما  
 به دهر میگرد و سنبل دست احترام  
 را رها و از سنی دیول و صنجر دست  
 برت . . . . ؟

نیمه حقیقت دارد . دهرم صاحب  
 صاحب نه تنها در محیط کوچک  
 فلمی بلکه در نیم قاره هندوستان  
 مایه ، افتخاریک ملت استند این ها  
 دو شخصیت قابل احترام و بی مثال —  
 برای فرد فرد هندوستانی هامیبا —  
 شنید ؟ اما سنی مزاج مشخص —  
 ندارد و سنجی تصمیم قاطع ( سن  
 علت به پیروزی نرسیدن آنها را در  
 همین نکته می بینم ) ایگانشانان به  
 مفهوم حقیقی از پدران بزرگوار خویش  
 پیروی میتوانند .  
 فراموش نشود که شایعه نفرت من  
 ازین دو نفر دروغ محض است .

# متن : وای از . . .

بقیه از صفحه ( ۴۴ )

" در پستی مجله " خود منو بسم  
 که متن با خبر نگاران برخورد ناخوش —  
 بسته کرده و با وجود کارت دخول  
 آنها را از ستدیو خارج میکند .  
 من هم در جوابش گفتم :  
 خواهش میکنم ، همینگو نه بنویسد  
 و ایضا تهدید که اگر متن وقت میدا —  
 شست ، با یکتعداد زیاد تان تصفیه  
 حساب میشود .

متن به من حتی اجازه حریفیدن  
 نمیداد و میخواست بهم شکایت ها —  
 یخ را ادامه دهد . حرفش را برسد  
 کفتم :

موضوع چیست ؟ اصل مطلب را  
 برایم بگو .  
 متن در جواب گفت :

شما مساء له بر سر شوخی ها و یا  
 مذاق های مردم نیست . طنز ها و کار —  
 تون و کمدی بهادر هر جا که جای خود  
 دش را دارد ، اما آخر من انسان  
 هستم و خوبشان و اقارب و دوستان  
 و دشمنانی دارم . من هم مانند  
 امراء عالم این جامعه شخصیت معنی  
 دارم . خانواده دارم — تو موفه می  
 چی تراژید بها و دروغ های اذیت  
 کننده و چه اتهامات درد آور در برابر  
 سایل خانواده کی من چاپ میشود ؟  
 پس از جویس و رقه یادداشتی را —  
 بجزرون کشید و ادامه داد :

" شما جی " در یک عنوان به خط  
 درشت برایم بنویس " لطفاً این حرف  
 های مرا چاپ کنید ( و در پایان  
 آن نوشته کن " متن سوگند میدا  
 میکند که مطالب و گفتنی های ذیل  
 صرف یک دروغ و یک بهتان است  
 که از زبان من ساخته شده است :

۱ — " از رقص و سپورت خسته شده  
 ام ، دیگر آنها را ادامه نمیدهم " .  
 ( مجله " : فلم بیک فبروری ۸۹ )  
 و بنویس که بر عکس متن میگوید :  
 رقص و سپورت زنده گی من است .  
 ۲ — متن — ابر مرد سینمای هند  
 هیچ هیروی فلمی هندی را هنرمند  
 نمیداند .  
 ( مجله : ستارون کی دنیا : ۸۹ )  
 و در همین مجله آمده است : متن  
 میگوید :

هیرو بین های راکه من میخواهم  
 آنها حاضر نیستند با من کار مشترک  
 انجام دهند و از هیرو بین های که  
 با من در یک فلم کار میکنند نفرت  
 دارم . نه نه هرگز اینطور نیست .  
 این دیگر و قاحت است . آخر دروغ  
 پراگنی هم حدی دارد . من به تمام  
 هنرمندان محبت و احترام دارم .  
 ۳ — متن ادعا دارد که ۹۹ درصد  
 جوانان تازه کار فلمی از من تقلید  
 میکنند .

( مجله : سونا اور ستاری ) جنوری  
 ۸۹

سایر اتهامات آنقدر تو همین آمیز  
 و فکرم کننده است که انسان بسا  
 خواندن آن روحاً ناراحت میشود .  
 متن بهار بهای خود راه خاطر  
 پول درست بودن و تداوی نمیکند  
 متن به بهانه شو تنگ دخترک متوجه —  
 اردس انگلیسی را تا لندن تعقیب  
 نمود . متن میگوید ، میخواهم در  
 فلمی که گشته میخورم دیگر نقش بازی  
 کنم و جالب تر از همه متن هنگام جنگ  
 های فلمی عقده های زنده گمش  
 را به یاد می آورد و غیره .

در پایان نوشته کن : متن فریاد  
 میزند که اگر یک بار دیگر رساله های  
 فلمی در مورد من یا فامیل من اتها —  
 بات و شایعه پراگنی های ننگینو شرم  
 آور را به چاپ برساند من رساله از  
 طریق مقامات مسوول هند وارد عمل  
 شده و آخرین تلاش خود را منضام تا  
 فریگران شهرت طلب و پول پرست  
 به کفر اعمال شان برسند .

( از مجله " فلم ستار " شماره ۹ سپتمبر



روز بعد در مسجد اندرابی ه  
 فاتحه ناری مودانه است در آن جا  
 بهلوان صدیق را میگویند که در کفلیج  
 دیوار درست عقب بهلوان اندر نهفته  
 از سواستی فکر کرد که زیاده طول  
 شده باعد و حالاً همان کس  
 سوا حق از ترس رویی بود تا از غم  
 او بمن حال در پیشان گردن اندیشه  
 قاتل بودی کس کرده بودی او  
 حالا ما تمنا راسته بعد از هر چند  
 دقیقه دیگر بر آنانی که برایش  
 محترمانه کلمت میدهند، میایستند  
 و اما خلک معمول بر آنانی در پیشی  
 رویی قرار دارند و از عقب خانه  
 های آنان با کله کله کسهای مسی  
 جنباندند و به این ترتیب فاتحه  
 ناری به پایان میرسد.  
 (انالله وانا الیه راجعون).  
 بهلوان صدیق را گویی مرگ نابه  
 هنگام همسر، زیاده متاثر ساخته  
 باشده گویی او را بگانه دخترم  
 که بگانه اولاد است در پیش ما،

زن حق السکوت جانانه بویه دست  
 آورده (باید خاموش با عسای  
 اتکد ترا مل ام) او جد را تر و  
 عک کرده به کفن میبندد.  
 جنازه در عالی از ترس و دلهره  
 و هتاق نیمه روزی به قبرستان منا -  
 بعث میشود گلکشیهای راکه به  
 حویلی صدیق باز میبند میکنند  
 طبلکان به بازی و با کبازی برده -  
 عتقد و طیفلی های دعا گوی برای  
 خوردن حلوا و گرفتن پول عسرات  
 خود را به حضور رسانند.  
 قبر، آماده پذیراییست و تا بوقت  
 شاه خانم چون متذوق اعرار میجو  
 باشد، قبه های بی کور آید است  
 جاریه شده مردان به کمک هم  
 با تفتت سنگها را سفنی قبر را سی  
 بنند و بکسهای گل آفرین  
 سوراخها و درزهای این سنگها آن  
 سنگها را میبویانند. آناتیکه از -  
 اعرار اصل حادنه باغباننده به  
 هند بگردنگاه های رضا یتمندان  
 میکنند روحانی بی همه حاضرین  
 را و اعطانه به ادای درود و دعا به  
 شاه خانم فراموش خواند و به باز -  
 مانده های مبر جمیل آرزو میکند.

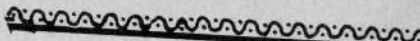
بقیه از صفحه ( ۱۲۹ )  
 نمیخواهند سایه مرده بر فرقشان  
 بیفتد در حالیکه دوست بر سر  
 گرفته اند این سو آن سو  
 جمعیت میروند و خود را به برادر  
 زاده های بالوان صدیق نزدیک  
 میکنند. آنکار میخواستند و قیمت  
 نرآیند. کسی از حاضرین علی  
 خونین بودن عید را میبرد و کسی  
 از فاضل صدیق میگوید:  
 "ای خون قی میکند... خدا بیمار  
 عادت ما خانه هم باعث... هیچ  
 کس جرات نمیکند که بیشتر از این  
 ببرد."  
 پروین - زنی که عمر زنا خویش  
 قاتل و مقول را مرده بسته و مرده  
 عوی کهنه کار است. باید چند  
 شاه خانم را عتقو کنده آنجا  
 قسمتی را برده بند کرده اند جنازه  
 سرد و بیخون باید بسته عوده مرده  
 عوی عروج میکند به کار و در اولین  
 نگاه بعد از برهنه کردن جسد  
 غیر ارادی و آهسته میگوید:  
 (( ای خوخلال... )) و اعضای فاضل  
 صدیق حرفش را بریده بازیره کسی او  
 را دعوت به سکوت میکنند و انگتر  
 فیروزه مقول را به او میبندند.

ساختند کن جبران کرد که دختر  
 حرامش را شنوند.  
 (( ای آدمها )) اگر توان دارید به  
 آینه گان بگویند و بفهمانید که من هرگز  
 گناه نکرده ام و اما زندان رادیده ام به  
 آنان بفهمانید که به من شناسنامه و  
 تذکره می بدهند و جای نام پدرم عا د  
 ( پنجم و پنجاه ) را بنویسند و به آنان  
 بگویند که به من حق بدهند بهلوان  
 اطلاع شان به مکتب و کود کستان  
 بروم و کار کنم... در فیروزان هم  
 زندانیک زلفهای فاحشه را زاد آینه  
 مرا چنین خواهد کرد و در من هم حرامش  
 دیگری را نفس خواهند داد که من مادوش

نیادم شاید من زاده یک روز با یک  
 شب بی کیف مادر بوده ام. شاید با  
 من و همزمان با من ده ها مرد ها  
 فرشته حرامی دیگر زاده شده اند.  
 من به میل خودم مادر را از میان  
 هزاران روسی انتخاب نکردم. من به  
 میل خود به زندان نیادم. کن میتوانم  
 تضمین کند جزای راکه امر فریای -  
 محصومیت و بگنایم در زندان به من  
 لازم دیده شده، هنگام بلوغ جبران  
 خواهد شد و یا کم از کم معادل بر  
 میعاد جسم در آینه برای اجاز  
 ارتکاب گناه خواهند داد. نی هرگز  
 نی. مادر راکه از زندان روسی

# گناه

بقیه از صفحه ( ۱۷۵ )  
 خواهم بود، به این خط پایان بد -  
 هید... ای آدمها به این خط پایان  
 بد هید...  
 و در زلفها این فریاد است:  
 - و آیا فریاد مرا کی خواهد شنید، من  
 داد یک پید آدم، من محکم همیشه  
 از آدم، من زلفهای بی پوست ( مادر )  
 مرا کمک کنید. من به میل خود به دنیا



شدن زیاد می‌آورد ، صدیق پس از پایان همه مراسم عزاداری به محل کار می‌رود او کارگزار است همه همکاران به وی تسلیم می‌دهند ، او بهیوسته بیره‌های بی‌دندان را روی هم چسبانده چشم‌های لغولزنده اش را به بهانه سوگو و سوزان نظر ها می‌دزد ده انگار می‌ترسد کسی از چشم چیزی را بغوا نده چو نفوار دروغی را او خواهد توانست بقیه سال‌های عمر را بر این لروغ امانه دهد؟ خواهد توانست که تازه است علامت ترس را به علامت سوگو نسبت دهد؟

روزها می‌گذرند ، ضمیر صدیق را هر روز دوری از قتل راحتی می‌بخشد و اما غنا بدینرا برین راحتی لحظه‌های کوتاهی پدید آید که میل ناخوشانه به غنا نمیرساند ، و اما هرگز نباید غفلت کرد حال آنکه رسوایان خود را از دست ندهند .  
درست روزها می‌گذشت که صدیق کم‌کم آرامش می‌یابد دستگاه پولیس حوزه بازده و دیبا رتمنت مبارزه علیه جرایم جنایی ، تا آرام است ، پولیس نمیتواند نمیخواهد تا آرام می‌شود ، در روزهای آرام بی‌جهت عربیان کند و چینی‌ها ست که درست بعد از اولین روزهای فاتحه داری - علاقه به تعقیب سری و نهایتاً محرمانه حادثه می‌گیرد . این پولیسها مردمان عجیبی استند اینان جرعه

را تعقیب میکنند تا به آن تکنده برسند ، سگنال کوچک منطقه بی‌باعت تحقیقات بزرگ عیار روزی - می‌شود .

حالا دیگر باید فرد فرد اعضای خانواده را از بُعد ها و جناح های مختلف شناخت ، همه را باید محرمانه تعقیب کرده بهینه زندگانی خانم و پهلوان صدیق را باید ثبت دوسه کرده باید از تمام جریان واقع شده تصویر وحشی پولیس بسه دست آورد . . . .



بهت و بهک جدی امروز آفرهفته است . به تحقیق روز محترم ترند . هبی . اما پلان باید عملی شود . اسناد و عهدی به دست آمده که پهلوان صدیق ۶۶ ساله غاه خانم ۴۰ ساله را کشته حلال کرده . باید دستگیر کرد . اما چطور ؟ احتمال آن می‌رود که اگر از گرفتار ریس افعا عود اسناد و مدارک و - عرکا را به دست آورده نتوانند پس باید فرار داد .

ایستگاه سرویس کم از تمام است پهلوان صدیق روانه محل کار است او منتظر سرویس است و گروپ گرفتار کننده ها بی‌تر موترا میولانس - منتظر دستگیر می‌شود . کسی خود را نزدیک می‌رساند ، میگوید :  
دیب عنابر فلان قفسه نزدی - دست داغید با ما بیاید . . . پهلوان

صدیق که مطمئن بوده چمن جرسی نکرده با اطمینان داخل میولانس رفته و دقایقی بعد در برابر آس - جنایی پولیس غیرعانه حاضر شد . . . .  
- صدیق خان تو نزدی نکرده ای تو زنت را گفته ای ؟

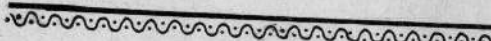
- نی نی . . . نی . . . تغییر ما نیست مه . . . چو طور یکاره می‌توانم . . . زن خوده کی گفته مغنا بیبا مرز مرز جگر دامت  
- چرا کشتی؟ چرا؟  
- ما یب مه . . .  
- وقتی حلالی کدی کار ده می کردی ؟

- ما یب چی می‌گین ، مه آورده نه . . .  
- مطمئن بودی که قاصحت راز - دار استن و مرده عوی ؟  
پمناز کسی نزدیک و گنر عیطان :  
« ما یب زن مه بد اخلاق بود . او وقتی که کتی مه آروسی کد که - باکره نبوده او بهیای مره بسه ( دارلنگ های ) دوران جوانی خود میداد و ما آورده ای طور کفتم :  
آن چه را که پولیس ضرورت دامت ضمن اعترافات قاتل ، برج دوسه شد . زیرا با همین اسناد ، محاکم وقتا اجازه باز کردن گور مقتول را میداده حالا دیگر گروپ پولیسها بر حضور (ین) بران صدیق قبری با باز بسته در صفحه ( ۵۸ )

چرا مرا به همسری مردی چون بدو دادی ؟ چرا امروزه من بنام نمیدهم زندانهایم چرا همیشه خواستی من مجربتر شوم ، من چی مجربیت و محکومیت داشت که باید بانجیبه هفت نفر و من صرفی شوم ، چرا من تا حال پنجصد و پنجاه روز زندانی نشدم در حالیکه این رقم در همانوشی هایم هنوز کم است ، من بعد از اولین بازندانسی شدم . روسی شدم . من نمیخواهم زمینه بی باشم برای مصروفیت پولیس اما از این واقعت نمیتوانم بگریزم که بعد از این بار آزاد شدن هم به مسلک روسیگری ادامه خواهم داد ، پناهگاه -

هم ، براد کام است و آن خانسه نجیبه هاس و نجیبه هاوشیر محمد ها هلفوز برتوانت وجود دارند . من ریشه نیست ، من ساقه ام مرا اگر قطع - میکند ، همان ریشه بی که مرا قاصد داد همان ریشه ساقه دیگر می‌دهد و این همانند دایره زندگانی من است . وقتی به زندان ، به دیوار ، به زندان - نپان و تنگها می‌بینم ، همه در نظر من کوچک تر از نجیبه بی استند که توانای ادامه را دارم و زندان چمن نیست . . . .  
من به عظمت زندان ، معامله خزان - انسان باور دارم و اما به این باور هم

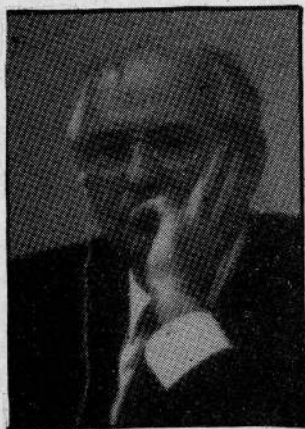
است که اگر دست های بی تردید به گردنهای بیو نجیبه ها و نساد پان و نساد خانه هایشان پیچد . همان ریشه بی را که ساقه خاها می‌باید برای روشنایی ها خواهد خشکاند اما کجاست این دستها کجاست سر - هانی که به فکر درجه دهی زندانها و محلات جدا از هم شان باشد . کجاست نیمه نامه بی که به (نجیبه) پایان دهد تا به (زلیخا) .  
وقتی از زندان بیرون می‌آیم ، فرشته می‌گردد و یادش می‌آید که چمن بود . و شاید نجیبه پول حساب می‌کند . . . . پایا



بقیه از صفحه ( ۱۷ )

تکامل بعدی را از پیش تصمیم نگرد.  
 دستگاه حزبی دولتی، فخرخونرا  
 ارتقا داد و فکری کرد که استمداد -  
 رهبر جدید کمک خواهد کرد تا بدون  
 دیگرگون ساختن کتاب چیزی مهم  
 یاد عده ترمیم گردد. من فکر  
 میکنم که بعد ما و اتحادی زبانی  
 غیر منتظره برای انقلاب گریاچف  
 کیفیت بسیار مهم رئیس جمهور  
 کنونی یعنی غریزه، سوکراسی سو -  
 صوف تبارز نمود. تفکر نویسن  
 که مولف آن گریاچف میباشد  
 وهم با زبانی نامسکن بود اگر  
 رهبر را بتنا به طور غیر ارادی -  
 ویمنا به طور عاقلانه ترک نمی  
 کرد که هر گونه تحولات بدون نسو -  
 کراسی و آزادی امکان پذیر نمیباید  
 این نو مفهوم کلید پیروزی گریا -  
 چف و سرنوشت عرصی وی گردیدند.  
 نوزمان شوروی روسی فورسول  
 ریاست جمهوری ویمنا، نامزدی  
 گریاچف ترک کرد که کنونی نماینده گان  
 مردم اتحاد شوروی تعنا زیاد -  
 بیا قبه نمده گان در خصوص غصب  
 قدرت اظهار دگرانی نموده و تقانا  
 نمودند که بر ضد دیکتاتوری عرصی  
 تضمین های قانونی به وجود آورد  
 عسوده چنین تضمین ها بوجود آورده  
 شدند. همین خصوص مفسرا به  
 مباحثه پرداخته که تضمین های

یاد عده گانی میباشد و با غیره.  
 اما اتحادی عصمت گریاچف به  
 خودی خود تضمین بزرگ آزادی های  
 حاصله با زبانی میباشد. رئیس  
 جمهور جدید مهنا ندکه اگر او تصمیم  
 اتخاذ نماید که بالای سوکراسی  
 و آزادی ضربه وارد نماید، او به این  
 ترتیب بالای خود ضربه وارد می



گریاچف

نماید و موافق خود را تقریب  
 مهنا رد. طبیعت که رئیس جمهور  
 ( گریاچف ) درین محافظه کاران  
 نسبت به دموکراتان و مخالفین  
 به مراتب بیشتر نازده کرده بود.  
 گراتان نیز به خاطر جدیدت ناگانی  
 فعالیت موصوف نامید میباشند.  
 به هر صورت، انتخاب شدن  
 گریاچف به مقام ریاست جمهوری  
 یک تعناد زیاد مایل تقریب  
 قاعده را بجا میگنارد. زسرا

تا این آواخر موصوف اتحادی -  
 زیادی، گروگان، پیروی سیاسی  
 و کمیته مرکزی بودند مجبور بیود  
 تا در جهان پهنیده، سلسله مراتب  
 عالی حزبی که نه دایما، نر مورد -  
 موصوف فیک خواه بوده، ما نور  
 نماید. ما نور او بسته به این  
 امر بود که مطیع قدرت او حزب  
 بوده، نه مردم، تنها اکنون  
 که به مقام ریاست جمهوری رسیده  
 است او میتواند به طور مستقلانه  
 عمل نماید. گر با چف جدید که از -  
 و وگوم های حزبی رهایی یافته  
 چی گونه خواهد بود؟

معمول شدن ریاست جمهوری برای  
 خود گریاچف نیز خطر های زیادی را  
 دربر دارد. بحران اعتماد به  
 حاکمیت به اوج خود رسیده است.  
 در شرایط انفلاسیون، افزایش  
 جنایات، مشکلات مواد غذایی  
 نزد اهالی ناسیدی واحاسات  
 منفی بسیار زیاد به وجود آمده  
 است. میفای بیل گریاچف، نسن  
 با ففاری به معمول ساختن بدون  
 نردگ ریاست جمهوری، در حقیقت  
 جهت آخرین گریخت یک سندرا تقدیم  
 یافته که عضا، از طرف وی امضا  
 گردیده است. وجه این سند  
 بدون تردید باید پرداخته عسوده

بقیه در صفحه ( ۸۳ )

# حرکات مشکل

بقیه از صفحه ( ۸۹ )

- ورزش چمناسٹیک و حرکات آزاد آن  
 که اساس همه ورزش ها است و برای  
 نرمی و آماده گی وجود به خاطر  
 پذیرش هر گونه تمرینات ضروری -  
 دارای اهمیت است. چمناسٹیک با

وجود این که حرکات خیلی ثقل و -  
 مشکل را در تمرینات کم، ناگهانی دارا  
 میباشد، در پهلوی برداشتن وزنه  
 نیز به آن دسترسی دارند و به این  
 ورزش میتوان لطافت و زیبای خاص بدن  
 را حفظ کرد. رشته های مختلف  
 چمناسٹیک زیاد بوده، از حرکات -  
 آزاد گرفته تا حرکات روی میسم  
 چمناسٹیک اکروبات و غیره شامل -  
 میشود.

وی میگوید:  
 ورزش چمناسٹیک را میتوان به اینص  
 دو دسته تقسیم نمود:  
 ۱- چمناسٹیک هنری که همراه موب،

نمونه رسان و با موزیک اجرا میشود  
 که بیشتر ویژه دختران است.  
 ۲- چمناسٹیک سپرتی که بیشتر  
 دختران و پسران جوان به کار میبرند  
 برای اجرای حرکات آن اسپک و -  
 حلقه رسم به کار نیست زیرا تمرینات  
 ثقل و اشکال مختلف را انجام  
 میدهند. اجرای این نوع مستلزم  
 نیرومندی و تفکر دقیق است و کفر  
 اشتباه و لغزش باعث میگرداند  
 که باز یک صدمه بهوتند  
 اما اگر حرکات منظم تهیه گردد  
 و بهتکار و تدام زیاد به خرج داده  
 شود در آن صورت خطر های احتمالی  
 از بین خواهد رفت.

# قرار

بقیه از صفحہ ( ۱۳ )  
 شان از زبانی صورت بر خوردان بودم  
 برادران شو هم همچو گاهی به  
 به نظر خانم برادر نگاه نمی کردند  
 روز های که همه از خانه می رفتند و سر  
 و کله یکی شان پیدا می شد و از  
 تقاضای همسری میکرد و قضیه را به  
 شوهرم به شکل پرهنه گفتم اما او  
 می گفت قومی خواهی " برادر کفشی"  
 پس ما شوهر یا خواهران شوهری  
 نصیحت می کردند که به شوهرم در مورد  
 حرفی نگویم که کم کم سازمانت فامیل  
 شوهرم به خانه پدر و مادرم آغاز شد  
 تا این که حتی ماه یک بار هم نرفتیم  
 نسیم از آنجا خبر بگیریم و روزها  
 بی هم بدین منوال می گذشت تا این که  
 شبی شوهرم نوبوری بود و اعضای فامیل  
 به عروسی رفته بودند یکی از برادران  
 شوهرم که مسکوکریز بود به بهانه  
 لباس مرا به اتاقش خواست و وقتی  
 لباسش را بردم چشمانش چون دوکاسه  
 خورشید زده شده بود و همچو  
 گرگ گرسنه و عطش زده به جانم  
 افتاد و من با ظریفی بر سرش کبهدم  
 نیمه شب از خانه فرار کردم . دیگر  
 طاقت و توان این حالت و وضع را  
 نداشتم . میخواهم از شوهرم طلاق  
 بگیرم زیرا او زنده کنی با من  
 و مادر و برادرانش را بر حفظ زنی  
 ترجیح میدهد .

# اول نمره

بقیه از صفحہ ( ۲۶ )  
 شما سر باز می دهید و کتاب را بخوید  
 می خریدند شما راه خدا بنویسید برای  
 آنان که وقتی سند تذکره را از ما  
 میگیرند پس چرا به آن باور ندارند ؟  
 شاید همه چون تعداد محدودی  
 نباشند . پردهام درس در لیس  
 ها می شمارند و از جمله انتخاب  
 آموزگاران در رشته غیر تحصیلی  
 شان به مضامین لیس و یا کسود  
 آموزگاران و تجربه نکردن درس های  
 مضامین سابقین در لابراتوار های  
 لیس که صرف چوب نمونه بی وجود  
 دارد پس آن که از آن استفاده نموده  
 اینکای لا براتوار های که از آن ها  
 استفاده نمیشود هیچ وجود نمیداد  
 کنند . تا نمونه بودنش دانش آموزان  
 جستجوگر را رنجور نسیرد بهیچوجه  
 به مقامات اداره لیس ها که دلا می  
 پس منطق و بهانه های گونه گون  
 را برای دانش آموزان و نویسندگان

پرانرژی و علاقه مند فریاد تو نقد  
 بگذارند آنان رعد کنند بیاموزند و  
 بهشتر و بهشتر سازنده ساختار  
 جامعه عقب مانده خود شوند .  
 چه پیشنهاد های برای بهشتر  
 شدن سطح تعلیمی دانش آموزان و  
 دانشجو یان نزد شما وجود دارد ؟  
 پیشنهاد من تمام به دانش  
 آموزان و دانشجو یان که میخواهند  
 آینده درخشان داشته باشند  
 بهشتر بیاموزند بر اند و خسته های  
 خود بیفزایند کورس های مقدماتی  
 را که در شهر فعالیت میکنند و پیش  
 ببرند از جمله از کورس مقدماتی  
 (رهنمای علم ظفر) بهشتر استفاده ببرند .  
 از زود آمدن تحصیلات طب را در کشور  
 البان ادامه دهیم چون به لسان البانی  
 حاکمیت دارن و امید میبرم تا مقامات  
 بلند تحصیلات عالی کشور در زمینه  
 فراهم نمودن تحصیلات در خارج از  
 وطن کمک و یارم رسانند .

# به گلای واحد

د ( ۱۳ ) مخ بانی

حوزی ته خبرور کوی حوزو به پیش د  
 کسانو به نیولوسره داپینه داسی  
 خبری :  
 لعل کوزی د میلمو خسر د ی د خپلی  
 لور دمر یی د خپلی او په وسره پوه  
 شوه مخکی خبری شوې و په زره کی  
 یی عقده اخستی وه نوکله چی هغوی  
 له د وکتور ییوسره د لعل کوزی ته  
 راسی هغه خپل سرتوری د دستا  
 خبری او هغوی په نیمه شپه کسی د  
 تلاشی په بهانی د هغوی کوزیته راسی  
 آویسی و یی خو کله چی د حاجی  
 افسی په اطلاع سره هغوی نیول کیژی  
 تول پخپلو جر مونوا تران کوی لعل کوزی  
 د فلا کولو اصلی مجرم کیی خو  
 موظف غارتوال وویل چی د نیولوسره  
 کسانو په باپ خبر نه روانه ده .

کور ولتاوه او د نیولوپه لړ کی یی دوه  
 کتوری بیسی ( ۷۷۶۱۰۰۰ ) افغانی  
 واخستی او پخپله لعل کوزی دوه تله  
 میلمانه یی حاجی فسی او حاجی مززی  
 په جیب موزی کی سپاره کړل او د سانه  
 سره یی بوتللی د نیان پیک د کلا په  
 نیای لاره کی وسله وال کسان لسه  
 موزی بللی شول او ویی ویل چی که  
 بیسی موفواری نیوتاسو دولت ته  
 تسلیموئ تا سو باند پتان پاشی او که  
 فواری چی تا سو پرید د ونی بیسی موزی ته  
 پرید د یی په د یی رخت کی لعل کوزی  
 تا ره کوی چی بیسی واخلی خو موزی  
 خوشی کړی وسله وال کسان د بیسی  
 په اخستلو سره هغوی په نیمه لاره کی  
 پرید د یی او تیشی سپاهار حاجی  
 فسی چی داپیسی یی د بالرو لسه  
 غر شولو تر لاسه کړی ویی بلغیسی امنیتی

# با استفاده

بقیه از صفحہ ( ۱۳ )

و از تاسزا گویی و دهوا و دهنام فامیل  
 خود که شب در خانه نبود و مهرلیسه  
 تصمیم گرفت از آن خانه نرود اما بعد  
 بهنگاه که با هلو و دشنام و حرف های  
 رکبکتر از فامیل خودش رو به رو شد  
 و در حالی که همه هسایه ها از  
 شنیدن حرف های زشت هسایه  
 خود به پام های منازل شان بهخفه  
 بودند دختر پادیده گان پراشک و  
 حالش نا امید از خانه دلبر برآمد  
 و راه منزل خود را در پیش گرفت .

# لطف محبت در هر سینه است

از (( سبک عیار ))

## حضرت ابراهیم

چهل من بود شهر جنگال گرز  
 فنخ روز نیز بیاورد صد و شصت  
 من • هر دو به گرز با هم در-  
 آویختند • گندک سه گرز براند  
 در میدان گندک گفت :  
 ای شاه به دستوری که پها ده  
 گریه می و جنگه کنم که داد مردی  
 بدادیم •  
 گفت : روا باشد •  
 شاهزاده پها ده گندک • گندک  
 نیز پها ده شد • هر دو سلح باز  
 کردند - بایک پیراهن گندک  
 گفت :  
 ای شاهزاده ما چنان که رستم  
 زال و سهراب فرزندان ش • جنگه  
 خواهم کردن • که هر کس  
 بفتند ما را بکشیم •  
 فنخ روز گفت :  
 روا باشد •  
 ایشان در گفتار که از بالای  
 حصار ها ز بسیاری که کتوک پها  
 کتی نمای میگفت که بنگر تا  
 پهلوانان بعضی در آن ساعت  
 سر برداشت که دست در کسر  
 هم خواستند زدن •  
 نظروی بر فنخ روز افتاد • آن  
 روی و موی بالا و پال و کوه پال  
 من بیاورد • گرز گندک صد و

بدید • تقدیر ایزدی و قضا ی  
 رانده به فنخ روز عاشق شد  
 پنداشتی که بدان کار عشقی  
 فنخ روز • در هوا پرواز میکرد  
 تا چون گشتی نمای چشم بروی  
 انگد • از راه چشم میان جان  
 وی فرو شد • پنداشتی که صد  
 سال بود تا مهر او در دل -  
 داشت •  
 از این سبب گفته آمد :  
 چشم • نگاه باید داشت  
 که همه پها ها از چشم است  
 که پدیدار می آید همه محنت  
 پیش خلق از چشم می آید هم  
 و زنج و شادی بر مردم از چشم  
 است • خواری و سوگواری از  
 چشم است • سرها از چشم  
 بر باد میشوند • چشم دشمن  
 جان است • چشم را چشم  
 روان است • چشم بر تن  
 مهربان است • چشم • دل  
 راهم نم و اندهان است • چشم  
 سبب عشق پیدا کند • چشم  
 مرد را در غم مبتلا کند • چشم  
 دوست دشمن گرداند • چشم  
 دشمن عزیز تر از جان کند •  
 چشم • آشنا را بیگانه کند

بیگانه بود • به یک  
 دیدن آشنا شد که در همه  
 جهان آزاد نزدیکتر نبود • از  
 عشق چنان شد که خود را باز -  
 نمودید • سر اسبه و مدهوش  
 گشت • با خود گفت :  
 این چی محنت است و ایمن  
 چی بلاست و این چی زنج و  
 عناست ؟ دانم که تقدیر و قضا -  
 ست • این چشم نتوان کردن  
 نه چشم من • او را بهسار دید ؟  
 از وی هیچ در دل نگرفت • این  
 عشق از کجا تا ختن به من آورد  
 چی گونه دل خود را به وی نسایم  
 او را خود دل با گلبوی گل سرخ  
 است و سزاوار است که او را -  
 خواهد • که من در پیش گلبوی  
 چون ستاره ام پیش ماه اما چاره  
 چیست چون من او را دوست  
 گرفتیم • از نیکویی گلبوی • من  
 بروی عشق آوردم • فنخ روز دل  
 با گلبوی دارد • که چکل ماه  
 هم آن وی است و خود با وی  
 است • و از عشق گلبوی در -  
 چکل ماه و من ننکرده • و در من  
 چی گونه نگاه کند • چی سازم ؟  
 چی چاره کنم • • • •

## اطلاعات ...

سابقه از صفحه ( ۶۱ )  
 - مصروفیت عمده موجودات  
 شماره را عشق تشکیل میدهد و  
 - معمول ترین شکل معاشرت  
 میان آنها جداییست •  
 - هنگامی که ستاره گان در  
 آسمان می درخشند • زمان  
 مطلوب برای زنده کسی کردن  
 به شمار میرود ؟  
 - در شماره پرنده گان بحری  
 مانند چا یکا و فخره به وصرت -  
 وجود دارد ؟  
 - حد اوسط عمر نهایت پاهین  
 است • معلوم نیست چرا اکثر  
 باشندگان در آوان جوانی  
 میمیرند • آن هم از بیماری عشق ؟  
 - مقدار خشکه بروی شماره  
 بسیار محدود است • اما چنان  
 به نظر میرسد که برای پرورش  
 گل و ایجاد گلزار ها بی کس  
 معصوم • میان آن برای رسیدن  
 به کسی میزند • کاملاً کافسی  
 باشد ؟  
 - چشمان موجودات شماره -  
 بسیار زیبا و بعضاً بسیار رنگین  
 است ؟  
 - وظیفه آن ها این است تا پیوسته  
 اشک بریزند و یا با هم  
 و اشتیاق به سوی بنگرند ؟  
 - موهای باشندگان شماره  
 بسیار نامرتب و جنگلگوست ؟

اطراف علای آنها دست  
 نام دارد و همیشه به یک طرف  
 درازاست ؟  
 - موجودات شماره برای -  
 همدگر به صورت تو هم خیال  
 آرزو • خواب عالی • نوای دل  
 انگیز • نوای در دل تاریکی و یا  
 و اهمیت جادویی وجود دارند •  
 - آنها اعتقادات عجیبی دارند  
 کوش پرستش مهتاب که آن را گاه  
 شاهد • زمانی رخسار و خلاصه  
 به صورت سیب و دو ستاره -  
 شتی ترین • مهم ترین آرزو و  
 های خود می مانند به کثرت  
 رایج است ؟  
 در مورد شب نیز چنین است  
 که آن را دارند • خصوصیات  
 عجیب دانسته گاه با غم بی  
 پایان و زمانی با چیزی از این  
 قبیل ها مقایسه و تشبیه میکنند ؟  
 در نتیجه میتوان گفت که  
 موجودات شماره در مراحل اولیه  
 تکامل خود قرار دارند • صرف  
 به سه چار مسا • له علاقه نشان  
 میدهند که عمده ترین آنها  
 عشق میباشد • یک تعداد -  
 محدود کلمات چند هجا می  
 را بکار میبرند • باز بان تسکان  
 خوردن و خیز و جست زدن با  
 همدگر معاشرت میکنند • شاید  
 به خاطر آن که هنوز عادات -  
 زمان زنده گی خود بروی در -  
 ختان را فراموش نکرده اند •  
 - عجیب کاری ( - قویان دان  
 سفینه در حالی که خمیره و تفکر  
 به جوی برده وید و میگردند

## یک احساس

سابقه از صفحه ( ۵۵ )  
 فیلم " کبرا " ۵۰ میلیون • دو کی  
 ۱۳۰۰-۴ میلیون و رامبو ۲-۱۶۰ -  
 ۵۰ میلیون دالر را پید داشته است •  
 " من فکر میکنم که یک هنر پیشه  
 خوب است • در فیلم " میخانه • جهنم "  
 به تناسب فیلم های دوکی و رامبو  
 و یا گوت بیشتر داختم • من میتوانم  
 خوشتر و هر چه بهتر و مو • فقر به پیش  
 بروم و به صفت یک هنر پیشه بیشتر  
 انگشای نامم من یک تصویر ایتلا ش  
 و عمل استم و کم حرف میزنم و عشق  
 و عشق و علاقه ام تو شتن است •  
 ستلین حرف با هنر نمایی و نوشتن  
 قلمنامه در چهار فلم در مدت دو سال  
 یعنی فلم های رامبو ۲ • کپا • دیکر  
 و بازو های آهنین در حدود ۵۰  
 میلیون دالر پایدات داشته است •  
 ستلین سر انجام قرار داد افسانه  
 ای تاریخ • سنای آمریکا را با کمپنی  
 های فلسازی اضا کرد یعنی از هنر  
 نمایی در • فلم و از دایرکت و تهیه  
 سناریوی • فلم دیگر از هر فلم تبلیغ  
 ۱۵ میلیون دالر کسب خواهد کرد  
 و او بدون شک شرفمند ترین هنر -  
 پیشه ده هشتاد و سنمای جهان  
 است •  
 در جریان فلمبرداری و تمرینات  
 فلنپایش خطراتی هم او را تهدید  
 میکند و ظالما • جراحاتی هم بر میدارد  
 چنانچه • پاره گی و تراشیدگی  
 ضلع پا در جریان ۶ ماه تمرین برای  
 فلم دوکی در ۱۹۷۶ و ضربان شدیدی

که کمرتان در مقابل دیوار  
 قرار داشته باشد • وزن تانرا  
 بالای پا های تان متمرکز  
 سازید و مطمئن باشید که بین  
 هر دو جناح بدن تان حالت  
 متوازن وجود داشته باشد •  
 لکن خاصره تانرا کسی به جلو  
 ببرید و دوباره به حالت  
 اول برگردانید • شانه های  
 تانرا مست و قفل سازید • -  
 سر تانرا بالا بکنید و تنه  
 سخت • بدین ترتیب کمر  
 ادامه دارد

موقع نشستن متوجه  
 باشید که ساقهای تان در  
 قسمت زانو همدیگر را قطع  
 نکنند بلکه در عرض طسوری  
 بنشینید که پا های تان یکدیگر  
 شانرا در قسمت بند پای قطع  
 کند یعنی چار زانو بنشینید •  
 ( ۱۲ ) و تیکه از حالت نشسته  
 بر میخیزید • سعی کنید که  
 آرام بر میخیزید • سر تانرا  
 راست • سینه را بلند و مفاصل  
 ران را پائین نگه دارید •

هم شوید و بگذارید قسمت  
 اعظم کاربرد و وسای ها باشد  
 یکبار دیگر کمرتان باید راست  
 باشد •  
 ( ۱۰ ) در موقع اجرای تمرینات  
 قسمت سفالی کمر تانرا همسوار  
 نگه دارید • این پرو سبج  
 خطر آسیب را کاهش میدهد  
 بخصوص وقتی که حرکات بسا  
 حرارت را میبندد راست -  
 نشستن ها و راست تپله  
 کردن ها انجام میدهند •

## یوگا

سابقه از صفحه ( ۶۹ )  
 یا کتن میکنند قاعده مراخی را  
 برای خود انتخاب کنید • نوک  
 های پا را در دست مطلوب  
 حرکت متوجه سازید • بسدن  
 شما بایدست یادشهای شما  
 در یک خط قرار داشته باشد  
 و برای بلند کردن شی • از  
 ناحیه مفاصل ران و زانو ها

بقیه از صفحه ۸۵  
 و پس راه را در طبابت عصری به  
 شکل مدرن و عملی باز نموده و به  
 شکل استفاد از ماعین های مدرن  
 تبدیل نموده است لیکن تفاوتی با  
 دست و نرب عصری هم جای خود را  
 حفظ نموده و موثریت خوبی را به دست  
 از بهی ثابت نموده است مزیرا -  
 دست طبیب با بدن بیمار مستقیما  
 تماس داشته و عاطفه و احساس طبیب  
 و بیمار و با هم نزدیک ساخته با احسا  
 می واد را که وطمینان خاطر بیمار را  
 به تنادوی با استهای طبیب مطمئن  
 میگردد. باید افزود که هر عملی  
 طبابت و استطبای خاص داشته و روی  
 این اساس عمل نموده و بر ما بیمار  
 بهی برده میفود. دیگر این که  
 منوالو تراپی ارزان و بدون -  
 استعمال دارو بشود موثریت  
 آنی هو تراپت ساخته است از سوی  
 دیگر توصیه داروها و مواد را جانی  
 از خود بهجا میگذارد.  
 \* بی در این صورت نظر تان در  
 باره کارهای (آتهی) چیست آیا  
 کارهای او اساس علمی دارد؟  
 - نرمورد آتهی و با دیگر گفته  
 بندها و بارک گیری های علمی آنکه  
 نسبت به صورت های و نظریه از -  
 نوبت معلوما ت زیاد دنا رمه تنها  
 این قدر گفته میتوانم که نتایج  
 حاصل آن ها به اساس تجارب زیاده  
 بدون آغای بی به اساسات نا تومیك  
 و فزیولوژیك عضویت انسان است.

اما منوالو تراپی طبی عصری که  
 زیادتر در کشورهای پیشرفته هم  
 رواج دارد ما درین جا هم از آن -  
 استفاده مینمایم استوار به اسات  
 سات علمی طب عصری بوده و نتایج  
 خوب و عالی را از آن گرفته ایم.  
 بررسی در ذ هتم بطور میگذرد که  
 آیا يك داکتر برای بیمار روه اندو -  
 هگین میگرد؟ پس از داکتر  
 سوری میبرم:  
 \* آیا گاهی اتفاق افتاده که به  
 خاطر يك بیمار اندوهگین گردیده  
 و یا گریسته با غیبت؟ اگر چه مردها  
 کمتر میگریند و یا هرگز نمیگریند؟  
 - تا وقتی که بیمار غفا باب -  
 نگریده طبیب اندوهگین میباید  
 منجبت ارتباط مسلک از آن جای که  
 بیمار ان ما معمولاً به بیماری مغزی  
 و نواح عوکی که سیستم های اعصاب  
 است دچارند که بیماری های تا نتر  
 آور است تا نتر آور حقی غیر  
 قابل درمانه اما با آن هم غم  
 و اندوه را بر خود حاکم ساخته  
 برهی درمان برآمده ام. لیکن در  
 طول مدت کار و نایف طبی خوبی تا -  
 حال دوبار خود را عاجز و درمانده  
 یافته ام:  
 واقعه نخستین ه يك بیمار تومور  
 مغزی داشت و او را بهیتر عملیات  
 نموده بودم. يك سال پس ههنگامی  
 که بار دوم خونریزی مغزی پیدا  
 کرده بود و من تر آن ههنگام نسبت

بیماری شدید و تاری که داشتیم  
 و بریتر افتاده بودم نتوانستیم  
 به آن بیمار کمک کنم و او مرد.  
 این واقعه مرا سخت اندوهگین  
 ساخت... بار دوم بالای من حمله  
 شدید قلبی آمد که باید بستری  
 میفدم درین مدت بیماری دریتر  
 داشتیم. پس که به عیادت بیمار ان  
 رفته جای آن بیمار را عالی بنا فتم

خون ضرورت داشته خون او پیدا  
 نمی شده سرانجام خودم که گروپ  
 خونتم (مفر) بود برای خون دادم -  
 و بیمار نجات یافت. بار دیگر دو -  
 بیمار را آوردند که باید عاجل  
 کمک می شدند همگان د عتر  
 جوانم بیمار بودو هما نروز سخت  
 به کمک من نیاز داشته اما من باید  
 به آن دو مجروح میفدم که خو -

# شفایاب...

و با تا سف برایم گفتند که او همان  
 روزی که من بستری بودم فوت  
 کرده است... مرگ آن بیمار آن  
 چنان متاثرم ساخت که به شدت  
 گریستم. ولی گریه نمودن درمان  
 هیچ بردی نیست. من هم استم که  
 باید کوفت تا سبب گریه را از زمین  
 برد.  
 \* آیا گاهی بیمار را کمک سادی  
 کرده اید؟  
 - بلی و حتی نر زمره کمک های مادی  
 برای بیمار ان ه از خون خود و -  
 اولاد خود هم در یخ نکرده ام زمانی  
 يك عملیات داشتیم ه بیمار به

عیادت آن مرد و تن نجات یافتند  
 اما با تا سف باید بگویم که ههترم  
 را نتوانستیم نجات دهم دخرم تر -  
 همان روز فوت کرد.  
 \* آیا میفود در مورد کارها و انجام  
 داده شده - به ویژه عملیات  
 های تان - صحبت نماید؟  
 - و لا یف معمولی روزانه ه طبیق  
 بلان های مرتبه سبری گردیده در  
 اجرای يك تمداد معاینات تخصصی  
 جراحی اعصاب از سال ۱۳۵۵ به این  
 سو جهت تخصصی و درمان بیماری -  
 ها به ویژه تومورهای مغزی انجام  
 \* روی این حساب شما جدا از سرو

داوگر ی دیوگر ی خدایه -  
 لویه خدایه ( لویه خدایه )  
 دلته لژ زومز اوپل دی -  
 وهر کورگی دی وهر بوچل دی  
 مینه بیستگنی من همیشه بو -  
 بل دچایه مله تلنه بو  
 هسله اوپلکه نخبته ستاده  
 دم رووه له تاده  
 داپالنه ستاده خدایه -  
 لویه خدایه ( لویه خدایه )  
 مرحوم استاد بهنوام د افغانستان  
 نویالی اثر به خلوم توك كنی كنی  
 دی:  
 (( که د بهیته نیکه دغه لور شعر د  
 اریا یانو د زاره کتاب ریگید اسره

مقابله کری شی نودابه بنکاره شی چی  
 داشمر د فکر اوضمون له مخی لرفونی  
 اریایی انکاروته خویره ورته دی (( (۱)  
 دگوستا ولویون به قول لرفونی  
 اریا یانوته کورنی مقدسه بدیده ده  
 دغه سوبختناهم به اریایی سرود ونسو  
 کنی اوهم د بپنتو به لرفونی سرود ونوکبر  
 لیدلی شوچی مثالونه مودمخه ورته  
 بهان کره  
 خولکه چی د بپنتو سی دلپکی -  
 شعر بیلامه خیر و خیر ونکی د امیر کور و  
 جهان بهلوان مشهوره وبار نه یاد وی  
 چی د (۱۳۱) هجری به شادخوا کنی  
 بی ویلی دی. خو خیر ونکی بدی -  
 عقیده دی چی سره له دی چی به

لری هجری بیو ی کنی د بپنتو کنی -  
 لیکی متن لاست نه دی رافلی خولکه  
 چی د وروسته بهر یو فرهنگ بیخو ته گورو  
 اوپه دغه لری کنی د امیر کور به وبار نه  
 لولو نو هپنخلکه به دی عقیده نشو  
 پاتی کید ای چی داشمر یانوار نه  
 دی د بپنتو لری شعر یی همکه چی  
 حتما له هغه جو تی ی چی بپنتو  
 شعر دی د کوچنیوالی اوسوانی دوره  
 تیوه کری وی. چی امیر کور د دی وس  
 پیدا کری به دغه قوت سره یوه وبار نه  
 وواپیسی  
 له بله بلوه بپنتو لرفونی سند ری او -  
 تیوه بپنتو لندی له دیو بخوازانسو  
 د بپنتو هنری او شعر ی میراث دی

داده ام و عملیات های مغزی تر -  
 بعضی ترخیصات و جروحات نارینه و  
 خونریزی و تومورهای مغزی از همان  
 سال یاد شده انجام داده ام.  
 \* خاطر اشعوی و جالب يك طبیب  
 چی چیزی بوده میخواند؟  
 - عا بدر طول مدت طبابت خوبهی  
 به خاطر اشعوی جالب بی عمار ی بسر  
 خورده با غم لیکن يك واقعه برای  
 من خیلی جالب بود که مردی را  
 زخمی ساخته بودند  
 او خونریزی شد بد کلیتوس مغزی  
 داشت، لذا وی را به گونه عاجل  
 تحت عملیات گرفتیم و در حین عملیات  
 دریا فتم که کلا نترین و مهمترین  
 جهول یا سنوخی مغزی بارگی و حتی  
 دفکت و سمع دارد. بالای سر من دو -  
 جراح مشهور خارجی هم استا بدوند  
 از درایت تام گرفته با خارج ساختن  
 پارچه مرمی واستخوان از ناحیه ه  
 انکفتم را بالای ناحیه خوند هغه  
 گذاختم و ام الصلیبه با پوه مغز  
 را شق کردم و بالای ناحیه دفکت  
 چیه گذاختم و عیاط گذاری نمودم  
 مجروح نجات یافت، ورنه در طول  
 چند دقیقه محدود فوت میفد...  
 با دیدن این صحنه ه جراحان خارجی  
 از من پرسهای متعددی نمودند.  
 یکی ازین جراحان ه جراح اعصاب  
 بوده پدر هم جراح اعصاب بود  
 ولی هیچگامی به چنین واقعات  
 بر نخورده بود.  
 \* روی این حساب شما جدا از سرو

صدای بیمار ان ه هیچ تفریحی  
 نخواهند داشت؟  
 - برای من خوبترین تفریح ه -  
 مطالعه است هیرا زیاد تروقت من  
 صرف بیمار ان میفود ه باز هم هسته -  
 کی را با کارهای فیزیکی و تریبی  
 اطفال خوب رفیع میازم.  
 \* آیا گاهی سفرهای همیه خارج  
 از کشور داشته اید؟  
 - تا حال ه بار ه خارج از کشور  
 سفر کرده ام. يك بار به کفورا یون  
 از طریق سفرهای بالندوی ههنگامی  
 که محل فاکولته بودم و دوبار  
 به اتحاد شوروی جهت تداوی رفته  
 ام.  
 \* عما که يك داکتر همیشه مصروف  
 و يك طبیب حاذق و بهیترین دوست  
 بیمار ان استمده آیا گاهی مسورد  
 مکافات هم قرار گرفته اید؟  
 - برای يك طبیب بزرگش مکا -  
 فات لیغندیت که بر لبان بیمار  
 میگذرد که من این گونه مکافات  
 را زیاد دیده ام ه با آن هم پننج  
 مدال ه يك تقدیر نامه هك قاپ  
 ساعت و دو بار هم مکافات نقدی  
 اخذ نموده ام.  
 \* اگر برستم را کنجکای تلغی نمی  
 کنید اندکی نرمورد زنده کسی  
 عا نوا ده گی تان هم صحبت کنید؟  
 - مسلک و همسر را بهفوا هم خودم  
 انتحاب نموده ام. شکرش بهرو بیج  
 دختر دارم ه خانم وسه دخرم آموز -  
 بقیه از صفحه ( ۸۷ )

زیاد بهر یو برخول تاویزی هسه به  
 نطع و به وبار  
 داس له سووس منکر ی دی فرونه  
 کاند ی لشکار  
 گرم ایواد ونه و بچار له ماتل نشته  
 زما د توری تر شوبل لاند ی دی هرات و جریج  
 فرج و یامیان و تخار بولی نوزما به اود  
 زه بهژند ویم به روم له ماتل نشته  
 بهروز مافشی لونی پار ی دین راخه  
 د هر یوه له رود بر خنده ویم تیشی یلسن  
 راخه  
 بی نون راخه له ماتل نشته  
 د زنج سوه کی د توری به مخ  
 وکسره  
 پاتی به ( ۸۷ ) مخ کی



بسیه از صفحه ( ۳۶ )  
 اثر بی احتیاطی قسمت اعظم کتابخانه  
 این نویسنده به خاکسپر بدل گردید .  
 نزد وانگا شخصیت های برجسته  
 سیاسی و هنر پیشه های معروف و  
 نویسنده گان و دانشمندان بزرگ از  
 بسیاری کشور های جهان به مهمانی  
 می آیند تا در مورد آینده زنده کسی  
 شان چیزی بدانند و گذشته های  
 شان را از زبان وانگا بشنوند . تنها  
 در سال ۱۹۷۳ بهش از یکصد و پنجاه  
 هزار نفر نزد او مراجعه نموده بود .  
 ما بدون استثنا در لحظه های  
 بدبختی و به تکیه گاهی یا به کمک  
 کسی نیاز داریم . به همین علت  
 برای من دشوار است انانی را که نزد  
 وانگا مراجعه میکنند و سلامت کسی  
 قصه ها و حکایات در مورد این  
 زن نابینا زیاد است . هنگامیکه  
 او هنوز دختر جوانی بود و سر  
 دهقانی نزد او آمد . شاید گاو او  
 کم شده بود و یا گوسفند او از ربه  
 جدا مانده بود . مرد دهقان گریه  
 میکرد تا وانگا او را کمک کند . وانگا  
 مردک را آرام ساخت و گفت :  
 " کشفه ات کرده و سالم است  
 فقط راه را در جنگل کم کرده است  
 زود نزد من برگرد و زیرا تو هم سرم

خواهی شد .  
 روز سوم هنوز یک غام سرد  
 دهقان نزد وانگا می آید و میگوید :  
 حرفهای تو مرا بهتاپ نموده است  
 جز این که با تو از راج کم و برایم  
 راه دیگری باقی نمانده است .  
 انان با هم عروسی کردند و اما  
 با هم یک جا نبودند . جدا از هم  
 میخواستند و جدا قدامخوردند .  
 در واقع با هم دیگر حرف نمیزدند  
 مرد دهقان به زودی گوسفند  
 و دام الخیر گردید و بعد از مدتی  
 در گذشت .  
 وانگا با بیدار شدن از خواب -  
 بر پشان و همه روزه برای دعای صبح  
 به کلیسای کوچک نزدیک خانه میرود  
 و پس از آن با ارواح به حرف میزند  
 کند . در طول سالها وانگا با ارواح  
 عادت کرده است . مثل این که با  
 چشمه های و قافله بخش که در زیر  
 زمین میجویند عادت کرده باشد  
 بعد از ظهر ها او ساعت هادری -  
 حویلی خود مشغول تهیه و آب دادن  
 گلها میباشد . نزدیک غام گدی  
 های را که از تکه های زیا ساخته شده  
 است و او را چون دختران خود -  
 دوست دارد و ناز میدهد . وقتی  
 اطفال به گدی ها دست میزنند به  
 صورت عجیب حسادت او را به بار می

آورند .  
 وانگا و کودکان را دوست ندارد  
 زیرا تصور میکند انان دنیای زبانی  
 گدی های او را بر او میکنند .  
 شب ها پیش از خواب ساعت

که منتظر ملاقات با وانگا بودند .  
 هزار بار این مراجعین با موفر  
 های که نمیر پلستیک یا کلاوی دافه  
 آید بودند و این ها کسانی بودند  
 که از یوگوسلاویا نزد او آمده بودند

# نابینای که...

زندگوار که خود را کویک مینامید هر  
 چند خوب میدانند که فردای او باید  
 چی ساعتی از خواب بیدار شود .  
 افزون بر حضور ارواح و در خانه  
 وانگا هادسهای گوناگون زندگی  
 میکنند . شماری از انان قدا تهیه  
 میکنند و دیگران اتاقها را پاک و -  
 منظم میسازند و بعضی هم صورت  
 کنترل در جهت گرفتن مراجعین  
 میباشد .  
 مدتی دیروز خبرنگار روزنامه مجلسه  
 " آگنیوک " در صوفیه در مورد دیدار  
 خود با وانگا چنین میگوید :  
 " وقتی نزدیک خانه وانگا رسیدم  
 کنار خانه او مجلسی او مردم را دیدم

ان روز دو شنبه بود . باید گفت که  
 وانگا به جز روز های شنبه کسی را  
 نزد خود نمیبرد . با هم مردم  
 منتظر مجوز می بودند تا او را ببینند  
 بعد از گذشت نیم ساعت مردی نوری  
 من و ستایان در ایچیم که اهل صوفیه  
 است آمد و گفت :  
 وانگا شما را میبرد و پس نهای  
 با او دست بدهید .  
 وانگا روی کجی نشسته بود و چنان  
 به نظر میرسید که زیر افتاب گرم آمده به  
 خواب رفته است . وقتی در برابرش  
 تقسیم و با صدای گریه و بلندی  
 پر شد :  
 در میان شما دو نفره نام کدام  
 تا با حرف " سی " آغاز میشود ؟

وانند . من ستایان پاسخ داد :  
 نام من )  
 حتی برایم شامه گلی هم نیامورده  
 بهیچ در کار تو برادرت ایستاده و تو  
 باعث خجالت او شدی .  
 ستایان که از تعجب و بار خطایی  
 ز بانگر کلاکت میکرد و گفت :  
 با پوزمخو اهی او سه ماه پیش  
 مرده است .  
 وانگا گفت :  
 من خبر دارم . فکر میکنم در خوشی  
 چیزی بود . درست است یا نه ؟  
 ستایان که از شنیدن این حرفها  
 کم بود دست نهی خود را کم کند و  
 پاسخ داد :  
 - پلی - سر طاه خون دامت .  
 برادرت میبرد که چرا شما فار  
 خت تا ک قدیمی را قطع نموده اید و هم  
 میبرد سده چرا چاه حویلی را میسرای  
 نموده ؟  
 او ان درخت تا ک را خیلی دوست  
 داشت .  
 ستایان در چوکی فرو رفت و تا چند  
 دقیقه نمیتوانست حرف بزند . چو  
 همه این ها واقعیت دامت . هم -  
 درخت تا ک و هم چاه .  
 سپس وانگا برای ستایان در صورت  
 خانوادگی او در مورد کار پیشتر وی  
 در باره هیگاران و هیچنان در مورد

# پشتوادب

د ( ۸۴ ) مخ پانت  
 به باد آری می لوب اوی د کول د سوورکه  
 ستروسی تریوورکه له ما اتل نشته  
 خیلوگر و لره لوو بیروینه کم  
 د و ی به داپنه ننه بام ننه بی روزنه کم  
 تل بی ود نه کم - له ما اتل نشته  
 بر لوو فروس و بناد روس نه -  
 مننه و نه تال  
 نری زیاد نه نم می بولی برد ریخ ستا  
 پیوال  
 به و رعو شپو میاشوکال - له ما اتل نشته  
 امیرکوه سوری له دغه مشهور شعسر  
 خغه وروسته پشتوادب به خیل تاریخ

سیرکینی د فزنی د نوکانود کورنی پیو  
 بهت ( شعر ) بری ایچی دی . دغه  
 د پشتو به دیره زره لجه ویل شوی -  
 چی خیر و نکود خلیجه لسان به نسوم  
 یاد کری دی .  
 د اسلام دوری به دوهمه بهیری  
 کنی پشتوادب له فکری او معنوی پلو و  
 خاص پشتی رنگ او کرکتر لری . ملیسی  
 فرور به خیلو متونانیدل . دنگ او  
 سیرانی به لاره تلل . د امیرکوه به  
 و یار نه کنی ننه به خرگنده و علییزی  
 دغه و یار نه به هغه وخت کنی موز ته  
 د پشتو زنی قوت هم راخرگند وی .  
 لوی استاد عبدالحی حبیبی به خیل  
 اثر د پشتوادب بیاتو تاریخ دوهم نسوک  
 کنی د امیرکوه و یار نه د زنی له بلوه  
 زومر داوسنی زنی له محاوروی جبهانه  
 سره تو سیر لرونکی بولی استاد خرگند -  
 وی چی له نومویش شعر خغه جوتیزی  
 چی ( به دغه لومر نی دوره پدنی به

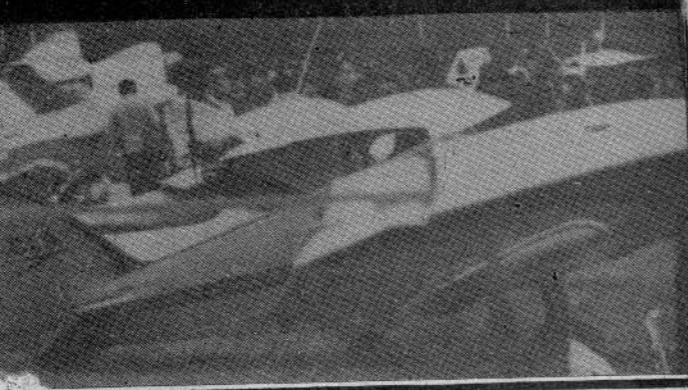
ماخذ و له :  
 ۱- زیری به دوهه بهیری کنی پشتو به به  
 فورکینی د نوو زو له اختلاطه سوچه  
 وه او د اسوجه توب او خالصالی بی تر  
 سوچه توبه لری کیزی او نور عناصر به  
 گله یزی ( ۱۰ ) ( ۵ )  
 له بورتش بحث خغه به لنسه توگه  
 خوتکی د نتیجی به توگه رایاد و : او  
 هغه داجی پشتو اوسنی ادب د پشتو  
 د معنوی اول برابت ای ژوند سره به  
 موازاتو کنی وده کری لری به شفاهی  
 او وروسته به لیکس لول راخرگند شوی  
 دی . پشتو شفاهی او وروسته لیکسی  
 ادب د لرونوی اری ای آثار سره اری یکی  
 لری یاد هغه زار و لرونوی مد نیست  
 اداه ده . د پشتو زنی به قالب کنی .  
 د پشتو لیکسی ادب د اسلامس دوری له  
 پیل خغه او وروسته پیل کیزی اود -  
 اسلام فرهنگس انیز به زانکی وده کوی  
 د امیرکوه مشهور و یار نه بی لومر نی  
 تر لاسه شوی بیلگه ده .

شفا با...  
 بسیه از صفحه ( ۸۵ )  
 کاران اطفال وطن استندده متبانی  
 فرزندانم معروف تحصیلند .  
 \* پلان بعدی کارتان چیست ؟  
 - آرزو دارم در رشته سلکی خوبی  
 باز هم زیا دتر کار کنم . از جانب  
 خود در رابطه به مسلک کتاب های  
 تحریر و تدوین نمایم .  
 \* چی برایلم های تر ساحه کار  
 تان نارید و چی راهی را جهت  
 بیرون رفتن از برایلم ها با بدستجو  
 کرد ؟  
 - چون کشور ما در حال جدک  
 قرار دارده برایلم های



# حرکات مشکل

است ۰ وی سفری هم برای تفریحات به  
 مشترک به اتحاد شوروی نموده که  
 فراگیری تکنیکهای خوبی به وطن  
 بازگشته است ۰  
 محمد شریف احمد در مورد چس  
 گونه کی ورزش چفاستیک میگوید



## وفاداری و اطاعت

به دی و دوستی و خستگی در برنده  
 بیلوت تا کنی به خاطر نری یوال تور -  
 نمط به بولند کی جور شوی به دغه لوبه  
 کی دبولند ، چکوسلواکیا ، هنگری  
 او رومانیا بیلوتانو گدون کری وانسه  
 نره ، پوری نند آری بی ونیولی - له  
 ۳۳ مد الوخغه د بولند بیلوتانو (۳۱)  
 ترلاسه کری دی ، ایواتیا - ن نیکول  
 بولندی بیلوت د دیو ، ولولویو -  
 سرته رسولوسره لوی اتل ویزند ل شو ۰

**بریا لیتوب ورونو وویشه**

د کنگل پرنج د مندی د لوی به (۶۶)  
 کلن تاریخ کی د سورمالد فون واتن -  
 (۸۹ کیلومتره) سویدی ورزش کونگسود  
 نسالین او موراد بنارونوترمنع بیسه  
 چنگی سره رواه ۰ اویان او اند رسن  
 دو ورونو یاد شوی واتن به ۴ ساعت او  
 ۴۷ دقیقه او ۲۷ ثانیه کی رواه جالبه  
 دا ده چی ژوری هیات لومر نی جایزه  
 اویان ته چی پوکسی خوشتره ورنده ی و  
 ورگره ۰ خود اویان د تینگار له امله  
 ژوری هیات تصمص ونیوچی دغه جایزه  
 باید د دو ورونو به منع کی رویش ۰

محمد شریف احمد یکی از چهره  
 های شناخته شده و موفق ورزش -  
 چفاستیک است مدت هشت سال -  
 میسود که به ورزش رو آورده است ،  
 در طول این مدت در مسابقات بسی  
 شماری شرکت ورزیده که در تمام آن  
 ها پیروز گردیده است ۰ و به دریافت  
 ۷ مدال طلا ، ۶ مدال نقره ، ۵ مدال  
 مدال برنز و چندین دیپلوم ورزشی  
 دست یافته است ۰ اکنون عضویت تیم  
 ملی و کلب سپورتی اردو را دارد ۰  
 همچنان طی مسابقات اخیر به افتخار  
 چارمین سالگرد قدراسون چفاستیک  
 به راه انداخته شد ۰ بود و ختصر  
 به لقب کاندید ماستر سپورت گردیده

## داماد و عروس دویدند

بلی قبول کنید که دویدند ۰ مستقیما  
 از سالون نکاح ۰ ونه بخاطر اینکه صا -  
 لون قابل قبول نبود و هم نه بخاطر اینکه  
 چیزی در فکر آنها خطور نمود ۰ آنها به  
 خاطر اعتقادات صبیق دویدند ۰ داماد  
 پانکاسی و لباس نامزدی و عروس با  
 لباس مخصوص عروس و کرج به پا در  
 حالیکه از بازی داماد محکم گرفته  
 بود میدویدند ۰ فاصله بین استدیوم  
 و سالون نکاح پنج کیلومتر بود ۰ آنها  
 در شهر میلان ایتالیا زندگی دارند  
 دوش در جاده مرکزی شهر صورت -  
 گرفته ۰ عروس بداماد از طرف شاهدان  
 مشایعت گردیدند و کسی دیرتر تمام  
 مدعین الی استدیوم ((استرواتیلی))  
 به دویدن آغاز نمودند ۰  
 دوش در راسته بیوس خاتمه یافت که در  
 انجامش بزرگ ورزشی ادامه داشت  
 نخستین مرتبه تماشاچیان برای  
 فلهیوف و گاسرفیاد زدند ۰ نه ((گول !  
 گول)) و کجا جمع نمیزند ((پوسه))

# ورزش

## مسابقات موتوری رانی اروپا

مسابقات موتوری رانی در شهر کارلسروه  
 آلمان فدرال دایر گردید ۰  
 در این مسابقات ۰ قهرمان ورزش -  
 فکاران اروپا سهم داشت ۰ همسم  
 اتحاد شوروی نتوانست از لقب  
 قهرمانی خویش دفاع نماید و مقام اول  
 به تیم آلمان فدرال تعلق گرفته ۰ قسم  
 موتوریست های فرانسه به دریافت  
 مدال برنز مسابقات دست یافت ۰

## استدیوم سرباز

در بهار بکشید تا تصنیفات بامدادی  
 را در هوای آزاد انجام دهید ۰  
 تصنیفات میتواند در هوای آزاد صورت  
 گیرد ۰ اگر در آن جاها میدان  
 سپرتی هم موجود نباشد ۰ باید  
 از شرایط محل استفاده صورت گیرد  
 به کمک دراز چو کپهای پارکها  
 و سایر محل میتوان تصنیفات فریگی  
 را انجام داد بالای آنها میسوا  
 تصنیفات را به شکل نشسته ۰ -  
 خوابیده و ۰۰۰ صلی نمود ۰ تمر -  
 نیات دوش ۰ پیاده گردی و نفس  
 کشیدن را شامل پروگرام صحن خویش  
 نباید ۰ اگر دمبل وزنه موجود نیست  
 کوشش نباید از سنگ و توت های فلز  
 استفاده نموده و آن ها را به شکل  
 گلوله پرتاب نماید ۰  
 اعضای خانواده و همسایه هارا به  
 تصنیفات صحیحانه جلب نماید ۰ تمر -  
 نیات گرونی و جوهره بی را انجام دهد  
 اگر تصنیف سینه کشی را به تنهایی  
 انجام داده نمیتواند ۰ کوشش نباید  
 دو سه تا پنج بندهای پا هاتانرا  
 محکم گرفته و بالای دستها حرکت  
 نماید ۰ بدین شکل عضلات دستها  
 بهتر تقویه میگردد ۰ یا این که پاها  
 تا بکشد ۰ سینه کشی نباید  
 به پشتتیب فشار بهتر را دستهای -  
 تا منتقل میگردد ۰  
 تصنیفات در هوای آزاد ۰ اکسیجن  
 بیشتر را داخل وجود نمودن هوا را ورزیده  
 نموده و سیستم تنفسی تا را تقویه  
 میکند ۰

## بایسکل رانی در عین ورزش

در این اواخر علاقه مندی جوانان  
 به راند بایسکل در عین حوض بیشتر  
 گردیده است طوریستال در شهر استکلم -  
 بیشترین حوضهای سلواز چنین تصنیفات  
 است ۰ جوانان با ماسک مخصوص مصروف  
 بایسکل رانی در عین حوض میباشند ۰  
 چندی قبل یکی از جوانان ۱۰۰ ماسه  
 در عین حوض بایسکل رانی نمود ۰  
 تماشاچیان از روی شوق میگویند  
 مثلیکه منقرب شاهد مسابقات بزرگ  
 بایسکل رانی در تحت ابحار خواهیم  
 پیروید ۰

# قاتل

د (۳۲) مخ پاتې  
منگلو یی به خاورو برید وکړ  
لکه چې ده خپل کور پیژندلی و ما  
هیڅ مرسته نه شوای کولای د در -  
ید لوتوان می نه درلود د اور لمبوز ما  
سپوري د وړه اوز د کړي وچې کله -  
کله به زما د سر سپوري ان د مراد پښوت  
وړو سید  
د ه لاهم جینې وهلی :  
- اجمله ... اجمله زویه ... نو  
نوابه ز ...  
تر ښولاندې یی د خاوروله انبار  
خځه لاهم د وړي پورته کیدي او ده  
همغسی به منگلو خاوري را بېرته  
کولسی  
زه لاهم دده به ننداره بوخت م  
بحان رانه هیر شوي اوجاس می وو -  
وو به وینو سړي کیدي م په م  
سوزید ه اوله خوښید ونه پاتې م

ماته داسی ورسپید ه چی په  
سل گونوتو د خاورو په فونډ یو گو ندي  
وهلی اوبه خاورو خپري لگوي  
غوز ونه می په دي جینو د ک شوي  
دو :  
- مرسته !! ...  
خو به دي جینو کی د اندې جینې  
د مراد جینې پوره پیژندل کیدي :  
- نوابه زویه ... اجمله زویه ...  
ناخایه می له ليري یوه بنهینه غزتر  
غوزه شو :  
- چیرته پې ؟ کم دي ؟ ...  
ودي موندل ...  
خو کله یی چی د مراد تشو لاسوته  
وکتل دي هم جینې کړي :  
- نوابه زویه ... اجمله زویه ...  
اوجس کتل می داهم د مراد خځه ته  
ناسته وه اوبه منگلو خاوري را بېرته  
کولسی  
باد د بنغی وښته لوړه لوړ ښندل  
اوجاس یی سوزید لی ښکاریدي اود -  
اور لمبی نیشی د دي په لوړو الوتې  
داوخت د اجینې په گډه اور ښدل  
کیدي :

- نوابه ... اجمله ... واي خدا -  
په ...  
زما د پوه لاهم سوزید ه اوجاس می  
په وینو نوري هم لمدیدي په د پوزور  
خو گامه ودراندې نوم زیا سپوري د  
اورد لمبوز په ریا کی د دي په مخکی په  
خوښید وشو  
خوښی لانه وي تیري چی مراد  
بیرته راغبرگه شو لکه چی کم بیل یی  
بیداکړي و ... بنه ورته خبر شوم  
نه - نه - تویک و زه هک اربان  
ولام م اونه پوهیدم چی معلم به دي  
تویک څه کول غواړي ؟  
خوک بري وژنی ؟  
زه لاهمغسی به سوچونو کی لاهو  
م چی مراد پخپله بنه لبرید وکړ هغه  
یی تر وښتو وښو او کشر یی کړ ه -  
بیوسه بنهغه پر مخی پروته اونه  
پوهید ه چی ولی له داسی صحنی سره  
مخامخ شوي ده ؟  
- ته نوږو د ژوند لیاقت نه لري ...  
یی زویه مور ... یی زامنو مور ...  
یی کوره بنهغه ... ژوند څه کوي ؟ ...  
اوس له بنهغه د تویک خو پوزي -

وښوي بنهغه د پوي بیوس لوتري به  
خپرو خو محلی پورته شوه اور اولوید ه او  
کوښو لکه بریوت  
د تویک پوزي به ماخستنی تیاره کی  
ژور دکی شوي د دي د پوز د بنغی فسر  
چوپ کر اونور مانوما هغه بنهغه فز وانه  
ورید چی خوښیې مخکی یی زمانو وړنه  
د ک کړي وو :  
- زما ښکلو بجیانو ... نوابه ...  
اجمله ...  
له لږ منو وروسته مراد د اور په  
لوړ وړو دانگل تویک یی وړگدار کړ او  
جینې یی کړي :  
- اور غوزه هم یو قاتل شوم ...  
بیایې بنده واخیسته اود لمبوزه ښکل  
کی وړک شو خو ما د اجینې لاهم  
اوریدي :  
- زه یو قاتل یم ... ما وژنی ...  
زه یو قاتل یم ... ما وژنی ...  
د سپین زېري توی کیسی لا دوام -  
درلود چی ناخایه د خځه په کوچه کی  
بیا غوښا جوړه شوه :  
- زه یو قاتل یم ... ما وژنی ...  
زه یو قاتل یم ... ما وژنی ...

# بانوای ...

بقیه از صفحه (۳۴)

- ویلون رمانند تمام اله های  
موسیقی با اساسهای کلاسیک ان فرآ  
میگیرند لذا به درجه اول استفاده از  
ان برای موسیقی کلاسیک د لند پسر  
است و اگر بخوایم با موسیقی امروزی  
فیرویلون را آمیزش دهیم باز هم  
از اساسهای علم موسیقی استفاده  
نماییم  
باید وضع کنونی موسیقی کشور را از چند  
زاویه مطالعه کنیم :  
اول - آلات موسیقی که در ریاست  
موسیقی راد پو - تلویزیون مورد استفاد  
قرار میگیرند - نظیر شان حتی در کهنه  
فروش های شهر پیدا نمیشود - دو  
قالبا کارمند ان موسیقی راد پو تلویزیون  
خود موسیقی را نمیفهمند - سوم اینکه

گردن بش قرابت ، خوشاوندی ، رفاعت  
و ... یکمقداد زیادی به شهرت  
رسیده که به زعم خود شان دیگر هنرمند  
شده اند -  
خلاصه اینکه موسیقی ما اصالت خود را  
از دست خواهد داد و جای ان رایک -  
موسیقی غیر ملی مطابق ذوق مردم پو -  
مران جوان احتوا نمیکند  
# برای وسعت آموزش ویلون و سایر  
آله های موسیقی در کشور چه پیشنهاد  
هایی دارید ؟  
- برای رونق هرچه بیشتر هنر  
موسیقی در کشور منظره ایجاد کورس ها  
و انکشاف همه جانبه ام از شرقی و غربی  
لیسه موزیک د ارای تاثیر به سزایی  
خواهد پیبود

# لومړی فصل

د مال ښښن اثر  
د ستا له پاره



د پوي بنغی د خوب د کونې د وړه  
خلاص پاتې کیدل د پیر امله د پسر و  
احترام وړ هوانو ښو د پاره پسر ي  
پېچلی ستونزي رامینځ ته کړي دي  
د جیفرې وید د پاره هغه شهه  
چی په فیژیکسې ټول په دراند ه خوب  
ویده وو او دي چه د شیبی تر د وړو جو  
پورې وښی پاتې د پیره نا ارامه شهه  
وه  
له پوي خوانه ایلزي دوگان چی د  
جیفرې وید د مور میلمنه وه حق پسی  
د رلود چه بحانته جلا خونو ولري که  
څه هم د خونې وړش نه وي تر ل شوي  
له بلی خوانه ایلزي یوه ښکل -  
هوانه بنهغه وه د دي له ج فرې سره -

کوژ ده کړي وه د دي د خپلی خونې وړ  
خلاص پري ایښی و او د دي د اساده  
عمل یواسی به انسانی کړ ووم و باندي  
د دي د پوره باور ښکارندوي و او شاپد  
هم هیڅ مفهم یی نه درلود  
د مثال په توگه شاید هم د دي -  
مفهم دا وه چی د شیبی په دغو د و پجو  
کنی له خپلی منی سره یوځای کیدل  
یواسی د جیفرې هیله نه وه  
جیفرې ته د اخرگنده وه چه په  
ایلزي باندې د پیر زیات گران و  
د پور هم احتمال لري چه میرمن وید  
دده مور یوڅه ناڅه پوهیده چی د  
ایلزي د پاره یی د خپلی د خوب د خونې  
پوي خوانه اوجیفرې ته بلی خوانه

# دری په دوو کچې

د خوب خونې ټاکلې وي  
په پوره یقین ویلی شوکله چی جیفرې  
وروسته له د پله چه وید وید یی ایلزي د  
شیبی د مخه یی د پاره مچ کړه خپلی  
خونې ته لار او هیڅ کومه بده هیله یی  
په زړه کنی نه وه تیره شوي  
د پیر امله یی د ایلزي د خونې په قتل  
کنی د کوښی د سرخولو اواز ته فز -  
وښو - خور دده دا فز ښول یی فایده  
وو هیڅ شی یی وانه ویدل که  
جیفرې دده دا اواز اوریدلی وي اوسرو  
په ویده شوي وي  
جیفرې ته چه برتوگه او وښښمن  
اوز د خوب کیسی اتوستی وو -  
هیڅ خوب نه ورته سگرت یی غښول او

د خپل بستر ترڅنگه ناست و هغه  
فوز ښولې و خو یواسی خدای پو -  
هیده چی دغه د پاره (دده ښښی  
د شیبی په دغو د و پجو کنی د پوه وړ و او  
نور مال هوان له بنغینه چتله الوته  
دده بدن تود وه حتی خولی تسري  
بهیدلی که جیفرې مینه او شهوانسی  
احساسات سره یوشی او یوشان ناروض  
وي نوبه جیفرې کنی د اواز په  
د پیر انراطی شکل موجود وو  
دده فونیشل په دي وپوهنيزي کله  
چی دده زړه دده تن او دده روح  
له هغی سره د یوځای کید و د پاره  
تري دي نوبیا ولی دغه تر ووت اورسم  
او رواج نن شپه دي له ایلزي نه  
جلا ساتی )  
خو ایلزي دوگان چی پوه هوانه او  
ښکلی هنرمند وه هیڅکله یی په  
زړه کنی یی له پاکو هیلو نورڅه نه و او  
نه یی دده ته نورڅه تمایل وړ ښکاره کړي  
و جیفرې نه شوي کولای له بحان نه  
دا باور لري کړي چه د ایلزي د خونې  
د وړه خلاص پاتې کیدل دده د بلنسی  
مفهم لري  
(ولی نه د هغه شتمنه مور چی  
په رسم او رواج باندې سخته مقیده وه  
او برې ښکاری کاوره د دي خندوه -

خو اخر دده او ایلزي سره کوژ ده کړي پوه  
او واده یی هم کاوه دده له ایلزي سره  
لیونی مینه درلوده په یوه کور کنی  
د واره سره بیل کړ اي شوي وو کا شکی  
ده یواسی دا جرات کړي وي چی په  
دغه لومړنۍ شپه کی هغی ته ورفلس  
وي  
ولی نه ، اوبیا هم په یقینې لاول  
ولسی نه  
په واقمیت کی جیفرې د اجراء  
و کړ د شیبی په دي وخت کنی پسی  
یواسی ښووب نه شوی زلفلی دده په  
خیال که جیفرې ایلزي هم دده فوندي  
په دي ناروض اخته وي نوبیا په  
ارومو ترڅو چی دي ورنش ارامه  
خوب ونه کړي خوا احتمال لري چی  
خوار کړه نجلی ارامه ویده وي  
کله چی له بحان په راپورته شو اوسه  
د پوره کراری سره د خپل خوب د خونې  
وړه ته لار زړه یی وید ووت د  
ښوونمې د هغه شوخ او گناه کار هلک  
په شان چه محدود پتونه او قیدات تر  
پښو لاندې کوي په د پیر احتیاط یی  
ور خلاص کړ ودرید اوبیا یی فز  
وښو خدای پوهیده چه دغه د پاره  
هغه د گناه احساس نه کاوه په  
پاتې په راتلونکی گڼه کی

# آرمان در روی پرده

و کمیدی است .

دعوت بیننده به خنده یک حرکت آگاهانه در فلم بود .  
خبرنگار - میخواستم نظر شما را در رابطه با سینما و ادبیات  
بدانسم . بعضاً در فلم های ما عظمتی را که تصویرها افتاده  
میتوانند دنیا لوکها پایشان می لنگد . در حالیکه پالو  
که ها باید چنان رابطه قوی با ادبیات داشته باشند که  
خود بمثابة تصویرهای شنیدنی عمل نمایند و استدلال های  
با قدرت را افتاده بدهند در فلم شما ضعف در ان است  
که شما هم ستاریو نویسی استید و هم کارگردان یا مورد  
دیگری وجود دارد ؟

نظری - این موضوع را از نظر آگاهانیک میتوانیم  
بررسی کنیم . یکی اینکه میگویند سینما ربطی به ادبیات  
ندارد و معمولاً در جهان سینما و عیناً کران بزرگ -  
جهان اتکا به ادبیات نمی کنند و آنها خواست و دید خود  
را تصویر می کنند . ولی باید گفت که در سینما زیادتر به  
تصویر اتکا میشود نه با دنیا لوکها ها . زیرا سینما هنر  
تصویر هاست .

طوری که شما میگویند من طرفدار آن نیستم زیرا ستاره نوی  
فلم کار مشترک من واحد ژوند بزد . در فلم موسیقی دنیا لوک  
در خدمت تصویر قرار میگیرند نه بر عکس آن .

خبرنگار - در فلم شما آشنایی یکی از کرکترها با دختری  
درده است که رابطه آشنایی ان تصنیص بوده و دور از  
شعناات ده مطرح میشود . آیا شما در این مورد با من موافق  
فکر میکنید ؟

نظری - من با این اندیشه بسیار موافق نیستم چرا که  
شعناات در هر منطقه و محل کشور ما فرو دارد و فلم در  
نهایتش بلاخره فلم است . حوادثی در فلم پیش می آید  
که تصادف است ولی در فلم ارمان همسی شده این خلا  
بر جسته نباشد این یک واقعیت است که دشمن در هر جا  
بخواهد دشمنی اش در زمین است در فلم ما می بینیم که تانام  
ماین گرفته میشود دخترک نمیداند چه کند چند لحظه  
بعد متوجه میشود در اغوش جوان بیگانه فرار دارد نمیتوان  
این صحنه را یک تصادف تصنیص نامید . هر اس از ما این  
یک حقیقت است . بلاخره آنها هم انسان استند . احساس  
س دارند میتوانند عاشق شوند و ان کاری نیست که خلاف  
شعناات مردم افغان باشد . بعداً هماسی بینند که  
دختر در اثر این حادثه ناراحت میشود . و بیماری او را  
از پیت می کند .

خبرنگار - فلم شما یک آغاز و یک انجام تصویری داشت  
چرا شما تپه شهدا را برای این آغاز و پایان انتخاب -  
نموده بودید ؟

نظری - این واقعیت جامعاست . در کشور جنگ است

تپه ها از شهدا پر شده و هر روز انسان ها میمیرند  
در د من هم یک درد همگانی است که چرا این همه کفتار  
انسان ها ادامه دارد و چون فلم در جریان سالهای  
جنگ و انقلاب است . و جنگ ادامه دارد . من همین تصور  
تپه شهدا را آغاز و انجام انتخاب کردم .

خبرنگار - ارمان در فلم شما چیست ؟ آیا توانسته است  
تصویر بهتر از بر او رده شدن ارمان بدهید .

نظری - در یک فلم نمیشود که تمام حرف ها را گفت ارمان  
فلم ما . اراده جوانانیمت که تعلیم و تربیه را در هما  
منطقه که از طرف دشمنان از بین برده شده دوباره در وجود  
مکتبی احیا می کنند . آنها به منطقه دور رفته اند تا  
تکذازند اغفال کشور از تعلیم دور بمانند . آنها تا حد  
ایثار در این راه پیش میروند موضوع فلم احیای مکتب است  
و نمایش یک ارمان مقدس معنوی .

خبرنگار - انعکاس فلم تان چگونه بوده البته برای خود شما  
از لحاظ اینکه کارگردان ان استید .

نظری - زمانیکه فلم را بار اول برای محصلین افغانی و سایر  
دوستان در تاشکند نمایش دادیم . بعد از نمایش چشم  
های زیادی نمناک شده بود شوروی ها گفتند . مازنده گی  
واقعی افغانها را دانستیم . من نخواستم که فلم شعاری  
بمازم فلمی ساختم که یک حرف دارد . اما درست واقعاً  
جوانان در این راه قربانی زیاد داده اند و خواسته اند  
نسل آینده نسل با فرهنگ باشد .

تا جاییکه از بایبای ها در کابل نشان میدهد استقبال مردم  
از فلم اگر مبالغه نشود بی نظیر بود .

خبرنگار - شما در مقدمه صحبت مان از سریالی تلو یزونی  
صحبت کردید درین مورد شما معلومات میدهد که کار تان  
چگونه پیش رفت نموده است .

نظری - سریال ما بنام د گونوی زوی . یاد ردی پیر و  
پچه ادی . نام دارد . فعلاً سه قسمت ان آماده شده  
که فلمبرداری شود اما از نظر موضوع میتوان انرا بیشتر  
انکشاف داد . ستاره نوی انرا کاتب پا خون . مغان ملگری  
و من نوشته ایم . سریال کمیدی است و با تمام ایما د ش  
سعی می کنیم سریال واقعی باشد . درین سریال حاجی  
محمد کامران . مرتضی باقرا . مننون مقصودی . هانوسه  
وهاب . ف فضلی . سید انبرف . رحمت الله خوشی  
مغان ملگری . ستوری منگل . و نغمه نقش های اساسی  
را به عهده دارند .

خبرنگار - آرزوی کم سریال تان بزودی آماده نما پیش  
شود و از حوادثی که فلم تان را مزاحمت نبود در ارمان  
بماند .

نظری - بهترینم چه میشود ؟

# د هنر حالانده

بفياض صفحه ( ۱۳۵ )

پرانيستی فيز ( عزت ) او ( اونکی او الماس ) او ( تبدیل هوا ) چی داتول تلویزیونی فلمونه دي . همدارنگه په ( گام هاي استوار ) او ( ارمان کی ) چی سینمایي فلمونه دي هم می برخه اخیستی ده .

په کوم تلویزیونی فلم کی سپود لومړي لامل لپاره لمان څرگند کړی .  
په پشمکه د بزگرد فلم کی چی د قاضی رول می په قاره و .

په هنري فعالیت کی یوازې د لوپخاري دنده سرته رسوي

نه یوازې داچی په فلمونوکی د لوپخاري په توگه دنده سرته رسوبلکه

د سینمو فلمونو د استازونه می هم پخپله لیکلی اوسناریومی هم پخپله جوړه .

کړي . لکه په ( ملامت ) ، ( ناور متفاهم )

( توري خپري ) ، ( پښیمانی ) ، ( اجرم )

( پرانیستی فيز ) او ( عزت ) فلمونو

کی می د استان هم پخپله لیکلی سناریومی هم ماجوره کړي ، او دمر

کړي لوپخاري رول می هم خپله سرته رسولی دي . د دي کارونو سرته رسول

کله زمانه اوکله هم د مجبورت لسه مخی و . مجبورت په دي ماناچی موز

د هیواد په سطحه لږ شمیر پښتو سناریولیکونکی لرو ، لږ شمیر لیکوال دي

ته حاضر شوي چی پښتو سناریولیکی او

زموږ په لاس می راکړي . خو په دي باب له معتبر واحد ( نظري ) څخه

زیاته مننه چی له موز سره می تل مرسته کړي ده ، د هغه په مرسته موز وکړ اي

شول پښتو هنري تلویزیونی فلم د ( د لمر په لور ) تهیه او خپور کړ و .

( ارمان ) په نامه سینمایي پښتو فلم موهم

د هغه په مرسته برابر او خپور کړ . چی د افغانستان د سینما په تاریخ کی بلل

چاپه دي کار لاس نه و جوړ کړي . د هغه په مرسته او همکاري موز وکړ اي شول

په نیمگړ تیاو بری تر لاسه کړ و .

په مشخصه توگه ستا سود هنري کار مستحقي څه ده ؟

د داجی زه د څارند وي افسریم ، د کار او فعالیت زیاتره برخه می د خپلو

مشغود ند و سرته رسول تشکیلاتو ي زما د فلمونو محتوي زیاتره د څارند وي

رسالت ، د وطن د دفاع په کارکی د څارند وي شجاعت او همدارنگه د فلا اختلاس ، رشوت ، مخدره مواد واوښوړو تلویزیو بد مرقبو په له منځه وړ لوکی د څارند وي د ندي انجوروي . د مجرم هوډ ، پښیمانی ، عزت ، پرانیستی غیظ او ملامت د فلمونو محتوي د څارند وي رسالت لوونکی د ندي تمثیلي ، اولسه خلکوسره د مرستی په کارکی د څارند وي ولسی والی پښی .

له خپل هنري کار څخه څومره راضی یاست ؟

زما رضایت د لید و نکوا او اوږد و نکو رضایت دي ، که می زموږ هنري فعا

لیت خوښ شوي وي ، هر څای او هر چیري می یاد ونه کړي او که پی

خوښ شوي نه وي اجرا شوي رول په اجرا شوي څای کی ساکت یاست که پښی

زیاتره رخت زموږ هنري فعالیت د اوږد و نکو ، لید و نکو او ننداره کوونکو

د خوښی سبب گړمی . مثلاً ۱۳۶۸ کال د میزان د نهمی د څارند وي د

ورمی په ویاړ مو دوه تلویزیونی فلمونه خپاره کړل چی د زیاتو لید و نکود توجه

وړ وگریدل زیاترو دوستانو زه تشویق کړم . په هغه رخت کی پوهه شوم

چی رول مو په بری سرته رسولی .

پښینی منفي رولونه په لید و نکوا او اوږد و نکو کی لمانگري همکی العملونه

را منځ ته کوي ، حتی د سینوله نظرد منفي رول لوپخاري بیخی منفي انسان

بلل کړي . حال داچی د منفي رول لوپخاري په بالکل د تولنی یو منلی

شخصیت وي . آهاته هم کله د داسی لید و نکو د کوم مکتب العمل سره مخامخ

شوي می ، اوکله لږي منفي رول هم سرته رسولی .

په ۱۳۵۸ کال کی موز د ( ملامت ) په نامه تلویزیونی فلم جوړ کړ . په دي فلم

کی ما د قمار باز رول سرته رسولی و . فلم یوه صحنه داسی وه چی ( د ورعی

له خوا موز قارووا هه ، په قمارکی زما پلو نکی شوم چی بیسی خلاص شی نو زه

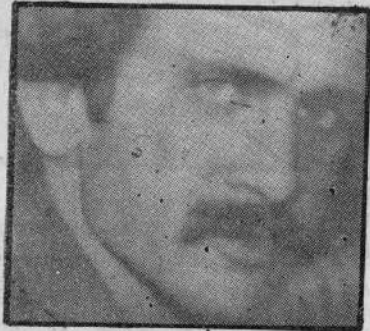
کوږته هم د شپي له طرفه د خپلی څوړ کا نه اونیزوات فلاکیم ، هغه خرغوم

او بیا په قارو هلوئیل کوم . د قارو جریان کی اڅ وده او جنگ پښیږي

او د جنگ په جریان کی زه تی اوروسته مرم ) کله چی نوموړي فلم د تلویزیون

د پردی له لاری خپور شو دوه ورعی وروسته د کابل ښار د طره بازخان په

خلو لاری کی ولاړم ، له یوه همکار سره می چیرته د تلو وده کړي وه ، څو



خود تپقی لانه وي تیري شوي چی د ښځو د مسلکی لپسی نجونی رخصت شوي ، اوکله چی زمانه مخی تیریدي زه می وپژندلم نویه بد ورد والفاظو او کلماتو می زه وښکلم ( . . . وشر می چی د خپلی خوښیوات فلاکوي . . . بی شرمه ) . د دي خبرو په ماکو په بنده اغیزه ونه کړه ، خوښی می احساسوله د اښکته زه پوه شوم چی په فلم کی می راسپارل شوي رول بریالی سرته رسولی و او په لید و نکوا او اوږد و نکو می د پوره اغیزه کړي وه .

کله چی خپل هنري رول سرته رسولی ، لمان څنگه احساسوي ؟

د رول د سرته رسولو په وخت کی د ویره په رول کی د وپ می لمان

راغښه هیږی ، په هغه وخت کی زه د افکر نه کیم چی زه رحمت الله خوشت

م ، بلکی لمان راته هغه څوک ښکاري چی له یوي واقعی پښی سره مخامخ

وي .

د کوم استاد تر نظر لاندی خپل هنري فعالیت سرته رسولی

خاص استاد نه لم ، خوله ۱۳۵۸ کال رایه د پخوا د واحد نظري

لارښوونی لاندی هنري فعالیتونه برخه ییام او واحد نظري د خپل هنر

اوهنري کار استاد بولم . له هیواد څخه بهرته مو هنري سفر کړي

پهرنیو هیواد و ته می هنري سفر نه دي کړي ، خارج ته د هنرمندانو

د استولو اوله پهرنیو هنرمندانو سره د مجبو د تبادلی امکانات شته . خو زه

لاړه دي نه می بریالی شوي ، چی بهر ته سفر وکړی

په آخره کی که راته وای چی ستاسو اصلی وظیفوي مصروفیت څخه

دي نوله دي سره په مرگ څخه کړو . زه د کوږنیو چارو وزارت افسریم

او د راد پور په پوسی خپرونوکی د نندارچی اوچی مرگ موه خپریایي ته ورسیږد

نوستاسو هم په مخه ښه

# از دور و از نزدیک

پیش از پاسخگویی به نامه های خوب دوستان و دوستانان مجله "نزدیک بین" و "راز داریاشی" و تمام کارکنان و هیئت ارکان قلمی مجله محبوبتان سال نور ابرای دوستانداران مجله تبریک میگویند و از بارگاه ایزد لا یزال نخست صلح و آرامی برای مردم وطن جنگ زده ما سعادت و خوشبختی و فضای خوش خانوادگی برای هر یک از خوانندهگان و علاقه مندان مجله آرزو میبرند و آرزو میکنند که توانایی بیشتر در تهیه مطالب خواندنی و سودمند داشته باشند. راز داریاشی میخواهد که پس از این فکاهیات خنده دار و بامزه و انتخاب مطالب قابل تفسیر و مطالب ترجمه شده که از تشریحها و کتابهای تازه خارجی را که مفرستید به نظر داشت جالب بودن آنها در صفحه آزاد به نام بلی هبلی دوستان و مطالب خوب و جالب فرستید و نزدیک بین و راز داریاشی همراهمان استند حال به تمنای رسیدن و آمدن نامه های خوب شما مبرور دازیم به پاسخگویی نامه های همکاران و دوستان این بخش:

\* محترم محمد نبی خوکویال افسر میدان شهر:

"نزدیک بین" و "راز داریاشی" آغاز همکاری تانرا با مجله به فال نیک گرفتند و فکاهی تان کتربامزه بود به آرزوی رسیدن نامه های جالب و خوب شما. افسر باشید.

\* محترم حکیمه توشی فارغ لوسه هایشه درانسی:

"نزدیک بین" چنان تحت تاثیر خیر خط مقبول تان قرار گرفت که نزدیک بود از شدت شوق به ضعف کند اما خوشبختانه "راز داریاشی" به دادش رسید و بسا گفتن فکاهی تان به کسی حالش را به جا آورد و کارتون ارسال تان زیباست آن را به بوجی طنز انداختم منتظر باشم.

\* محترم محمد داوود عالی صنف سیزده هم وترنری تخنیک زراعتی کابل: نامه تان رسید. "راز داریاشی" کارتون های ارسال تان تازم به مسوول صفحه کارتون سپرد درین جا توجه

نمایید به فکاهی بامزه تان: گدایی در خانه بی رابه جدا آورد و صاحبخانه پرسید: چی میخواهی؟ یک تنه کیک به من بده. عجب همه گداها پول و نان خشک میخواهند تو چی طور کیک میخواهی؟ آخر به خاطر یکه امروز روز تولد من است.

\* محترم سید احسان و شاکرد مکتب سین ادی:

داستان های انتخابی تان "راز داریاشی" رایک سافت و چهل و پنج دقیقه مصرف کرده بود بعد از خواندن در حالی که خواب درجه شانشنگش میکرد به "نزدیک بین" گفت:

برایش بنویس که به خاطر خدا این قدر زحمت رابه خود راه ندهند این افسانه ها و قصه ها را ما هم در کتابخانه خود داریم و خوب است که شما هنوز دانش آموز مدرسه استید و این قدر با مطالعه برای تان نماندی بیشتر در عرصه مطالعه و نوشتن مطالب تازه برای مجله تان از خدا آرزو میکنم.

"نزدیک بین" حرف های دل "راز داریاشی" را نوشت و آرزو شدیم دوست ما بپذیرند. احساسند باشید.

\* محترم محمد آصف مراد از متوسطه نهم چارده قلمه نجار های غیرخانه مینسه:

طرح جدول تان رسید و راز داریاشی آن را به مسوول صفحه سپرد با مراد باشید.

\* محترم فوزیه ناصری از عقب مسجد عهدگاه کابل:

"نزدیک بین" پرشها یتان را به مسوول بخش حال که پرسیدید پس بخوانید. فوت زلی سپرد.

\* محترم ماریتا الهام و رقیه همدرد صدیقی از ولایت پدغشان:

"راز داریاشی" همکاری تانرا با مجله خوش آمدید میگوید و دقت کنید که شعر های میزون و رسامی بفرستید.

\* عبدالسلام رحمانی: محصل سال اول طب کابل:

"نزدیک بین" از هستی ساز عالم عاقبت و تندرستی وجود تان را میخواهد

مطلب جالب تان در مورد "دختران به دریا میروند" به دل راز داریاشی جنگه زد. پیروز باشید.

\* محترم فهد - از لوسه ملا لوسه مخفف نام تان که به لسان خارجی نوشته بودید راز داریاشی را به محبت انداخت که چرا؟

آیا نام مکملی نداشتید؟ نزدیک بین از موقع چرت زدن راز داریاشی استفاده کرده نامه تانرا به مسوول صفحه حال که پرسیدید پس بخوانید. سپرد نامدا رباشید.

\* محترم ناهید فروزان "نوری": از خیر خانه مینه:

طرح جدول تان به دفتر مجله رسید تشکر.

\* محترم غلام حضرت سر باز فرقد هم پاده جیبیل السراج:

مطلب ارسال تان در باره "تقوسه" به دل نزدیک بین جنگه زد و توجه کنید به قسمتی از مطلب تان: تشویش و نگرانی بالای بزرگه جا آدمیست و وقتی ما از اندک ناراحتی که برای ما پیش آمده خود را به خاطر آن ناراحتی کوچک مقصر بدانیم و بهار بهای گرونه گون دانستگرمسا میشوند مثلاً از تشویش و قصه بهورده زخم معده و اختلالات صعبی مختل نمودن دوران خون بدن و کم اشتها و سرانجام یک نفس کوچک نواقص رابه وجود می آورد و بسا در دیر متوجه میشود که چی رفت و را. یگان سلامتی خود را از دست داده ایم.

\* محترم مروهی فخر زاده از قلعه نجارهای خیر خانه مینه:

نزدیک بین آغاز همکاری تانرا خوش آمدید میگوید و طنز ارسال تانرا به بوجی خنده انداخت. فخر زاده باشید.

\* محترم محمد نصیر تاپیل خیل - فارغ لوسه حبیبیه:

نامه تان رسید و از همکاری تان بسیار امیدواریم و فکاهی تان مسزده نداشت.

\* محترم عبد الحمید محصل سال چارم انستیتوت پولی تخنیک کابل:

خوش آمدید "راز داریاشی" طنز تانرا به ظاهر ایوبی سپرد و گوشزد کرد که حتما در صورت جالب بودن آن را چاپ نماید. محصل -

باشید.

\* محترم ملحه پاکزاد دانش آسوز صنف نهم لوسه تهیه میکنم نامه تان رسید از شما تشکر.

\* محترم حبیبه قادری و عالمه ظریف فارغ التحصیلان لوسه مرم:

شهرینی اولین معاش تان چنان طرف علاقه "نزدیک بین" و "راز داریاشی" قرار گرفت که دو ساعت تمام هر دو به خاطر گرفتگی دستها کردند و سرانجام تصمیم گرفتند آن را به سر میز هشت پاسخ نامه ها بگذارند و هر دو از تماشایش لذت ببرند و این هم خیال زندگیشان تان:

بادیده گان فریسته لب بر جام زنده گی نهاده ایم و اشک سوزان بر کاره زمین آن فرو مهریم اما روزی فرا خواهد رسید که چنگال سربک حجاب بر چهره ما محدود و آنچه را که در زنده گی مورد نیاز ما بوده از ما باز محستند. آن وقت در محاسن که ساخر زنده گی از ازل تپش بوده و ما از روز نخست جز باده خیصال از این ساخر ننوشیده ایم.

\* محترم محمد نسیم سادقی:

ما هم آرزو میبریم تا مجله خانوادگی شما به بهترین کافه نشر شود اما افسوس که مطبعمه دولتی به کیبوی از راه تجارتی کابل - حمرتان کافه نرسیده در صورت رسیدن کافه مجله با کافه سفید به چاپ خواهد رسید دعا گو باشید.

\* محترم مرم عیدی فارغ لوسه رابعه بلخسی:

شعر انتخابی تان از شاعر خوب کشور "محمد ناصر نصیب" به دل "نزدیک بین" شور آورده و توجه نماید به دو بیت آن:

آمد بهار و باز چمن رنگ و بو گرفت عیش و نشاط خاص جهان را فرو گرفت

\* محترم هارون صدیقی محصل صنف یازدهم تخنیک مالی و اقتصادی:

نامه تان رسید و تشکر از شما - توجه کنید به نکته های ارسال تان: به توانایی خوشایمان داشته باشید نمی از کامیابوست.

"به مثل درخت بید هم نشوید و به مثل چوب بیلوت مقاومت نکنید"

# از مطالب ارسالی دوستان

## حجاب خوب

سر جوانی به یکی از ملی بره های شهر سوار شد نگران موثر آمد و گفت شما کرایه تان را بدید . بر سر گفت من محصل استم بول ندارم . وقت که مامور شد م کرایه مید هم نگران گفت آن وقت که مردم را پوست کردی باز کرایه مید هید پس جوان گفت قربان از دست گسرا ن فروشان به مردم پوست مانده که من پوست کنم

ارسانی محمد ناصر امیدی  
از مزار شریف

- دست های خیلی کوچک اگر از مرد باشد دلیل معشوق بودن ایده ها و داشتن فرایز ظالمانه حیوانیسی است .  
- دست کوچک ولی نه خیلی کوچک دلیل ظرافت فکراست .  
- دست های متوسط بزرگ نشانده داشتن عقل سالم است .  
- دست بزرگ نشانده علاقه داشتن به جزئیات است و اگر خیلی بزرگ باشد ، این علاقه به جزئیات بیحد و سواس میرسد .

انتخاب از هلی حکیمی

## دوستی

تو ای آرد در محاربه خانه کردی هزاران هم جوسند روانه کردی زیر کرم طواف هر مناره توت گشتی و آن بتخانه کردی

بیا برو که بی تو جان ندانم دلی نشاد و لب خندان ندانم نه گیس است بی چراغ و بی ارکیمن ترا بینم شبی در سان ندانم ارسالی نظیفه محبوبی

## چشمه حیره

آنچه که بر قضا و قدر فایز آید صبر است .  
آنچه که آدمی را صیقل میدهد کار است .  
آنچه که کهنه اش به تراست دوست است .  
آنچه که پیش از مرگ آدمی را میگذرد نا امیدی است .

انتخاب از ( رویا )

## شعر

معلم : کدام نام بریده وزن شعری را مرعات نمیکرد .  
شاگرد : اسحق یادم نیست ولسی همینقدر میدانم که فیصل از اختراع ترانو شعریافته است .

ارسانی لیلان رحمت

## چشمه حیره

من بیچاره بسمل در شب تار چه گویم چون به دام دل افتادم ز دردم هیچکس آگه نگردد پسند به کجی بیخود و بیدل فتادم سرود از لیلیانک پنجشیری

## شکوهِ سید

شکوهِ سید صید صوب  
تا زیانه تا به دست باد بدهد  
بگفته

آه  
تا زین چه زود  
رنجه من شود  
ارسانی : ترانه

## شعر

هرگاهت غزلیست غزلیست  
غزلی غزلی غزلی غزلی غزلی  
به دل از غزلی غزلی غزلی غزلی غزلی  
بسه دل از غزلی غزلی غزلی غزلی غزلی  
من به صراحت غزلی غزلی غزلی غزلی غزلی  
که به صد لطف تو خدا را دیدم  
من به چشمان تو دیدم که خدا  
دل به آن چشمی که خود ساخته بود  
پاخته بسوز  
انتخاب از معشقی سوزش

# حجاب خوب

یک شانه صبور که در معبدش نه  
بی اختیار این سر حسرتکتبیده را  
یک دست بی ریا  
تا طفل گیسوان مرا مادری کند  
یک خیل هم پرستوی آرام یک صدا  
در گوش من ، به عاطفه تا قصه سرد هد  
تا در بنام شان  
جاری کم سراسر در بای در خوش  
مریم محمود

آن برهنگان ما نادیده رفت  
ناله و زاری ما نشنیده رفت  
گریه ما زانیده و خند پیدا رفت  
سالها بود می ای روی دوست  
بار هجرانش بیما بخشیده رفت  
طاقت از جور جانان طاق گشت  
صبر طاقت از دل نشوریده رفت  
هر که عاشق گشت باقم شد توبه  
از گلستان خار تم را چیده رفت  
چون وفا در گری خویان زره نیست  
سخن از درد جفا نالیده رفت  
محمد محفوظ بخلص

داوینگر به شیری می دروند یادوم  
د آخیل خوبی گزینان ت سلا بونه یادوم  
بر حال می همی خاندی زمانه او که تقدیر  
بپایزنده سئاله لاسه جهان ستورنه یادوم  
د اوینگو سئاده زه سئ مئال سورنه یادوم  
دتم دیسه نم کن طوفانونه یادوم  
ز زه سئ

## غزل

ز یاد اتیس زود در نید و بسدی  
ستا د بلیتون نم در بید و بسدی  
نیجسه ته له مانه مجدی به نسو و بسدی  
مرمی آموخته به بتجیدی به نسو و بسدی  
غزلی جن بری خوری خونم و نسو و بسدی  
نقد د نسو حالک د نسو و بسدی  
لا در نسو از سو قیاسو و نسو و بسدی  
لوی می زیا او سئ د نسو و بسدی  
دان میں کل د نسو و بسدی  
ربیع الله زه سوانک

# سورخ



# دل موش در سینه پلنگ

تجهه و ترتیب از ستوری مهدی

فراموش کسم .  
 پری زیبا خندید و گفت :  
 از سورخ بها و چشمهایت را -  
 بپند من کاری میکنم که دیگر از  
 سگ نترسی . موش کوچک که حالا  
 پشک شده بود از سورخ بهرون آمد و  
 چشمهایش را بست . وقتی آنها را باز  
 کردید که به صورت سگی بزرگ و زیبا  
 درآمده است .

باز چند روزی گذشت . روزی پری



صورت پشکی بزرگ و زیبا درآمده است .



زیبا موش کوچک را که به صورت سگی  
 درآمده بود دید . دید که باز هم  
 در سوراخی پنهان شده است .  
 و می ترسید . پری زیبا از او پرسید  
 " دوست کوچکم ه حالا دیگر از چی  
 می ترسی ؟

" موش کوچک که حالا سگ شده  
 بود در آن روزها هم پشکی را دیده بود  
 و فراموش کرده بود که خودش سگ  
 است و پشک باید از او بترسد . از -

چند روزی گذشت . روزی باز پری  
 زیبا موش کوچک را ه که به صورت پشک  
 درآمده بود دید که در سوراخی پنهان  
 شده است و می ترسید . پری زیبا  
 از او پرسید :

" دوست کوچکم ه حالا دیگر از چی  
 می ترسی ؟ " موش کوچک که حالا  
 پشک شده بود ه در آن روز باز هم  
 پشکی زاد در جنگل دیده بود و فراموش  
 کرده بود که خودش هم پشک است  
 ترسیده بود در سوراخ بزرگی پنهان  
 شده بود . ولی خجالت میکشید که  
 به پری بگوید که باز هم از پشک تر-  
 سیده است . گفت :

" امروز صبح از جنگل میگذشتم  
 سگ بزرگی را دیدم سگ نگاهش به من  
 افتاد . نس دانی چه نگاهش داشه  
 نگاهش دلجم را لرزاند . هنوز  
 هم نس توانم آن نگاه وحشتناک را -

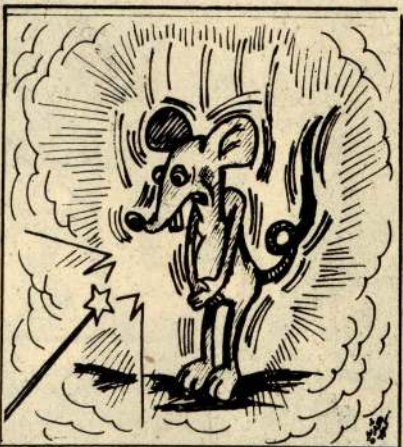
پری زیبا از جنگل می گذشت  
 زهر درختی موش کوچکی را دید که  
 سرش را از سوراخ بهرون آورده است  
 و بانگرانی به این طرف و آن طرف  
 نگاه میکند . موش مترسده که از سوراخ  
 بهرون بیاید . پری زیبا به موش گفت :  
 دوست کوچکم ه از چه میترسی ؟  
 موش کوچک گفت : " امروز صبح  
 از جنگل میگذشتم ه پشک بزرگی را -



دیدم . پشک نگاهش به من افتاد  
 نس دانی چه نگاهش داشت ( نگاه -  
 هش دل را لرزاند . هنوز هم نمیتوانم  
 آن نگاه وحشتناک را فراموش کنم . . .

پری زیبا خندید و گفت :  
 " از سورخ بهرون بها و چشمهایت  
 را بپند . من کاری میکنم که دیگر  
 از پشک نترسی . " موش کوچک از -  
 سورخ بهرون آمد و چشمهایش را بست  
 وقتی آنها را باز کرد ه دید که به





پشک ترسیده بود و در سوراخ بزرگ تری پنهان شده بود ولی خجالت میکشید که به پری بگوید که باز هم از پشک ترسیده است . گفت :

امروز صبح وقتی از جنگل می گذشتم . پلنگ بزرگی را دیدم . پلنگ نگاهش به من افتاد . نمی دانم چه نگاهی داشت [ نگاهش دل را لرزاند . هنوز نمی توانم آن نگاه وحشتناک را فراموش کنم ]

پری زیبا گفت : از سوراخ بیرون بیجا و چشمهایت را ببند . من کاری مهمت که دیگر از پلنگ نترسی . موش کوچک که حالا سگ شده بود از سوراخ بیرون آمد چشمهایش را بست . وقتی آنها را باز کرد دید که به صورت پلنگی در آمده است . پلنگی بزرگ و زیبا . باز چند روزی گذشت . روزی پری زیبا موش کوچک را که به صورت پلنگی در آمده بود دید که می دود و فرار میکند . معلوم بود که از چیزی ترسیده است . پری زیبا جلو او رفت و گفت :

او بترسد . از پشک ترسیده بود و فرار کرده بود وقتی که پری زیبا جلو او را گرفت و غافلگیر شد . نتوانست دروغ تازه ای بسازد . همان طور که سعی می کرد که فرار کند . گفت :

چه مگویی ؟ من کسی قویترین حیوان جنگل هستم ؟ مگر تو پشک را ندیده ای ؟ مگر نگاهش را ندیده ای ؟ چه نگاه وحشتناکی دارد !

پری زیبا تازه فهمید که موش کوچک در تمام این مدت از پشک می ترسید و نه از سگ و پلنگ . خنده ای کرد و گفت :

دوست من ، از چه می ترسی ؟ تو دیگر قویترین حیوان جنگل هستی نباید از چیزی بترسی . موش کوچک که حالا پلنگ شده بود در آن روز باز هم پشکی را در جنگل دیده بود . فراموش کرده بود که خودش پلنگ است و پشک باید از-

من اشتباه می کردم . من سعی توانم تو را به صورت پشک و سگ و پلنگ در آورم . ولی تو چه پشک باشی و چه سگ و چه پلنگ همیشه همان موش ترسو خواهی ماند . من دانی چرا ؟ برای اینکه در سینه ات دل موش داری حتی یک پلنگ نهروند هم وقتی که دل موش در سینه داشته باشد موش ترسو است پس بهتر است که باز هم به صورت موش در آیی چشمهایت را ببند .

پلنگ چشمهایش را بست وقتی که آنها را باز کرد دید که باز به صورت موش در آمده است و موشی کوچک و ترسو .



فرشید جان و خواهرش سحر جان طوری که در گذر دیده میشوند با هم زیاد صمیمی اند . فرشید پسر زیاد متحرک و متجسس هوشیار و دلسوز بوده که علاقتی زیادی به ورزش فوتبال و شنیدن قصه داشته از لایه لایه - قصه ها همیشه سوالهای زیاد مطرح مینماید وی یکی از روزها به ناوایی رفته و زمانی به خانه برگشت اشک در چشمانش می چرخید مادرش پرسید چرا . او در حالیکه گلویش از فرط گریه بند میشد گفت یک بابیه بیرون نوازی آمده گفتم اولاد های من چیزی بخورند ندارند کسی نان بدهد . ناوایر ایش گفتم نان بخته نیست مادرش گفتم : تو چرا به وی نان ندادی گفت : از ما هم بخته نشده بود .

سحر جان که از فرشید دو سال کوچکتر است احترام و علاقتی خاص به برادر خود داشته و گذشت زیادی در مقابل برخورد های روزمره اش از خود نشان میدهد .

## فابینایی که ...

بغیه از صفحه ( ۹۷ )

گردیده و پدر کلانم به خاکم تربت بدیل شده بود .

محافل علمی ، به ویژه روان شناسان از مدتها پیش خارق العاده گری وانکا را تحت مطالعه قرار داده اند در مورد این زن نابینا ، کتابی در امریکا به چاپ رسیده است . هم چنان در بلغاریا و شوروی فلسف مستندی در مورد وی تهیه نموده اند وانکا اکنون عضو آکادمی علوم اجتماعی بلغاریا است .

# مبارزه

# بادود

ملل متحدہ شہر مکسیکو  
 را پس از آتش گرفتن جنگل  
 آمازون و درین شهر دود  
 آلود و غیر صحت خوانده است  
 آلودگی شهر به پیمانہ بیست  
 گنہ مکتب شهر برای یک مہاہ  
 مسدود ماند . اکنون مقامات  
 شهر اقدامات جدی را بر دست  
 گرفته اند تا با این معضلہ  
 پایان دهند . مثلاً استفادہ  
 از نفت سفید تر و موثر ہای  
 تصفیہ کن ہوا . . . . . ایا اقدام  
 خیلی ہا بحث انگیز برنامہ  
 احتیاج نیست کہ طبق آن از شہر  
 میان مکسیکو خواستہ شدہ در  
 ہفتہ یک روز از موثر شان  
 استفادہ نکنند .



شہدہ کشدہ : حسن نسر

## تداوم حیات در روی زمین

و سر یلا نکا بہ این عقیدہ اند  
 شرایطی کہ سہ ہزار مہلسون  
 سال پیش هنگامیکہ نخستین  
 مالیکولہای حیات از مواد  
 کیمیایی خورجیہ بہ وجود آمدہ  
 امروز نیز در مجاورت منفذ  
 ہای آتشفشانی در زیر اوقیانہ  
 نوس آرام بہ چشم میخورد .  
 \* دانشندان یاد شدہ  
 تلاش دارند مواد جمع شدہ  
 ازین منفذ ہا را تجزیہ و  
 \* تحلیل نمایند و در صورتیکہ در

مطابق کاوش ہای تازه ہ  
 تداوم حیات سہ ہزار مہلسون  
 سال پس از آن کہ در کرہ زمین  
 بہ وجود آمدہ با ایجاد زندہ  
 جانہای نو پیدا حفظ شدہ  
 است .  
 شماری از دانشندان ہنہ

یابند نشانہ ہای حیات در  
 آن جا وجود دارد . ایمن  
 نظر تقویت میشود کہ زندہ گی  
 در سایر نقاط کاینات ہ اسرار  
 \* لا بد است .  
 \* از نظر این دانشندان کہ  
 بیشتر بر فرضیہ زندہ گی در  
 فضای خارج ہ تحقیق میکنند  
 \* تجزیہ میثورایت ہا و سطح  
 \* سیارات موجودیت مالیکول ہا  
 \* را کہ با پروسہ حیات رابطہ  
 نزدیک دارد ہ آشکار میسازد .

# کودکان در خطر خطر ایسیدس

بیماری ایسیدس خطر جدی  
 را متوجہ کودکان و زنان در  
 بسیاری کشور ہا ساختہ است .  
 اطلاعاتیکہ از سوی یونیسف و  
 سیا زمان صحتی جہان بہ نشر  
 رسیدہ است ہوشدار میدہد  
 کہ این بیماری در سال ہای

(خفاش) دی چی کولای شی د  
 خیل فز بہ انعکاس سرہ دسمان  
 لہارہ خوارہ موسی او الوزی .  
 ہفہ لور فز ترخولی راویاسی او  
 دخیل فز انعکاس سہ د پوزندی  
 جسم بہ ویراندی انتظار یاسی .  
 ہفہ د فز انعکاس د خیل سفزہ  
 بوی سمانگری برخی سرہ موسی چی  
 د فز اغستلو د فہ میتود اوچمال  
 چلند بی راد ارتہ ورتہ دی .  
 اسمان خکی (خفاش) خیل بہ  
 انعکاس سرہ کولای شی چی د شی  
 خیرہ اوواتن بہ تیارہ کی کشف  
 کری . کہ چیری جسم حشرہ وی .  
 د ہفہ بہ لور الوزی . کہ چیری  
 ونہ اونورشیان وی برشاوخواہیں  
 راتاویزی اوہانتہ خوارہ بید ا  
 کوی . ہفہ اوز دہ فوز ونہ ہم  
 لری چی کولای شی دشیانوفز  
 اوحرکت برہغو باندی واری .

# پہ تیارہ کی الوتتہ

بیمینی حیوانات کولای شی  
 چی بہ شہہ اوتیارہ سمای کی  
 زوند اولوتتہ وکری . خود سمان  
 لہارہ خوارہ موسی . ہو پولہ  
 د فو حیواناتو غخہ اسمان خکی



# انفستینوس

قرار معلوم و چتری اولیهار در چمن اختراع شد . البته برای جلوگیری از پرفواضاب نه برای رفع بویزها را . برای اولیهار چتری در انگلستان در سال ۱۷۵۰ رایج پیدا کرد . یعنی در زمانیکه چوب ناس در هوای بارانی در لندن با چتری به کوبه برآمد و مردم را متوجه خود ساخت . این عمل وی از خود و طرفداران و دشمنان داشت و از جمله دشمنان این کاروی - گادی رانهای لندن بودند که میگفتند : لندنی ها از این به بعد در گادی های سر پوشیده نه بل در زیر چتری خود را پنهان خواهند کرد .

# فولاد فزین دریای اروپا

غورد تیره دریای اروپا ۸۴ متر طول دارد . این دریا از یک منبع بزرگ که از کوه های شرق ساحل اتلانتیک سرچشمه گرفته در جزیره "گادرا" - ایالتها تشکیل شده است . این دریا با وجود کوچک بودن خود چندی اسباب را

در مسیر راه خود به سردی آورده و از سال ۱۹۱۰ به این طرف تور به استعماری برقی را که انرژی برق برای خانه های دور و پیش تولید میکند . به گردش می آورد . در هر ثانیه

این دریای کوچک آب ۱۴ متر مکعب آب در روز و در تابستان هر متر مکعب آب آ دارد و در بهای خود چندی بل دارد .

# فلسفه های خطی

در ارضی به نام ماتی نا - دران که در مرکز ارمنستان شوروی هروان موقعیت دارد به بیشتر از ۱۵۰۰ نسخه خطی آثار طبسی موجود است که اکثر آن ها متعلق به آغاز قرن

دهم میلادی میباشند و در مورد اناتوس و فیز یولوزی و پتالوزی نوشته شده اند . درین اواخر دانشمندان ارمنستان شوروی به مطالعه این آثار پرداخته اند ، از آن چنین استنباط گردیده است که در آن زمانها یعنی در حوالی آغاز قرن دهم میلادی از گیاهان طبی تا انداز زیادی در تسداوی

بیماری استفاده میشد . آن ها از مواد زرقی که از عصاره انستین گزنه ( hettie ) و ( gramwell ) تهیه میکردید ، در بر طرف نمودن سنگ های کرده استفاده میسوده اند و همچنان آنان تو مور هایی را به ( Leopazdgroundel ) bama تدا وی میسوده اند .



# د الوتونکو پاچا

لوی طلایی گوریت به الوتونکو کی هغه مقام لری لکه زمیری سی چی دینکل به حیواناتوکی لری . طلایی گوریت (د الوتونکو پاچا) به نامه یادیزی . دغه گوریت له خخلو . اوخاشو تخمه داسمان خکوفرونویه سرونوکی بحالسه جوروی . هغه خیل خواره د لیلو الوتونکو سوو . او پسوور د بنگار به ترخ کی برابروی . د گوریت بیابوری و زبونه هغه ته ه لوری او اوزدی الوتونی توان ورنیسی . دغه بنگاری الوتونکی به شمالی امریکا . اروپا اواسیا کی موندل کنیزی . خونسل سی وریخ به وریخ به لزی و ددی .

زبان و کودکان کشور های امریکا را در جنوب صحرا به معرض تهدید قرار داده است . طبق محاسبه سا زمان صحن جهان هم از کم یک میلیون زن آمریقای از وروس ایسین بیماری آسیب دیده اند . مطالعاتیکه در شهر های چندین کشور امریقای به عمل آمده نشان میدهد که ۲۵ درصد آن ها حامل این مرض است . چندان امیدوی وجود ندارد که واکسین موثر علیه ایسینس تا حتم قرن حاضر انکشاف داده شود . با آن هم کارشناسان بین المللی به این باورند که احتمالاً از افزایش خطی سریع این بیماری جلوگیری خواهد شد .

۱۹۹۰ به مقیاس گسترده تسری گسترش خواهد یافت . طبق این معلومات ه دست کم یک و نیم میلیون زن در سراسر جهان مبتلا به وروس ایسین شده اند و بین ۲۵ تا ۴۰ درصد اطفال ه حامل این بیماری خواهند بود . این کودکان در سنین پایانتراز پنج سال خواهد هند مرد . در حدود ۲۰۰۰ طفل در ایالات متحده امریکا حامل این بیماری تشخیص شده اند چنهن فکر میشود که ۱۰۰۰۰ - ۲۰۰۰۰ طفل دیگر تا سال ۱۹۹۹ مبتلا به ایسین شوند . ایسین در بیسن کودکان کشورهای حوزه کارابهن امریکا لاتین و آسیا انتشار یافته است . علاوه آن بیماری

# شرح جدول نوروزی

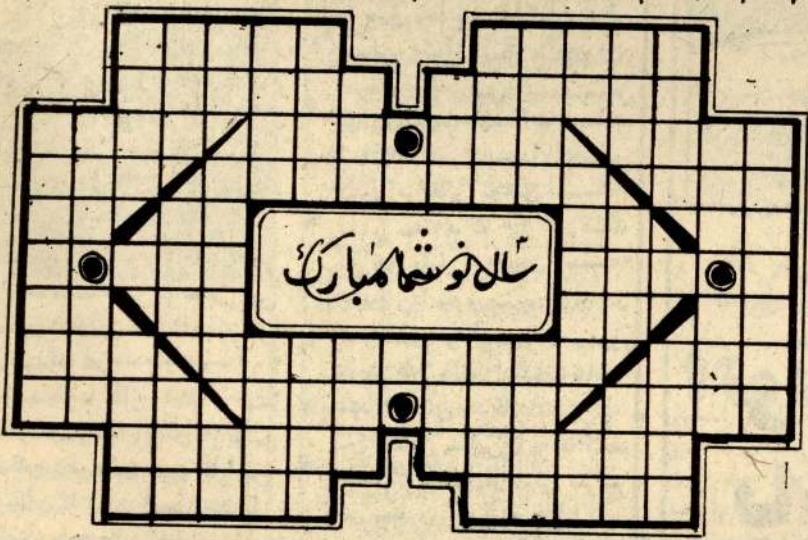
س  
ر  
گ  
م  
د  
ع  
ی  
ه  
ا

الف ه انفس :

- ۱- ماهرو - آس برای دخترها -
- نهما ۲- یکی از اجزای هفت موه
- نوروزی - سفره ویژه نوروزی ۳- با
- بارمال که نمیند ریخته اش بلند تر از
- گن شود - یکی از سون ها - آواز
- خداستگار ۴- اسب رستم - از میله ها
- باستانی و باغکوه سال تو در بلخ
- بر سردن خوبها ۵- عدد انگلیسی
- ناسازگاری و مخالفت - خار درخت
- از آتسو آب رسیده باشد ۶- درپوی
- باعث زیبایی و حالت باشد - مویاسب
- ۷- آرامش و نیست از هو لوخو ف
- اسم الله باشد - خیس پس نهد
- تکرار کند تا مفسو ته بی مفسور شود
- ۸ گلیست زیبا - اثریست از خیام در
- پاره نوروز - از میان رفتن ۹- پاکی
- نوحی مار خطرناک - مکان باشد - از
- کمبود بها بگیرند ۱۰- یکی از
- خواننده گاه لوح ایتالیایی - بمصاف
- سال ترکی اسال سالغراسه ۱۱-
- فيلم هندی با شرکت امیتا بهچچ و -
- پرهه های - نیروی نیکی و راستی
- در اوسته
- پ ه صودی :
- ۱- یکی از ماههای فصل بهار ۲- با

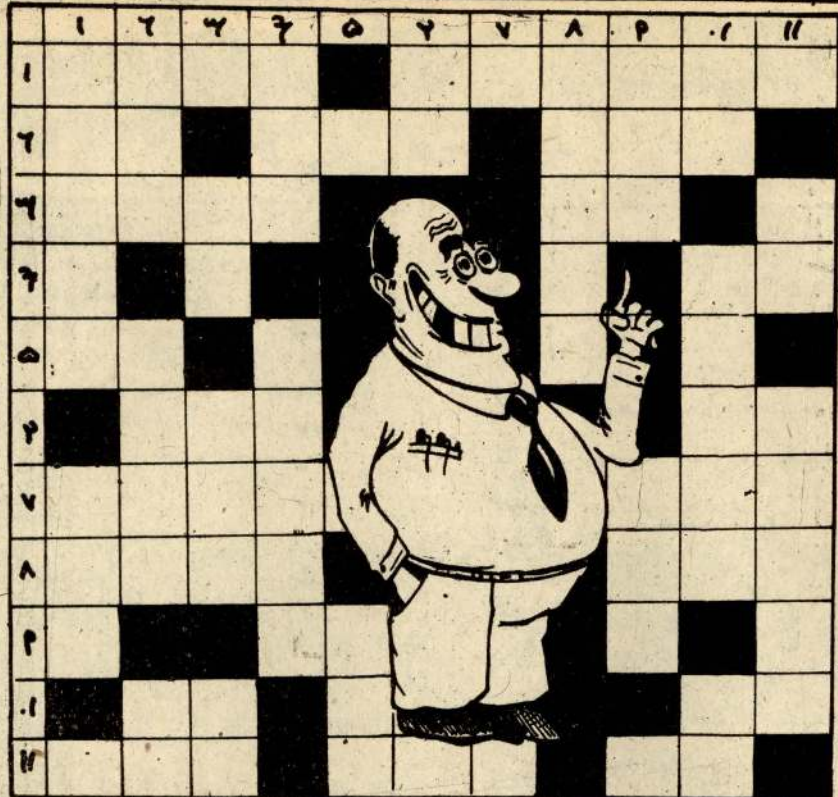
- مست که نمیند نمانه جنگ با همد
- از دختران خوشتر باشد ۳- یکی از
- سبزهای سفید ( معکوس ) فیلوسیا
- شرکت امیتا بهچچ و شیشی کسور
- ۴- عدد پشتو ( معکوس ) - خدا
- نکده که تنگتر بر دام کسی نمیند
- وسيله معکوس ۵- تکرار حرفهسته
- از عشاق مفسور - رتبه کاقد نیروی
- ۶- از موه های شهر بی - از -
- آسو حیوان باربر ۷- اسم کوچک
- هنر پشه فیلیم ستر ایند یا - روشنی
- معکوس ۸- کورکه باشد گفودش
- مشکل است - از حرف الفها ۹-
- ۱۰- قسمی از ساختمان - مردار
- و کتف ۱۱- عده اهالی يك هزار
- پکند و یازده ۱۲- از آلات موسیقی
- مخفل سرور خوش دوستان یا مردم
- ۱۳- تصدیق انگلیسی - گسج
- و ثروت - ضمیر اماره ۱۴- هر -
- چه کهود نیرو تر رود - نارس - از
- خوشاوندان ۱۵- زمانی شاعر به
- خالش شهری را بخشیده بود ( -
- موه پخته در شکر ۱۶- کسور
- فراشته - سنگه نهر - ۱۷- از خوردن
- نهای مخصوص نوروز که از موه ها
- آماده مسازند

۱۷ ۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱



خوب دقت کن و هدف کارتو نمسته  
و در این کارتون بیان ناکند

# دول برای تعلیم بکاتب



### انقسی:

- ۱- برای حل جدول به آن نیاز دارید  
قطع قطع
- ۲- پای نیست - مشوق رامین -  
شتر پنتو
- ۳- حمود - تخلص مخترع تلفون
- ۴- هنر
- ۵- محبت
- ۶- معکوس آن یکی از واحد های طول  
است - یک انگلیسی
- ۷- وسیله برای قطع کردن - نقره
- ۸- ایستاده پنتو - تاریخ
- ۹- اول نام کتاب معروف شولوخوف
- ۱۰- دختر ریز - مانع
- ۱۱- اسام سال آنت - کوجه  
مهور گاه خون

### صودی:

- ۱- وسیله برای عبادت - نقل مکان
- ۲- نیک بخت - اولین مؤذن دین  
اسلام - از جمله نذات
- ۳- پهلوان - معکوس آن پلی است -  
معکوس آن از دوستان صمیمی گوشت  
واستخوان است

### ۴- نقش انگلیسی - لقب دو دوست

- ۱- درد ملید
- ۲- معکوس آن معدن است
- ۳- معکوس آن زهر است
- ۴- یکی از پسر های حضرت آدم
- ۵- آخر نیست - نشه

- ۱۰- طشت بی پای - یکی از روز -  
شناسان معروف دنیا - حیوان  
پارنا
- ۱۱- بری نیست - کسی که در زمان  
قبل از تولد موسی (ع) اطفال را  
به قتل میرساند

## شما بگویید

### "کرد آورنده داد و ده سهاوش"

### پرسش نخست:

رتگالی در منزل دوم یک تعمیر  
مصروف رنگالی بود قضا را خواه  
شکست و بالای کار رنگالی افتاد که در  
راه رو سره به طرف دفترش میرفت  
کارمند از اثراصابت زنده رنگالی  
و خواهه همدیدها جراحت بردا -  
شته در اثر آن مرده اتارب کارمند  
به محکمه شکایت کردند و قاضی هم  
با حفظ همه دلایلی که به خاطر  
براث رنگالی میتوان وجود داشته  
باشد قبول کرد که حادثه عده ی

صورت گرفته و رنگالی باید قضا  
شود

شما بگویید که رنگالی چه دلایلی  
ارایه نماید تا قاضی واقارب -  
مقتول قانع شوند و از قضا او منصرف  
گردند

### پرسش دوم:

طفل یک کارمند پایین رتبه دولت  
همدیده مرض بود و طفلک را به -  
داکتر برد و داکتر نسخه گران قیمت  
برایش نوشته هدایت داد که به  
طور عاجل او به راخر پداری نماید  
در غیر آن طفلک تلف میشود  
کارمند پول نداشت و ناچار به  
در وازه یک شرتشند شهر مراجعه

نموده شرتشند گفت:

من تا فردا برای پول قرض میدهم  
ولی به شرط آن که تو سندی برایم  
بنویسی که اگر قرض را فردا مسترد  
نکردی و یک کیلو گوشت وجودت را  
به عوض آن بپرده برایم بدهی ...  
موعد موعود رسید و مامور پول  
نداشت و شرتشند سند را به محکمه  
ارایه کرد و قاضی بلا استماع بد -  
ون گوش نمودن دلایل کارمند  
حکم کرد یک کیلو گوشت وجودش را  
به شرتشند بپرده بدهد

شما بگویید که کارمند چه دلایل قانع  
کننده در زمینه عقلی شدن هدایت  
قاضی ورد سند میتواند ارایه کند

# برای شما فال گوییم

## متولد بین ماه حمل :

مثل یک درخت امید در شما شگفته دارد . سعی نکنید با نا آرامی اعصاب برنامه های خود کار بزنید . می تانرا بر هم بزنید . کودکان تان را یک برخورد ناراحت کننده در تمام زندگی از لحاظ تربیتی نا آرام ساخته و در روان آن ها اثر می گذارد . مجرد ها د به اراشقا نه در همین روزها خواهند داشت . آزمون سعی را با موفقیت از سر می گذرانید .

## متولد بین ماه میزان :

روابط عاطفی تانرا بیشتر ارزشمند است . این امر موجب میشود تا اطرافیان شما به شما نزد یک باشند . ماجرا های عشقی باعث رنجش خاطر تان میگردد . نامتوجهی در آنست خواهید کرد که سر زنده می تانرا تغییر میدهد . متوجه صحنه خود و نامیل باشید .

## متولد بین ماه ثور :

معمولاً درختان پر میوه سر بر زمین می نهند . تواضع آرامشگی شما خواهد بود . در شوق جانس بیشتر در آمدن و تازار با و تاپاسخ د هید روتی می بیهید تحمل تانرا محصبتانید از مشکلات و جنجال های زنده می هراسند داشته باشید . موفقیت همیشه با شما خواهد بود .

## متولد بین ماه قرب :

این ماه برای شما خوش آیند خواهد بود زیرا بسیار های خوشی خواهد داشت . همچنان در بین ماه سایر تان از سفر بر خواهد گشت و در کار و بار زنده می از حسابت درستان برخورد ار خواهد شد . با جد و جهد مشکلات تانرا حل خواهید کرد . متوجه صحت تان باشید .

## متولد بین ماه جوزا :

شما هم مثل یکسال زنده می استید که آینه تان ازها ر تان پیدا است . برای گرفتن دوستان و نزدیکان تان سعی کردن در حقیقت خود را می فریبید . خوشبختی بزرگ برای شما کار است کوشش نکنید بیکاری را پیشه کنید . کسی به شما مراجعه میکند که محتاج کمک تان است حتماً او را امید و ابرمخس کنید .

## متولد بین ماه قوس :

کوشش کنید رازها را بشنید زیرا فاش ساختن راز صمیم میشود که عده می از شما آزرده خاطر گردند . با پیدا شدن طفل جدید در بین ماه نضای خانواده تان صمیمی تر میگردد . مجرد ها د به اراهای خوشی خواهند داشت .

## متولد بین ماه سرطان :

ابرها همیشه باران ندارند . روزهای صمیمیت هیچ وقت همیشه نیستند تلاش کنید خود تان خوب باشید بعد از دیگران انتظار خوبی را داشته باشید . در نهایت تان با عدم آرامش و همراستای شما باید بدانید هر صل جزای خود را دارد . ناراحتی شما موجب ناراحتی خانواده میشود لذا شما در بین شانی خود دیگران را سوزانید . توانایی برای زنده می کردن در شما زیاد است .

## متولد بین ماه جدی :

در زمینه عشق و انتخاب همسر آینه شما یک جانس مالی دارید که بهتر است آنرا از دست ندهید . در انتخاب تان شردن نشود . اختلافات خانواده می را با جبهه ساز و برخورد نیکو از بین بردارید . مجرد می در هوای گرم برای صحت مفید است .

## متولد بین ماه اسد :

درد لثان امید های بزرگی دارید . انسان به اندازه امید می زنده می میباشد که دارد . تشویق روح را از خود دور کنید و خاطر زنده می کردن راه زنده می را بپاید کنید . د به ارا های تازه در زنده می شما نقش خاصی خواهند داشت . سعی کنید بسیار سخت گیر نباشید .

## متولد بین ماه دلو :

دلهره قبل از د به ارا شما را تحت تاثیر قرار داده . کوشش کنید با اجرات باشید و حین د به ارا بهتر است حرفهای تانرا واضح و صسته کنید . به طرف بگویید . زنده می خانوان می تانرا قربانی هوا و هو می نسازید . با اختلال برخورد صمیمی داشته باشید زیرا به شما نیاز دارند .

## متولد بین ماه سنبله :

آرامش خود را حفظ کنید . کار و ارزنده می چیزی نیست که بدون همه و شور و شوقا به سر برسد شما باید با جنجال های زنده می عادت کنید و تحمل زیاد داشته باشید . چرا از خود را می استید . دوست منتظر تان را بیشتر منتظر سازید به سری آن بروید .

## متولد بین ماه حوت :

د به اراها و ملاقات های تان را محدود سازید و سعی کنید در انتخاب دوستان بسیار وسواسی و شردن نباشید . آشنا می تازه تان تمام برنامه زنده می تانرا تغییر میدهد . افراد متاهل امیدوارند تا به دنای خانواده می شان مدای کودکی طنین اندازد . این ماه برای شما ماه خوشی خواهد بود .

# قرطاسیه فروشی

## سید احمد شاه

بترین و زیاترین قسم کا موہو عدوہ شمالا بہ میت ازند تقسیم میدہ  
 قرطاسیہ مختلف النوع و سایر ترنہنہ قسم و منیر کار ہبہ لکڑ ہمیشہ جاہت  
 منزل اول فروشگا بزرگ فغان  
 آوریہ

### تعمیرات



مرگ عزیز ما از ما گرفت . جایز درد لہ ای ما برای ہمیشہ  
 خالی است . روحش شاد . جایش بہشت برین .  
 اناللہ وانا الیہ راجعون  
 وفات درد ناک و ناگہانی دوست و برادر خویش سید محمد یوسف  
 ایوب ہاشمی ملقب بہ سید جان انا را بہ ہمہ خانوادہ -  
 نزد یگان و دوستان موصوف تسلیت عرض نمودہ برای بازماندہ -  
 گان مرحوم از بازگاہ خداوند متعال صبر جمیل استدعا مینماییم  
 همچنان سونارم تاجر افغانی مراتب تسلیت خویش را بہ  
 مناسبت این مرگ تابہ نگام بہ خانوادہ و نزد یگان ان مرحوم  
 ابراز میدارد .

از طرف غلام فاروق رئیس شرکت عمر فاروق درجہ ارہای  
 انصاری . محمد اکبر دوشیز . پرویز سرور تاجر افغانی  
 درد وی و احمد فوٹ زلمی ژورنالیست .

## بہ بسیار و ہون کمک مالی فہرودند

بہ سلسلہ کمک ہای مادی برای بنیاد فرہنگی سلسلہ  
 سیاہون درین ماہ این دوستان با امداد مالی شان محبت  
 نمودہ و ما را یاری رسانیدہ اند تا در نشر مجلہ محبوب خانوادہ  
 ہا تسہیلات لازم فراہم آیند .

احمد فوٹ زلمی ژورنالیست راد یو - تلویزیون بنابر علاقہ  
 خاصی کہ بہ رشد و باروری فرہنگی و بہ طور خاص بہ مجلہ  
 سیاہون د ازند مبلغ دہ ہزار افغانی پول نقد امداد مالی  
 نمودہ و وعدہ کمک ہای بعدی را لطف نمودہ اند .



غلام فاروق از شرکت عمر فاروق واقع چہار راہی انصاری  
 شہر نو با نظر داشت علاقہ شان بہ سہیل فرہنگی و مجلہ  
 سیاہون مبلغ پنج ہزار افغانی پول نقد امداد مالی نمودہ  
 اند و وعدہ کمک ہای ازین دست را در ماہ ہای بعدی نیز  
 دادہ اند .

### قیمت یک شماره ۵۰ فغانی

روزگار  
افسانه

ACKU  
مجله  
D 5  
350  
22 س  
v1

بزرگترین مایه کثرت مژده کس بود که دست ناخست وطن  
استواران فریاد میزند در صدمت بهرانی است





**Get more e-books from [www.ketabton.com](http://www.ketabton.com)  
Ketabton.com: The Digital Library**